محتویات کتاب

1- اصول الملحمه
2- اختیارات منظوم
3- عشق روح نخود
4- طب الرضا (ذهبیه)
5- علم قیافه منظوم
6- ماکول و مشروب بوعلی
7- نصیحت نامه بوعلی
8- معجونات قوه باه
9- طالع سال ابومعشر
10- معرفة النجوم سمرقندی

فهرست شد
خسرو جودی

2821

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات

نام کتاب: اصول الملحمه فی بیان علامات الوقایع المرتبه والنهم
مؤلف: نجیب اصفهانی
موضوع: نجوم — زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۳۰۶ ق — محل چاپ: تهران
شماره عمومی: ۲۸۲۱ — کتابخانه / بخش:
وقفی / خریداری: [illegible] — تاریخ:
طول: ۱۷ — عرض: ۱۰ — شماره صفحه ها: ۱۳۲
ملاحظات: ضمائم:
۱- اختیارات منظوم ۲- عشق روح ۳- طب الرضا
۴- علم قیافه منظوم ۵- ماکول و مشروب بوعلی ۶- نصیحت نامه بو[علی]
۷- معجونات قوه باه ۸- طالع سال ۹- معرفة النجوم سمرقندی

[illegible] ١٣٤٢

[illegible]

مزار میر احسن | [illegible] | مالک [illegible] | [illegible]

١٥١ | ١٥٥ | ١٤٤ | ١٥٥

[illegible] | [illegible] | [illegible]

١٥١ | ١٥٠ | ١٤٤

[illegible]

وقف مرحوم

تعالی

هذا کتاب طبع بسعی و اهتمام افتخار الحاج حاج محمد نصیر ... و خلف ارجمند ... احمد خوانساری

۵۲۰

الف ۵۷۴

۵۷۷۷

۸۷

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

۳۶۴۳۹

۷۷۶۱

هذا کتاب اصول الملحمة فی بیان علامات الوقایع الرغدة والنقمة لنجیب الدین الاصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد
وآله اجمعین **اما بعد** این کتابی است که بیان شده در احکام و اتفاقاتی
که در عالم حادث میشود و حکم بر دلالت ملحمه و این مختصریست
از تصنیفات حضرت دانیال پیغمبر علیه السلام و دیگری از حکمای
قدیم چون هرمز و بوزرجمهر و جاماسب و تحتکان والیاس
حکیم از شهر تجربتی که آزموده اند آورده ایم و بعد از آن مختصری
از کتاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام استخراج نموده و چون
قواعد این هر دو کتاب بحسب ماههای رومیان است ما هم قواعد
این مختصر را بهمان طریقه مقرر داشتیم و حضرت امام جعفر صادق
کتاب خود را ملحمه نام کرده اند و چنان دان که معنی ملحمه وقعه عظیمه

قتل

قتل و خونریزیست و بمعنی بین القتال و بین الصلاح هم آمده است
و از این هر دو کتاب نفیسی که یاد کردیم حکم و دلیلها یاد کردیم و
مرتب است بر دوازده باب و هر بابی بیست و پنج فصل و در هر فصلی
علامتها را نهادیم و نقل این دو کتاب بیشتر عربی بود و در این
کتاب مختصر بفارسی بیان کردیم و نامش را اصول الملحمه نهادیم
زیرا که اصول کتابهای محکم را در این کتاب شرح کردیم بدانکه
مقصود از علامات این بود که چون علامت نیکی و بیشتر چنان
بود که میان دو کس پیدا شود حکم و دلیل را نگاه کند اگر حکم و دلیل
برخیر بود پس خدا را شکر کند و احسان و خیرات کند تا ایشان از نو
خواهد بود و اگر حکم شر و فتنه بود از فساد و معصیت توبه
کند و در طاعت و احسان بیفزاید و غافل نباشد تا خدای تعالی
بفضل و کرم خویش شر و فتنه از ایشان بگرداند زیرا که مسبب
الاسباب علامت خیرها بوجود داده و خدای عزوجل هر چیز را
بحکم خویش موجود کرده است چنانکه در کتاب خویش یاد کرده است
کما فی قوله تعالی واتیناه من کل شیء سببا و نیز پیغمبر فرمود
ولکل شیء سبب این از راه خویش موجود فرموده است چنانکه سبب
علامتهای خیر از فضل و رحمت او بود و سبب علامتهای شر از عدل
و خشم وی بود و از حق تعالی توفیق درخواستیم و بنا کردیم این کتاب را
تا از این یادگار بدارند و یادگاری باشد و دیگران را غمگسار
باشد و مزد و ثواب در دو جهان حاصل شود و چشم داریم
که چون این فایده بردارند ما را بدعا یاد کنند انه علی

ذلک

فصل اول در ماه اول بهار و فروردین ماه

ذلک تقدیر العزیز العلیم
در حمل و بهار شمسی فروردین ماه بدانکه آذر سی یکروز
بود روز نهار هم شب و روز یکسان بود و روز چهارم از وی
چیزها بیاید و نرم و تر شود و در این ماه زمین معمور شود
و بلغم مقهور شود و نیسندیده بود فصد و حجامت کردن و
دارو مسهل خوردن و پاکی کردن و غذای این وقت گوشت
لطیف و تخم مرغ نیم برشت و شرابهای معتدل بکار باید داشت
و از کشتنیها غاط و سیر و سپیاض و ماننده آن ناخوردن درست
بماند والله تعالی اعلم **فصل اول در کسوف** اگر درین ماه کسوف
بود دلیل کند بر ارزانی غله و طعام و میوههای بسیار و نیز دلیل
کند که پادشاه بزرگ در ولایت شام تباه شود و اگر رنگ
آفتاب بوقت کسوف سرخ بود دلیل کند بر قحطی و تنگی و گرانی
غله و مردم در بیم و ترس باشند تا امنی و آشفتگی در ولایتها
بود **فصل دوم در خسوف** اگر درین ماه خسوف بود دلیل
کند که قحطی و تنگی در همه جا باشد اما ماهی و مرغان آبی در
این سال بسیار باشند و در ولایتها جنگ و فتنه و خون ریختن
باشد و مالها تلف شود و باران کم باشد و اگر در نیمه شب گرفته
بود دلیل کند که در ولایت مصر مرگ بسیار بود و پادشاهی
از عرب بر سلطان خروج کند و حرب و خون ریختن بسیار بود
و دزد و حرامی بسیار بود و بعضی حکما گفته اند که در نیمروز گرفته
پادشاهی از هند درین سال هلاک شود و اگر نزدیک صبح گرفته

شود

شود دلیل کند که کشت را آفت رسد و مردم در اندوه بمانند
اما در آخر سال در خراسان طعام ارزان بود و اگر بوقت خسوف
رنگ ماه سفید یا خاکستر گون بود دلیل کند بر فراخی سال
و باران بسیار بود و نرخها ارزان بود در آخر سال **فصل سیم**
در دایره آفتاب اگر پدید آید درین ماه دایره آفتاب بود دلیل کند
که اندرین سال همه چیز بسیار بود و برکت بود خاصه در اول ماه
دایره ببینند و اگر در آخر ماه ببینند دلیل کند بر جنگ و خصومت
و دشمنی مردم با یکدیگر و باران و بیماری مردم بسیار بود و نیز دلیل
کند که مردی بزرگ از ولایت خود بیرون رود و از این سبب
در میان مردم جنگ و فتنه و خون ریختن بسیار بود **فصل**
چهارم در دایره ماه اگر درین ماه دایره ماه بود دلیل کند
که نم و باران بسیار بود و رودها و آبها زیاده شود و غله
و کشت نیکو باشد و پادشاه را بر رعیت عدل و انصاف رسد و
ایمنی ولایت بود خاصه در اول ماه و اگر در آخر ماه باشد این
همه که گفتیم کمتر بود **فصل پنجم در هلال** در حکم هلال
اگر درین ماه هلال راست بر آید دلیل کند بر نقصان همه چیزها
و اگر یکجانب وی برخاسته بیند غله و میوهها بسیار بود و ارزانی
نرخها بود و سال پسندیده و صالح بود و اگر چنانکه گفتیم باران
بارد دلیل کند بر رستن غله و فراخی نعمت در این سال و ایمنی
ولایت بود و معیشت خوش بود و برف و باران و سرما در
زمستان سخت بود **فصل ششم در ستاره گیسودار** در حکم

ستاره کیسودار اگر در این ماه ستاره کیسودار پدید آید اگر در نواحی
مشرق بر آید دلیل کند بر جنگ و فتنه از جانب امیران و راه زنان و خرابی
شهرها و بیرون آمدن خوارج و ضعف احوال دین و خون ریختن
و قتل و ظلم و جور ملک بر رعیت بود و رنج و محنت بود مردم
را در ولایت مشرق بعد از آن پادشاهان بر خوارج ظفر یابند
و در ستکاری بود بعد از آن ولایتها ایمن گردد و مردم آرام گیرند
و اگر بجانب مغرب بر آید دلیل کند بر مرگ پادشاه تاتار و فرنگ
و در ولایتهای ایشان آشفتگی بود و گرانی طعام در میان مردم و جنگ
و خصومت باشد **فصل هفتم در ستاره بزرگ** در حکم
ستاره بزرگ اگر در این ماه ستاره بزرگ ببینند دلیل کند که
پادشاهی بیاید و با پادشاه آن ولایت جنگ کند و پادشاه را
هلاک کند و بجای وی بنشیند و ولایتش خراب کند خاصه
از آن جانب که ستاره افتاده باشد بعد از آن مردمان بدبار
را نجاح و فلاح روی کند و احوال مردمان نیکو شود **فصل
ششم در قوس قزح** اگر در این ماه قوس قزح بجانب
مشرق بیند دلیل کند که در میان پادشاهان جنگ و خصومت
افتد و بسیار مردم از هر دو جانب کشته شوند و اگر در جانب
مغرب بیند دلیل کند بر مرگ بسیار تا سه سال قحط و تنگی بود
خاصه در ولایت مغرب و بعضی از حکما گفته اند دلیل کند بر
مرگ و باریدن باران و بیرون آمدن خوارج بر پادشاه بابل بود
و اگر در این ماه در جانب مغرب بیند در این سال قحط و تنگی بود

اما نم و باران بسیار بود چنانکه کشت زار در ولایت روم و مصر
رسد و بفسا آید **فصل نهم در حربه** در حکم حربه اگر
در این ماه حربه ببینند بجانب مشرق دلیل کند که در ولایت مشرق
اهل تجارت بسیار مال جمع کنند و اهل صناعت از هر جائی
جمع شوند از بیم بدخواه و باران بسیار بارد و اگر وی بجانب
مغرب بیند دلیل کند که تا سه سال بیماری و مرگ بسیار بود و
ملخ بسیار پیدا شود تا سه سال از وی مردم در عذاب باشند
با خر کار خیر بجای آید و ماهی بسیار بود **فصل دهم در حکم
سرخی** اگر در این ماه سرخی بجانب مشرق بیند دلیل کند بر
تنگی مردم و ارزانی نرخها و محنت و خیر مردم خاصه در اول
ماه و اگر در آخر ماه باشد بر رعیت بیدادی از پادشاه بود
و ستم رسد و اگر بجانب مغرب بیند خاصه که ماه تا فصل تموز
بود دلیل کند که زمستان سخت سرد بود و برف و یخ بسیار بود
و مردی بر رسد پادشاه عاصی شود و در ولایتش بسیار
خرابی کند و رعیت از وی رنجها کشند **فصل یازدهم
در عجائب** اگر در این ماه از آسمان امر عجیب پیدا آید دلیل کند
در این سال مرگ بسیار باشد و مردم از انبوهی جای غم و محنت کشند
اما غله و حبوبها فراوان باشد و کسب و ایمنی بود خاصه در
آخر سال **فصل دوازدهم در حکم غبار از هوا** اگر غبار
در این ماه از هوا پیدا شود دلیل کند بر هلاک پادشاهی بزرگ
و آشفتگی ولایت و تنگی طعام و نا ایمنی از دزدان و راه زنان

و یکسی مردم و اما میوه و خرما و انگبین بسیار بود فصل سیزدهم
در رعد اگر در این ماه رعد بغرد دلیل کند که صلاح حال مردم
و خیر و برکات بسیار در این سال بود و اگر در وقت غروب رعد
ماه ناقص النور بود دلیل کند که در اول سال چهارپایان را
آفت رسد و قتل و فتنه و غارت بسیار بود و مردم در غم و
اندیشه افتند و اهل تجارت را کسب و معیشت کم بود و اما طعام
فراوان باشد و آخر صلاح پیدا شود فصل چهاردهم
در درخشندگی اگر در این ماه درخشندگی کرد دلیل کند
بر آنکه در این سال چهارپایان را آفت بسیار رسد و قتل و غارت
بسیار بود و مردم در اندیشه باشند و اهل تجارت کسب و معیشت
کم بود فصل پانزدهم در حکم صاعقه اگر در این ماه
صاعقه و آتش فرود آید از هوا دلیل بر جور و ستم پادشاه بر
رعیت و نیز دلیل کند بر سخت بودن زمستان و بسیاری برف و یخ
و خصومت و مخالفت ملوک با یکدیگر و تشویش مردم فصل شانزدهم
در باران اگر در این ماه باران سخت بارد دلیل کند که مردم
در این سال چیز بسیار ببینند و میوه‌ها و حبوبها و نبات زمین
و گیاه و ماهی در این سال فراوان باشد و مردم را کسب و منفعت
باشد اما چهارپایان را بیماری و آفت برسد فصل شانزدهم
در تگرگ اگر در این ماه تگرگ بسیار بارد دلیل کند بر ریختن
[illegible] بسیار و منازعت لشکریان و تشویش و اختلاف مردم
و خبرهای اراجیف و خسران بازرگانان و مضرت ایشان از

دزدان و راه زنان و نا امنی ولایت فصل هفدهم
در خاک سرخ اگر در این ماه خاک سرخ ببارد از هوا
دلیل کند بر ترس و غم و اندوه و بیم مردمان و تنگی سال و قحط
و قتل و خون ریختن فصل هیجدهم در شهب اگر در این ماه
آتشی از هوا بر زمین افتد دلیل کند بر جور و ظلم کردن پادشاه
بر رعیت و نیز دلیل کند بر سختی و برف و یخ بسیار و مخالفت
ملوک و مخاصمت کردن با یکدیگر و تشویش اندیشه مردم فصل
نوزدهم در حکم باریدن وزغ اگر در این ماه وزغ
اگر در این ماه و برف با کرم ببارد دلیل کند بر نم و باران بسیار
و زیادتی آبها و نیز دلیل کند که میوه‌ها را آفت رسد اما غله
و حبوبها و نبات زمین فراوان باشد و مردمان را کسب و منفعت
باشد اما این سال بیماری بسیار باشد فصل بیستم در
حکم غبار اگر در این ماه غبار صعب از هوا پیدا شود دلیل کند
بر کوتاهی تابستان و بسیاری میوه‌ها و کمی نبات و گیاه زمین و
خبرهای اراجیف بود و جنگ و خصومت و مخالفت مردم با یکدیگر
و کمی چهارپایان بود فصل بیست یکم در تاریکی اگر در این ماه
تاریکی در هوا پیدا شود دلیل کند بر مرگ پادشاهان و رنج و
رنج و بیماری صعب و غم و اندیشه رعیت از جور و ستم ملوک
اما غله و میوه‌ها بسیار باشد و کسب و معیشت مردم را نیکو بود
فصل بیست و دوم در باد سخت اگر در این ماه باد سخت
بجهد دلیل کند که اندرین سال باران بسیار بود و مرگ زنان

ودختران بیشتر بود فصل بیست سیم در بانگ از هوا
اگر درینماه بانگ از هوا بشنوند دلیل کند بر بسیار مردم
و ناسازگاری مردمان با زنان خود و مردان با یکدیگر و
رنجوریها صعب چون سرسام و ذات الجنب و بیماری صعب
بود اما تو نجها ارزان بود فصل بیست چهارم در بانگ
از زمین اگر درینماه بانگ از زمین بشنود دلیل کند
که اندرین شهر پادشاه ولایت هلاک شود و مردم در اندیشه
باشند و در آخر سال قحطی و تنگی پیدا شود و احوال بازرگانان
دشوار بود از سبب دزدان و راه زنان فصل بیست پنجم
در زلزله اگر درینماه زمین لرزه بود دلیل
کند بر بدی احوال خلایق و خبرهای اراجیف در ولایت
مصر فتنه و خون ریختن بود و همچنین در ولایت بغداد
جنگ و مرگ چهار پایان بود و اگر زمین لرزه در روز بود
پادشاهی در آن ولایت بمیرد و نا امنی بود از دزدان و راه
زنان و راهها دشوار شود در ولایت روم مرگ و بیماری
بسیار بود و در میان شهر خصومت افتد و رعیت را از
آن رنج و محنت بسیار رسد و اگر با زمین لرزه ستاره بود
بیند دلیل کند در میان مردم جنگ و فتنه و اختلاف افتد
و بعد از آن از پادشاه ظلم و بیدادی پیدا شود و علماء را
آفت از ملخ رسد و قحطی و تنگی پدید آید اگر زمین لرزه در
شب بود شر و فتنه و مرگ بسیار بود و رعیت را از پادشاه رنج بود

وسیم

وسیم بسیار شد والله اعلم بالصواب باب دوم در وسط ماه
وسط بهار که رومی ایار گویند چون آفتاب در برج ثور
بود پارسیان اردی بهشت ماه بدانکه این ماه سی و دو
بود روز دهم ستاره ارشا برآید و ستاره ثریا فرو شود و بیست
اندوی شرطین برآید و عوا فرو شود و درینماه اینها بسیار
شود و ماهیان فربه گردند و مزاج فصل قوی شود و بادها
در جانب مشرق بسیار جهد نافع بود و خوردنیها و بویها و
برکه و گوشت شکار و جماع کردن و بگرمابه رفتن نیکو بود و
روغن یاسمین اندر بینی ریختن و آب ناشتا خوردن و بویها
بوییدن و از شیرینیها و چیزهای گرم پرهیز کردن نیکو بود و اگر
درینماه هلال در منزل شرطین بود دلیل کند که باران بسیار
بارد و سال با برکت باشد و کسب مردم نیکو بود و اگر در اول
ماه خشکی بود البته در هفتم ماه باران بیارد و اگر نبارد
نعوذ بالله خدا تعالی باشد کان خور و ختم کوفته باشد و دهم
اینماه وفات آدم علیه السلام بود فصل اول در حکم کسوف
اگر درینماه کسوف بود دلیل کند که حادثها و خبرهای اراجیف
پدید آید و عالمی بزرگ بدید آید و درختان و میوها آفت
رسد و بیماری صعب بود و اگر رنگ آفتاب بوقت کسوف سرخ
بود دلیل کند که جنگ عظیم و خون ریختن بسیار بود و غلها
را آفت رسد و زنان آبستن هلاک شوند فصل دوم در
خسوف اگر درینماه خسوف بود دلیل کند که در شهرستانها موضعها

کسوف

خسوف

اندک بود و درختان انگور را آفت رسد و در میان مردم خون
ریختن و بیماریها و آماس و درد چشم و رنج گران و درد سر
و رنج و ضرر بود و بیماریها چهارپایان بسیار بود و اگر نیم شب
یا نزدیک صبح گرفته شود باران بسیار و غله فراوان بود و در
میان دو پادشاه صلح افتد و در ولایت چین و عرب قحط و خون
ریختن بود **فصل سیوم در دایره آفتاب** اگر در این ماه دایره
آفتاب بود دلیل کند که فرومایگان و دون همتان را جایگاه
بسیار بود و غلبه کنند بر اهل صلاح و بزرگانان و مرد بیماری
بیماری صعب بود و مرگ کودکان بسیار بود و کشتن مرد بزرگ
در ولایت شام و بعضی پادشاهان از دولت برکرده بود و درد
چشم سخت بود و اگر در وقت دایره رعد و باران بسیار بود
دلیل کند که میوه‌ها بسیار بود **فصل چهارم در حکم دایره
ماه** اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل کند که مملکت پادشاه
پاینده و مقیم باشد و عدل و انصاف بود و رعیت از ستم بود و ایمنی
سال بود و باران و آبها و چشمه‌ها و رودها زیادت شود
و غله و حبوبات و نبات زمین بسیار بود اما کسب و منفعت
کم بود و سرما سخت بود و بارانها سخت بجهد و شهرها خراب
شود **فصل پنجم در حکم هلال** اگر در این ماه هلال را
بر آید دلیل کند که زنان آبستن بسیار بچه افکنند و دشوار
زایند و اگر جانب وی بر خواسته بود مرگ کودکان و اطفال
بسیار بود و اگر در اول ماه هلال بود نم و باران بسیار بود

در حکم دایره آفتاب

در حکم دایره ماه

در حکم هلال

فصل

فصل ششم در حکم ستاره گیسودار اگر در این ماه ستاره گیسو
دار بر آید دلیل کند بر بسیاری غله و ارزانی طعام و نرخها و
مرگ پادشاه بزرگ و فتنه عظیم و خصومت میان ملوک در
ولایت یا بر اهل روم بود و ارزانی گاو و گوسفند و بسیاری
برف و باران در همه جا و در ولایت بابل قحط و تنگی و مرگ
مفاجات بسیار بود و بیماریها صعب بود و در ولایت فارس
از دزدان راه ایمن بود **فصل هفتم در حکم ستاره بزرگ**
اگر در این ماه ستاره بزرگ بیفتد دلیل کند که تشویش
مردم و خبرهای اراجیف و زیان کاری بازرگانان و بیماری
پادشاه بزرگ و بدحالی اهل بستان از جور و مخالفه لشکریان
و ناامنی **فصل هشتم در قوس قزح** اگر در این ماه قوس
قزح بجانب مشرق بود دلیل کند بر بارندگی سخت و طرب
و عیش خوش بود و نیز دلیل کند که در ولایتها بلا و فتنه و
اختلاف مردم با یکدیگر بود و در ولایت بابل بیماری صعب
و مخالفت بود و مردم مختلف الحال باشند و باران سخت
بود و زمستان سخت و برف و یخ و نم بسیار بود و در ولایت
مغرب جنگ و خون ریختن بود و خصومت بود و چند لشکر با
بندگان پادشاهان بر ایشان خشم کنند و اگر قوس قزح
بجانب مغرب بیند دلیل کند که در ولایت مصر قحطی و تنگی
بود و در ولایت مغرب آشفتگی و ناامنی بود و باد سخت جهد
و ارزانی حمله حبوبها بود و نکوئی سال مردم بد و ام بود و

در حکم ستاره بزرگ

در حکم قوس قزح

وزیادتی مال بزرگان بود **فصل نهم در حکم حربه** اگر در
این ماه حربه بجانب مشرق ببینند دلیل کند که در ولایت پارس
وبلاد خراسان قحطی وتنگی بود ومردم در انجا بسیار هلاک شوند
واگر بجانب مغرب ببینند دلیل کند که جنگ وخصومت وخون
ریختن در ولایت مغرب بود وپادشاه انجا بسیار جور وظلم کند
وباران در همه ولایت بسیار بود **فصل دهم در حکم سرخی**
اگر در این ماه سرخی بجانب مشرق پیدا شود دلیل کند بر فتنه
وبلا ورنج وآشفتگی در ولایت فارس ودر زمستان سخت سرما
بود وبرف ویخ بسیار بود **فصل یازدهم در حکم عجایب**
اگر در این ماه عجایب در آسمان پیدا شود دلیل کند که اندر این ماه
باران بسیار بود وخداوندان مال را از سلطان گزند رسد
ومضرت بینند وکشتیها در دریا غرق شوند **فصل دوازدهم**
در مانند شخص در هوا اگر در این ماه مانند شخصی در
هوا پیدا شود دلیل بر غم واندوه مردم بود ومرگ مفاجات
وبیماری صعب وهلاک شدن پادشاه بزرگ وقتل وخون ریختن
وبدی حال رستاق بود **فصل سیزدهم در رعد** اگر در
این ماه رعد بغرد دلیل کند که از هفته اول بو خیر وصلاح پادشاه
در شهرها وغله وحبوبها اندرین سال نیکو بود واگر با غرش
رعد باد شمالی بوزد دلیل کند که اندرین سال فتنه وکشت بود
ودرختان انگور را فساد بود واگر بآخر غرش رعد ماه زایل [illegible]
باشد نعمت فراخ بود ومیوها بسیار بود ودر تزویج کردن مردم

بسیار بود واگر در غرش رعد ماه ناقص النور بود دلیل کند که انچه
گفتیم در سال آینده باشد **فصل چهاردهم در برق** اگر در
این ماه برق بسیار جهد بیماری بسیار بود خاصه در ولایت بابل
اگر باد خشک برق با سخت جهد از جانب مشرق مردی بزرگ
هلاک شود واگر بجانب مغرب بود دلیل کند که سال نیکو بود
وغله ومیوها وحبوبها بسیار بود اما جمعی از مردم پارسا و[illegible]
کار بمیرند ونکاح وتزلزل وسرقه بود این سال بسیار بود اما [illegible]
سال فراخی وارزانی طعام بود **فصل پانزدهم در صاعقه**
اگر در این ماه از آسمان آتش بارد یا بجهد [illegible] پیدا شود دلیل
کند بر جنگ وخصومت وآشفتگی [illegible] غم واندوه مردمان بود
ودلیل کند بر هلاک [illegible] بزرگ ودرختان میوه آفت رسد
فصل شانزدهم در باران اگر در این ماه باران سخت ببارد
دلیل کند بر اقبال ومبارکی سال وخیر وراحت [illegible] کار مردم نیکو
بود وگفته اند که در این سال اگر هیچ ملوک بر سر فتنه باشند وبشنوند
در طاعت خویش باشند وگیاه وغله فراوان بود وباران بسیار
ببارد وباد ساکن باشد وسال ایمن بود **فصل هفدهم**
در تگرگ اگر در این ماه تگرگ ببارد دلیل کند بر بسیاری مرگ
وبیماری وقتل وخون ریختن خاصه در ولایت بابل وباران
بسیار بود ونبات زمین وگیاه بسیار بود وکار پادشاه بابل نیکو
بود ودشمنش مقهور شود **فصل هیجدهم در خاک**
سرخ اگر در این ماه خاک سرخ از آسمان ببارد دلیل کند که خرمها

اراجیف و آشفتگی ولایت و ناامنی و غم و بدکاری هم اندر ولایت بود
و نبات زمین و غله و حبوبها کمتر بود **فصل نوزدهم در**
وزغ و کرم اگر در اینماه وزغ و کرم از آسمان بباراند دلیل کند
بر بیماری صعب چون سرسام و برصام و ذات الجنب و آنچه بدین
ماند بود و مرگ چهارپایان و مردمان و غم و اندیشه از سبب تنگی
و بیکسی بشود از پادشاهان بر رعیت جور و ظلم رسد **فصل**
بیستم در غبار اگر در اینماه غبار از آسمان بار در هوا پیدا
شود دلیل کند که مردمان فرومایه پیدا شوند و با پادشاه
خراسان جنگ کنند و پادشاه از دیار خود خروج کند و بسیاری
از مردمان از لشکرش مضرت رسد و سرانجام ظفر پادشاه را
بود و دشمن مقهور گردد **فصل بیست و یکم در تاریکی** اگر
در اینماه تاریکی از هوا پیدا شود دلیل کند بر تباهی هواها
و آن کشت و غله و مرگ چهارپایان و خصومت با یکدیگر و خبرهای
اراجیف و دو ضرب بازرگانان بود **فصل بیست و دوم در باد** اگر
در اینماه باد سخت بوزد دلیل کند که مردی بزرگ هلاک شود
و خون ریختن بسیار بود و کمی چهارپایان بود و اما گندم و جو
ارزان بود و غم و اندوه مردم و آشفتگی ولایت بود و زمستان
سرما سخت بود و برف و یخ بسیار بود و چهارپایان از سرما هلاک
شوند **فصل بیست و سیم در بانک از هوا** اگر در اینماه
بانک از زمین بشنوند دلیل کند بر کوچی تابستان و کمی آب و چشمها
و غم و اندوه و خصومت مردمان با یکدیگر و نیز دلیل کند که پادشا

از ولایت هلاک شود **فصل بیست و چهارم در بانک از زمین**
اگر بانک از هوا بشنوند دلیل کند بر جنگ و خصومت و خون
ریختن و غم و اندوه مردم و آشفتگی ولایت و زمستان سرما
بود و برف بسیار بود و بسیار چهارپایان از سرما هلاک شوند
فصل بیست و پنجم در حکم زمین لرزه اگر در اینماه زمین
لرزه بسیار کند در ولایت روم قحطی و مرگ چهارپایان بسیار
بود و درختان ضعیف گردند خاصه در زمین لرزه برف
بود اگر باز زمین لرزه نکرد بسیار بود و فتنه و خون ریختن بسیار
بود و اگر ماه یکروز مانده باشد کم بود دلیل کند بر بسیاری بروبار
و همچنین در ولایت بابل و خراسان بود و پادشاه مغرب را کار
نیکو بود و بر دشمنان غالب شود و دشمنان را مقهور کند و از و کار
بد کند و اگر باز زمین لرزه سیم و تمام بود دلیل کند که با
بیم و بلا و محنت بود از دشمنان ولایت شام و نرخها ارزان
بود و از بسیاری باران دخل زیان شود و بیماری بر مردمان
اگر در وقت زمین لرزه آوازی بشنوند دلیل کند که در میان
خبایث فتنه بود و باران بسیار بارد و اگر زمین لرزه بشب بود
دلیل کند بر بیماری و کرمای سخت و مرگ در تابستان و آشفتگی
مردم با یکدیگر والله اعلم بالصواب **باب سیم در ایام ماه**
آخر بهار سیوم جوزا برج ابن ماه بدانکه بار سیم
روز بود روز چهارم از وی ستاره بطین بر آید و در روز هم
شود و در روز بیستم از وی ستاره ثریا بر آید و اکلیل فرو شود

۳۶۵۳۹

ودر اینماه بارانهای خوش چند اما ضایع شود و نیل مصر زیادت
کرد و غذا از هر چیز لطیف تر و ریاضت کردن پیش از غذاها
خوردن نیکو بود و گوشت گوسفند خوردن و بحمام رفتن
و پرهیز کردن از چیزهای شور و سرکه و گوشت گاو و ماش کم
باید خورد **فصل اول در حکم کسوف** اگر درینماه کسوف
بود دلیل کند که خبرهای اراجیف و حادثهای عظیم و رسمها
بد پدید آید و میوهها از درختان در ریزد و در ولایتها آشفتگی
و خرابی بود و اگر رنگ آفتاب بوقت کسوف سرخ بود جنگ و
خون ریختن بسیار بود **فصل دوم در حکم خسوف** اگر درین
ماه خسوف ماه بود دلیل کند بر مرگ بسیار در ولایت فارس
و بابل و قحطی و تنگی بود و باران بسیار بود خاصه در ولایت
کوهستان اما درختان انگور را آفت رسد و در آخر سال
غله ارزان بود و بر امیران کوهستان زیانی رسد و بعضی
از حکمای قدیم گفته اند که ترس و آشفتگی بود و درد سر و شقیقه
و بیماریهای صفرا و درد چشم و در ولایت مغرب جنگ و
خون ریختن بود و در ولایت فارس مرگ بسیار بود و اگر رنگ
ماه بوقت خسوف سیاه بود مرگ زنان بسیار بود **فصل
سیم در حکم دایره آفتاب** اگر درینماه دایره آفتاب بود
دلیل کند بر بسیاری زادن و زاه زنان و شر و فتنه بود و بعد
از آن احوال مردم و رعیت نیکو بود از پادشاهان بر رعیت
میل نیکویی رسد **فصل چهارم در حکم دایره ماه**

۲۸۲۱

اگر درینماه هلال راست بر آید دلیل کند بر مرگ و بیماری
مردمان لاغر بود و هر که درینماه و سال بیمار شود دشوار
برخیزد و اگر بیک جانب برخواسته باشد دلیل کند بر فراخی نعمت
و ارزانی نرخها و احوال مردم نیکو بود و اگر ماه با رنگ سیاهی
بود در آخر سال ترس و بیم بود و اگر بیک تیره روز بود پادشاه
آن ولایت عزم بجایی کند و آن لشکریان وی را بسیار مردم بکشند
و بعد از آن پادشاهی دیگر بجای او بنشیند **فصل پنجم در
حکم دایره ماه** اگر درینماه دایره ماه بود دلیل کند بر جنگ
و فتنه و خون ریختن بسیار بود و تنگی جو و گندم و حبوبها و گرانی
نرخها بود **فصل ششم در حکم ستاره گیسودار** اگر درینماه
ستاره گیسودار بر آید دلیل کند که در ولایت روم آشفتگی
بود و در ولایت بابل مرگ بسیار بود و گرانی نرخها و علت بود
و در یمن و طایف و بادیه ایمنی و ارزانی نرخها و از میکند مردم
بود **فصل هفتم در ستاره بزرگ** اگر درینماه ستاره
بزرگ بیفتد دلیل کند که اهل بدعت و اهل خصومت بکار افتد
و مردم را رنج و هلاکت رسد و اگر ستاره بزرگ بیفتد خراب
در ولایت مشرق بود **فصل هشتم در قوس و قزح** اگر قوس
قزح بجانب مشرق بیند دلیل کند که مرگ چهارپایان بسیار
بود و نبات زمین و گیاه کم بود و مخالفت پادشاهان با بزرگان
بود و مرزبان خود را برنجانند و هلاکت گوسفندان بود
و اگر بجانب مغرب ببینند دلیل کند بر فتنه و بلا و بیم و رنج

در ولایت مغرب و ظلم پادشاه بر رعیت بود و بسیاری باران
بود و پادشاهان بر دشمنان خویش ظفر یابند و ایشان را هلاک
کنند فصل نهم در حکم حربه اگر درین ماه حربه در آسمان
پیدا شود بجانب مشرق دلیل کند که غله و نبات زمین فراوان
بود و بیماری صعب بود و کشتن اگر دشمن پادشاه باشد بعد
از آن بعد باز آیند و باران بسیار بود و اگر بجانب مغرب
بینند دلیل کند که اندرین سال میوه بسیار بود و نم و باران
بسیار بود و اگر بجانب مغرب بینند دلیل کند که اندرین سال
میوه بسیار بود فصل دهم در حکم سرخی اگر درین ماه سرخی
از آسمان پیدا شود دلیل کند بر بسیاری نبات زمین و غله فراوان
بود و زیادتی آبها بود بخاصه در ولایت مشرق و در آخر سال
پراشفتگی در زبان و راه زنان بود و اگر بجانب مغرب بینند
دلیل کند که آنچه گفتیم در ولایت مغرب بود فصل یازدهم
در حکم عجایب اگر درین ماه عجایب در آسمان پیدا شود دلیل کند
که پادشاهان را از جهت مکاران رنج رسد اما ظفر پادشاه
را تنگی و قحطی در شهرها شایع بود و مردمان در تشویش باشند
فصل دوازدهم در حکم شخص اگر درین ماه مانند شخصی از هوا
پیدا شود دلیل کند که مرگ مفاجات بسیار بود و بیماریها
صعب بسیار بود و زمین لرزه و بیرون آمدن خوارج بر ملوک
و فتنه و جنگ و خون ریختن بود و غم و اندوه مردم بود و مضرت
راه زنان بود فصل سیزدهم در حکم رعد اگر درین ماه رعد

بغرد دلیل کند که نم و باران بسیار بود اما بیماریها صعب و مرگ
بسیار بود و اگر با غرید رعد ماه زاید النور بود دلیل کند که
مرگ چهارپایان بسیار بود و نعمت و غله بسیار بود و اگر در نقصان
بود دلیل کند که درین سال اندوه بیماریهای صعب بسیار بود
و اگر هنگام شام بغرد بسیار گوسفند بود و باران بسیار
بود و ارزانی نرخها و طعام بود و خورشها خوش بود
فصل چهاردهم در حکم برق اگر درین ماه برق جهد دلیل
کند که اندرین سال قتل و خون ریختن و حرب بسیار بود و
راهها منقطع شود از سبب دزدان و راه زنان و فسادی در مردمان
بود فصل پانزدهم در حکم صاعقه اگر درین ماه آتش
از برق بیفتد دلیل کند بر ناامنی و بیم مسافران از سبب دزدان
و راه زنان و کمی غله و نبات زمین در آخر سال بود و مردمان را
از دزدان مضرت رسد فصل شانزدهم در حکم باران
اگر درین ماه باران سخت ببارد دلیل کند که پادشاهی در آن دیار
بر رعیت بیداد و ظلم از لشکریان بود در ولایت مغرب
پادشاهی بعضی از خاصان و بعضی از قوم خویش را هلاک
کند و اگر باران بجد ببارد دلیل کند بر قحط و تنگی طعام و غم
و اندوه در آن ولایت بود فصل هفدهم در حکم تگرگ
اگر درین ماه تگرگ ببارد دلیل کند که پادشاه اندر دیار کشته شود
و مرگ چهارپایان بود فصل هجدهم در حکم خاک سرخ
اگر درین ماه خاک سرخ از آسمان ببارد دلیل کند بر قحطی و تنگی

در ولایت هندوستان و در ولایت زنگبار جنگ و فتنه و
تشویش مردم بود و جور و ظلم پادشاه بر رعیت و باران
کم بود و نبات و غله کمتر بود **فصل یازدهم در وزغ**
اگر در اینماه وزغ و کژدم بسیار بود دلیل کند بر قحط و تنگی و ولایت
و گرانی نرخها و آشفتگی و غم و اندوه مردمان از جور پادشاه
از بیکسی مردم و معیشت اندک و سال کمتر بود **فصل دوازدهم در**
غبار اگر در اینماه غبار صعب پیدا شود دلیل کند بر
تباهی میوه‌ها از گرمی تابستان و کمی آبها و نبات زمین و غله
بسیار و بیماریهای صعب بسیار بود و از پادشاهان بر رعیت عدل
و انصاف بود و خرما و انگبین بسیار بود و ایمنی بسیار بود **فصل**
سیزدهم در تاریکی اگر در اینماه تاریکی از هوا پدید آید
دلیل کند بر تباهی میوه‌ها و مضرت بازرگانان از سبب
دزدان و راهزنان اما عدل و نعمت بسیار بود و مرد بزرگی
اندران دیار هلاک شود **فصل چهاردهم در باد**
اگر در اینماه باد سخت جهد دلیل کند که نرخها ارزان شود
و پادشاه ایدیار با لشکر خود حرکت کند بر روم و لشکرش
در آنجا هلاک شود و خود گریخته باز آید و بیماریهای صفرا
و تبهای گرم غالب شود اما بسلامت باشد **فصل پانزدهم**
در بانگ از هوا اگر در اینماه بانگ از هوا بشنود
دلیل کند بر جنگ و خصومت و خون ریختن و مرگ مفاجات
بسیار بود و آفت بمیوه‌ها رسد و تنگی مردم و کمی معیشت بود

فصل شانزدهم در بانگ از زمین اگر در اینماه بانگ
از زمین بشنود دلیل کند که در میان ملوک جنگ و خصومت
افتد و در ولایت خرابی پیدا شود و مردم در غم و اندیشه
باشند **فصل هفدهم در زمین لرزه** اگر در اینماه زمین
لرزه بود دلیل کند بر خصومت پادشاهان با یکدیگر و
آشفتگی در ولایتها بسیار بود و بیماریها بسیار بود و مرگ فقها
خاصه در ولایت فارس و دهستان و هندوستان و اگر زمین لرزه
در شب بود مرگ گوسفندان و گاوان و آشفتگی در ولایت بابل
و خراسان بود و مرگ کودکان و طفل از شکم مادر بیفکند و اگر
با زمین لرزه تگرگ بسیار بود دلیل کند بر جنگ و خصومت و فتنه
و خون ریختن در میان پادشاهان بود و پادشاه بزرگوار
کشته شود و اگر با زمین لرزه مانند حربه در آسمان پدید آید
دلیل کند که پادشاه بر دشمنان خود ظفر یابد و اما بیماریها بسیار
بود و میوه‌ها ارزان بود و نبات زمین و غله فراوان بود

باب چهارم در ماه حزیران اول تابستان برومی

اردیبهشت بپارسی بدانکه حزیران سی روز بود روز
سیم دبران برآید و قلب فرو شود و روز هفدهم از وی هقعه
برآید و شرطین فرو شود و اگر در برآمدن دبران ابر بود دلیل
بر بسیاری میوه در این ماه و پادشاه از خون کم شود و
صفرا زیادت گردد و منفعت بود گوشت بزغاله و ماهی
تازه و گوشت مرغ و شیر و ماست و غذاهای سرد و تر و خیار

وکدوی نوبستانها بد خورد و مشک و عنبر و کافور بستانها
بتابد بوی هر تابان درست بماند در حکم کسوف اگر در اینماه
کسوف آفتاب بود دلیل کند که مردی بزرگوار بمیرد و اگر وقت
کسوف روشنائی آفتاب تمام بود دلیلست که پادشاه وقت از
ولایت خود بولایت دیگر شود و جنگ کند و در آن ولایت مقام
کند در خسوف اگر در اینماه خسوف ماه بود دلیل کند که در
تابستان از گرمی مردم آفت برسد و جور و ظلم پادشاه بود و عت
بسیار بود و در ولایت فارس و بابل قحطی و تنگی بود و در ولایت
مغرب بیماریها صعب چون یرقان گرم بود و فتنه و خون
ریختن بسیار بود و میوها بسیار بود خاصه در ولایت کوهستان
و اگر در نیمه شب تا نزدیک صبح گرفته باشد دلیل کند که در ولایت
فارس ملخ افتد اما زیان اندک کند و اگر رنگ ماه بوقت خسوف
سیاه بود در آنسال ملخ بسیار بود اما زیان نکند و خبرها از جهت
بسیار باشد و گروهی از هندوستان هلاک شوند و اگر رنگ
ماه بوقت خسوف سرخ بود مرگ زنان بسیار بود فصل نهم
در دایره آفتاب اگر در اینماه دایره آفتاب بود دلیل کند
بر نم و باران و زیادتی آبها و چشمها و نیکو رستن کشت و نبات
زمین نیکو بود و نیکو حبوبها اندک بود و خرما و کنجد اندک
بود و در آخر سال گرانی طعام بود و اندیشه مردم و تنگی بود
و منفعت بازرگانان کمتر بود فصل دهم در دایره ماه اگر در
اینماه دایره ماه بود دلیل کند که نم و باران بسیار بود و آبها

و چشمها نیک بود و نیکو رستن کشت و زراعت و نباتها زمین
نیکو بود و انگبین و روغن و خرما اکثر بود و رعیت را از
پادشاه عدل و انصاف بود فصل یازدهم در حکم هلال اگر
در اینماه هلال راست بر آید دلیل کند بر کمی آبها و بارانها و
چشمها و اگر بجانب چپ برخاسته بود دلیل کند بر بیماری
و بد خوردن و گرانی طعام و ترس در شهرها و فنای مردم
فصل دوازدهم در ستاره گیسودار اگر در اینماه ستاره گیسودار
پدید آید دلیل کند که بیماری صعب بود و گرانی طعام و ترس
و بیم در شهرها و فنای مردم بود و اگر این ستاره حرکت
در جانب مشرق پیدا شود دلیل کند که در ولایت مغرب مرگ
بسیار بود و اگر بجانب مغرب بینند حرمها بکار و غوغا کنند
و مال توانگران را غارت کنند و در ولایت فارس قحطی و
تنگی بود و در بسیار مردم اختلاف افتد و جنگ و خصومت
کنند و بولایتهای دیگر غله و نعمت فراوان بود فصل سیزدهم
در ستاره بزرگ اگر در اینماه ستاره بزرگ بیفتد
دلیل کند بر تنگی سال و مرگ چهارپایان و آفت میوها و کمی معیشت
و بیکسی مردم و مضرت بازرگانان بود و اگر ستاره بزرگ
از روشنائی بیفتد دلیل کند بر مرگ مردمان بزرگوار بدان
جانب که ستاره افتاده باشد فصل چهاردهم در قوس
قزح اگر در اینماه قوس و قزح بجانب مشرق پدید آید دلیل
کند که پادشاه شهر و ولایت خود را خراب کند و مردمان ا

رنج و بلا رسد و فتنه و خون ریختن بسیار بود و مرگ چهارپایان
بود و گندم و جو و جو بها فراوان بود و توانگران و بزرگان
شهرها را مضرت رسد و پادشاه دشمن خویش را هزیمت
کند و امیران با پادشاه مخالفت کنند و با خر ظفر پادشاه را بود
و حمله را هلاک کند و اگر بجانب مغرب پدید آید دلیل کند که
در شهرها خرابی بود و جنگ و خون ریختن بسیار بود و در
میان مردم مرگ بسیار بود و در ولایت عرب و فارس قحطی بود
فصل نهم در حکم حربه اگر در این ماه حربه بجانب مشرق
بود دلیل کند که در ولایت مشرق مرگ مفاجات بسیار بود
و پادشاه آن ولایت بی حرب باشند و اگر بجانب مغرب بود پادشاه
آن ولایت عاصی شود و بسیار حرب کند و در میان عیب اراجیف
افتد بعد از آن پادشاه استقامت کند دشمنان خویش را
هلاک کند و در ولایت فارس رنج و بیماری پدید آید و مرگ
گوسفندان و نبات زمین و غله اندر این سال بسیار بود **فصل
دهم در سرخی هوا** اگر در این ماه سرخی از جانب مشرق پدید آید
دلیل کند بر آشفتگی و جنگ و خصومت پادشاهان با یکدیگر
و اگر بجانب مغرب بیند آنچه گفتیم در ولایت مغرب باشد
فصل یازدهم در حکم عجایب اگر در این ماه عجایب از آسمان
پدید آید دلیل کند بر کمی طعام و گرانی نرخها و بیکسی مردم و
آشفتگی ولایت و مرگ چهارپایان بود و غم و اندیشه مردم از
سبب زندان و زه زنان و ایمنی ولایت و مضرت بازرگانان

بود خاصه در اول سال **فصل دوازدهم در شخص**
شخص اگر شخصی در هوا پیدا شود دلیل کند که خبرهای اراجیف
و غم و اندیشه و تشویش مردم و جنگ و خصوصاً پادشاهان
با یکدیگر بود و یکی در میان جنگ کشته شود و در عقب رنج
فصل سیزدهم در رعد اگر در این ماه رعد بغرد دلیل
کند که گروهی از بزرگان هلاک شوند و آشفتگی مردم در
آن ولایت بود و اگر رعد سخت بغرد چنانچه مردم بترسند دلیل
کند که در میان مردمان اندیشه جنگ و فتنه و خون ریختن بود
چنانکه شهر بشهر گریزند و اگر با غریدن رعد تگرگ بارد دلیل
کند بر فراخی سال و ارزانی طعام و نعمت و نرخها ارزان بود
و اگر با غریدن رعد ماه زائد النور بود دلیل کند که خشم و غضب
الله تعالی در آن ولایت بود از بسیاری معصیت ایشان و اگر با غریدن
رعد ماه ناقص النور بود دلیل کند که آنچه گفتیم در سال
آینده باشد **فصل چهاردهم در برق** اگر در این ماه برق جهد دلیل کند که باران
کم بارد و آب چشمه‌ها و رودها کم باشد و غله و نبات زمین
کمتر بود و خبرهای اراجیف بسیار بود و در میان مردمان افتد
افتد **فصل پانزدهم در صاعقه** اگر در این ماه آتش از
هوا پدید آید دلیل کند بر عداوت کردن و حرب کردن
ملوک با یکدیگر و بسیاری کس از لشکر کشته شوند و نرخها
گران گردد و مردم در غم و اندیشه باشند و ناایمنی و آشفتگی
ولایت بود **فصل شانزدهم در باران** اگر در این ماه باران

سخت باشد دلیل کند بر بیماریهای صعب در آخر سال و کودکان و
طفلان شکم مادر بدر آمده بمیرند و مردم را کسب و معیشت کم
بود **فصل هفدهم در تکوک** اگر در این ماه تکوک ببارد
دلیل کند که جنگ و فتنه و خون ریختن و نا امنی ولایت بود و
گرانی نرخها و طعام بود و غم و تشویش مردم بود و بیماری و
وبا بسیار بود **فصل هیجدهم در خاکسرخ** اگر در
این ماه خاکسرخ از آسمان ببارد دلیل کند بر کمی باران و بسیاری
بیماریها اما غله و حبوبها بسیار بود و از پادشاهان عدل
و انصاف بود و کسب و معیشت و ایمنی بود **فصل نوزدهم**
در وزغ در حکم وزغ و کرم اگر در این ماه وزغ و کرم از
آسمان ببارد دلیل کند که اندر این سال کشت و زرع را آفت
رسد و نرخها گران گردد و قحطی و تنگی بود و غم و اندیشه و بی
کسی و بی منفعتی مردم بود **فصل بیستم در غبار** اگر در این ماه
غبار صعب پیدا شود دلیل کند بر خشک سالی و کمی باران و کمی
آبها و نبات زمین و خبرهای اراجیف و خصومت پادشاهان
بایکدیگر و آشفتگی ولایت و خون ریختن و منقطع شدن
راهها از سبب دزدان و راهزنان بود **فصل بیست و یکم در تاریکی**
اگر در این ماه تاریکی در هوا پیدا شود دلیل کند که پادشاهان
بایکدیگر جنگ و خصومت کنند و مخالفت در میان ایشان پیدا
شود و بسیاری مردمان در میان ایشان کشته شوند و نرخها
گران گردد و مردم در غم و اندیشه باشند **فصل بیست و دوم**

در باد اگر در این ماه باد سخت بسیار جهد دلیل کند که در ولایت
هندوستان و زنگبار قحطی و تنگی بوده باشد و در میان
مردم غم و اندیشه و اندوه بود و کشتیها در دریا غرق شوند **فصل**
بیست و سیم در بانگ از هوا اگر در این ماه بانگ از هوا
بشنوند دلیل کند بر بیماری صعب و مرگ مفاجات و آن هوا
و بیکسی مردم و کمی معیشت و جنگ و خصومت لشکریان بایکدیگر
بود و باران بسیار بود و نبات زمین نیکو بود **فصل بیست و**
چهارم در بانگ از زمین اگر در این ماه بانگ از زمین
بشنود دلیل کند بر فراخی و کمی آبها و میوهها و نبات زمین
کم بود و مخالفت پادشاهان بایکدیگر و قتل و خون ریختن
بسیار بود و نیز دلیل کند که پادشاهان بزرگوار هلاک
شوند و خبرهای اراجیف بسیار بود و مردمان در غم و
اندیشه بوده باشند **فصل بیست و پنجم در زمین لرزه**
اگر در این ماه زمین لرزه بود دلیل است که در زمین یونان
کارزار و جنگ و خون ریختن بسیار بود و مرگ زنان در آخر
سال و ولایت بابل خراب شود و بسیاری از مهتران درگاه
پادشاهان هلاک شوند و بعد از آن پادشاه
نیز هلاک شود و اگر ماه تابان سی روز بود باران بسیار
بود و ترس و بیم مردمان اندک بود و اگر ماه تابان بیست و نه روز
کم بود و در ولایت پارس لشکر بسیار جمع شود و ولایت
پارس خراب شود و اگر در این ماه آخر باران بسیار بود غله و

اکشت فراوان بود و میوه کم بود و یك پادشاه از دشمن یك شهر
بستاند و دشمنانش هلاك شوند والله اعلم بالصواب

باب پنجم ماه تموز و قطو و باد تبان برجی از رومی نهادسی مرداد ماه آفتاب در برج اسد

بدانکه تموز سی یك روز بود نخستین مفرجه برآید و نعایم
فرو شود و روز چهاردهم از وی ذراع برون آید و بلده
فرو شود و روز بیست هشتم از وی نثره برآید و سعد الذابح
فرو شود و در اینماه کبك بسیار بود و ملخ بمیرد و آبها نا
گردد و منفعت کند آبهای سرد و طعامهای سرد و برخوردن
و شرابهای مزاج نیکو بود و چیزهای سبك و لطیف خوردن
تا زود بهضم بود و چون گوشت دراج و بزغاله و طعامهای
گوارنده و چیزهای سرد و بوئیدن چون کافور نیکو بود و
پرهیز کردن از چیزهای گرم و غذاهای غلیظ و جماع اندك
باید کردن و حکمای قدیم گفته اند که در آمدن نم و باران از ماه
تشرین الاول تا ماه اول خزیران بتجربه است نیکو و پسندیده
و دانستن این علم بتجربه چنانست که پاره پنبه بر ابر آسمان نهند
و بامداد بر گیرند بسنجد اگر فزون تر از آن بود که نخست سنجیده
بود در اینماه هیچ نم و باران نباشد چنانچه بتجربه در شب
هیجدهم ماه تموز از برای تشرین اول و تجربه شب نوزدهم
از برای تشرین آخر است و تجربه بیست هشتم برای کانون اول
است و هم برین قیاس هر ماه از این ماه تموز ترتیب نگاه

داشتن واجب لازم است که این علم سخت پسندیده و آسان
است چون کسی وی را فهم کند و در باب چنان تجربه دیگر هست
نیکوتر از بهر دانستن علم این تجربه و این علم چنانست که در
اول تموز هر تخمی که خواهند اندکی اندك در تغار بو یك یك
گوشه بکارند ولیکن وی را زیر آسمان نهند تا نور ستارگان
بدو افتد آنگاه بامداد دران تغار نگاه کنند هرچه از ان تخمها
رسته و پژمرده بود یا نشود کشته برآید آنچه پژمرده آینده سال
نخواهد بود چون بدان نشسته در آینده سال آن چیز نباید کشت
آنچه از وی سبز رسته و پاکیزه بوده باشد دلیلست که در
سال آینده آن تخم پسندیده و نیکو بود چون بر بینند در
سال آینده هرچه خواهند بکارند و از غله فایده ببینند بفرمان
الله تعالی اگر شب هفدهم اینماه ابر بود می باید که تا شب هیجدهم
بنهار نماید و شب بیست پنجم اینماه بادهای سخت مخالف بجهد

فصل اول در حکم کسوفها اگر در اینماه کسوف آفتاب بود
دلیل کند که امیران که در نزدیك پادشاه رسند بر پادشاه خود
مطیع شوند و اهل روم و زنگبار در میانشان مکر و حیله
سازند و اندر این سال ملك بسیار و چهارپایان کم شود و نبات زمین
و گیاه کمتر باشد **فصل دوم در حکم خسوف** اگر در اینماه
خسوف ماه بود دلیل کند که اندر این سال نم و باران بسیار
بود و آبها و چشمها فراوان بود و گندم و جو بهای بسیار بود
و ماهیان و مرغان آبی کمتر بود و مرتبه ما را در زناتی ب مضر

در حکم کسوف

در حکم خسوف

رسد و اگر در نیم شب گرفته شود پادشاه دشمن خویش را هلاک
کند و خون و مرگ بسیار بود و اگر نزدیک صبح گرفته شود مرگ
چهارپایان بسیار بود **فصل سیم در حکم دایره آفتاب** اگر
در این ماه دایره آفتاب بود دلیل کند که مرگ پادشاه بزرگ ولایت
خویش بود و آشفتگی ولایت و غم و تشویش مردم و رنج و تب و درد
اندر دندان و درد زنان بود و مضرت بازرگانان بود در سفر
و کمی آبها و چشمها بود **فصل چهارم در حکم دایره ماه**
اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل کند بر ابر و نم و باران و نبات
زمین و گیاه بسیار بود و مرگ چهارپایان دشتی و مرغان بسیار
بود و خبرهای از جنوب خصوصا دانشمندان را نیکو بود **فصل
پنجم در حکم [illegible] هلال** اگر در این ماه هلال راست
بر آید دلیل کند که نم و باران بسیار بود و اگر یک جانب سری برتر
بود دلیل کند بر بهای نرخها و ارزانی طعام بود و نرخها
ارزان بود و اگر بینند که یکسو خمیده‌تر باشد دلیل کند که طعام
کم بوده باشد و اگر هر دو سو راست باشد دلیل کند که سال
مبارک باشد و پسندیده و نیکو باشد **فصل ششم در ستاره
گیسودار** اگر در این ماه ستاره گیسودار بر آید دلیل کند
که فتنه‌ای در هوا و غارت و بیماری صعب بود و اگر آنکه ستاره
گرفته باشد بانک از هوا بشنوند دلیل کند که مردم اندر [illegible] کارها
کنند که بیشتر خدای تعالی ناپسند باشد و علامت خشم و غضب
باشد و نیکو پادشاه آن ولایت هلاک شود و مرگ چهارپایان

بسیار بود و اگر این ستاره گیسودار ببینند که روشنایی از آن
ستاره زهره سفیدتر شده است دلیل کند که آتش و ترس و
خطر باشد **فصل هفتم در ستاره بزرگ** اگر در
این ماه ستاره بزرگ سفید دلیل کند بر فتنه و بلا و رنج مردم
اندر بازار و خصوصا پادشاهان با یکدیگر بود و قتل و خون
ریختن بسیار بود و قحطی و تنگی بود و اگر ستاره ثابت بزرگ
ببینند دلیل است بر هلاک پادشاهان بزرگ از آن جانب که ستاره
افتاده باشد **فصل هشتم در حکم قوس قزح** اگر در
این ماه قوس قزح بجانب مشرق پیدا شود دلیل کند که نبات
زمین و غله نیک بود و اما [illegible] خصوصا پادشاهان شرق
بود و ولایت مصر [illegible] و آخر صلح افتد و اگر بجانب
مغرب ببینند دلیل کند که مرگ چهارپایان و گوسفندان بود
فصل نهم در حکم [illegible] اگر در این ماه [illegible] بجانب
مشرق ببینند دلیل کند بر مرگ چهارپایان و گوسفندان و برف
و باران بسیار بود و طعام اندک بود و [illegible]
و [illegible] این [illegible] بسیار بود و مرگ [illegible] و چهارپایان [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] و مرگ [illegible] اگر بجانب
مغرب ببینند دلیل کند که مردم آن ولایت حصن [illegible]
بسیار کنند و در ولایت مغرب پادشاه اسلام [illegible]
[illegible] کنند **فصل دهم در حکم [illegible]** اگر در

اینماه سرخی از آسمان پیدا شود از جانب مشرق دلیل کند که بجانب
مشرق آبو بسیار بود و باران و اگر نیز سرخی ببینند دلیل کند
که پادشاه بزرک بمیرد و اگر بجانب مغرب ببینند دلیل کند که
آنچه گفتیم بجانب مغرب ببینند فصل یازدهم در حکم
عجایب اگر در اینماه عجایب در آسمان پیدا شود دلیل کند که زنان
آبستن هلاک شوند بچه بسیار افکنند و راهها از سبزی دربار
و زنان بستر شوند فصل دوازدهم در حکم
شخص در هوا اگر در اینماه شخصی از هوا پیدا شود دلیل
کند بر هلاک مردم از دریاها و بسیار خرابی از دریا پدید
شود و غم و اندوه مردم بود و قحطی و تنگی و ناامنی بود و
اهل کوهستان از پادشاه جور و ظلم رسد فصل سیزدهم
در حکم رعد اگر در اینماه رعد بغرد دلیل کند که میوه‌ها
و انگور بسیار بود و اگر سخت بغرد دلیل کند که از غرقی بیم بود
و چون ماه بنشاید در خانه آفت رسد و انگور را آفت رسد
و اگر بوقت غروب رعد ماه زاید النور باشد دلیل کند بر فراخی
بسیار و کمی غله و میوه‌ها و اگر ماه ناقص النور باشد دلیل است
که آنچه گفتیم بدین سال آینده بود و غله و نبات زمین کم بود اما
گیاه کم بود فصل چهاردهم در حکم برق اگر در اینماه
برق جهد دلیل کند که قتل و خون ریختن بسیار بود و مردمان
اندر بار غم و اندیشه بود و اخبار اراجیف بسیار بود و غله و
نبات زمین و حبوبها و باران بسیار باشد فصل پانزدهم

در حکم صاعقه اگر در اینماه صاعقه از آسمان پیدا شود
دلیل کند بر بیماری صعب و قحطی و تنگی و ملخ بسیار باشد و خون
ریختن و بیوس و اندیشه مردمان بود و خسران اهل بحار بود
فصل شانزدهم در حکم باران اگر در اینماه باران سخت
ببارد دلیل کند بر فسادی کشت و گرانی نرخها و حبوبها و بسیار
شدن میوه‌ها و مردم را رنج رسد و کشتیها در دریا غرق شوند
در ولایت فرنگ فصل هفدهم در حکم تگرگ اگر در
اینماه تگرگ بسیار دلیل کند بر جنگ و خصومت و خون ریختن
با یکدیگر و گرانی نرخها و قحطی و تنگی و خبرهای اراجیف بسیار
بود و اما غله و نبات زمین و حبوبها و باران بسیار بود
فصل هجدهم در حکم خاک سرخ اگر در اینماه خاک
سرخ از آسمان بیارد دلیل کند بر مرگ چهارپایان و اشفتگی
ولایت مشرق و پادشاه بزرگ بمیرد و ولایت هلاک شود و
نوزدهم در حکم قزغ و کرم اگر در اینماه قزغ
و کرم بیارد دلیل کند بر فسادی کشت و گرانی نرخها و اشفتگی
ولایت و غم و اندوه رعیت از جور پادشاه و زنان کار بازرگی
در شهرها بود فصل بیستم در حکم غبار اگر در اینماه
غبار صعب از هوا پیدا شود دلیل کند که اندرین سال آتش
زنان رسد در شهرها و دهها و مرگ چهارپایان بود و در
میان مردم گفتگو و خصومت بود فصل بیست یکم در حکم
نار بکوا اگر در اینماه نار کی پیدا شود دلیل کند که بیماری

صعب بود و بسیار مرگ جوانان بود و نیز دلالت کند که پادشاه
آن ولایت را آفتی رسد از لشکر خویش و لشکر او عاصی شوند و
بیت لشکر ولایت را خراب کنند **فصل دوم در**
حکم باد اگر در اینماه باد سخت جهد دلیل کند که پادشاه بزرگ
در آن ولایت بمیرد و ملک آگر شود و مردمان در اندیشه و اندوه
باشند از سبب جور و ظلم پادشاه و مصادره و نا امنی و آشفتگی
بود **فصل سیم در حکم بانگ از هوا** اگر در
اینماه بانگ از هوا شنوند دلیل کند که قحطی و تنگی در ولایت
مغرب بود از سبب [illegible] و راه زنان و ملک پادشاه بزرگ
هلاک شود و مرگ چهارپایان بود **فصل چهارم**
در بانگ از زمین اگر در اینماه بانگ از زمین بشنوند
دلیل کند که خلاف و خصومت میان مردمان بود با یکدیگر و تنگی
طعام و گرانی نرخها و آشفتگی ولایت بود و نا امنی و بیم ولایت
مردم و زیان کاری بازرگانان از سبب دزدان بود **فصل**
پنجم در حکم زمین لرزه اگر در اینماه زمین لرزه
بود دلیل کند که در آن ولایت بود که والی هلاک شود و بنا
شهرها خراب شود و محنت بلاء مردم آن ولایت بود و اگر
زمین لرزه بشب بود دلیل کند که پادشاه مصر هلاک شود
در زمین ناحیت خراسان فتنه و شر و خون ریختن بسیار بود
در تابستان والله اعلم بالصواب **فصل ششم در احکام ماه آخر**
تابستان بر وجه اعتقاد پارسیان شهر [illegible]

ماه قدیم آفتاب در برج سنبله باشد که اینماه سی و یک روز
بود روز پانزدهم از وی ستاره صرفه بر آید و سعد البلع
فرو شود و روز بیست چهارم از وی اخوبیه بر آید و سعد
السعود فرو شود در اینماه بوها سخت اخلاط کند و تحلیل
کم بود و زکام بجنبد و بادها شمال در شب بجهد غذای این
وقت گوشت بزغاله و ناردان و کدوی تر و خیار و ماست
سرد موافق بود بوئیهای یاسمین و آب گل نیکو بود و حمام
اندک شاید کردن از چیزها گرم و دارو و مسهل نشاید خورد
و حکمهای دوم [illegible] باران در ماه اب که برج سنبله باشد
بتجربت خوش بیند بدانست که بدانند و دریابند که در
اینسال در کدام ماه باران خواهد امدن و آن بتجربه معلوم
چنان است که از روز هفدهم اینماه تا بیست یکم وی هر روز
بعد از نماز دیگر بابت در اسمان نگاه میکند اگر روز هفدهم
اینماه در اسمان ابر بود باشد بدانند که در هفته ماه اول
ماه تشرین اول باران خواهد امد ولیکن درختان میوه
بیشتر شوند و اگر روز نیمه شب باشد در هفته نیمه ماه تشرین
اول باران بیاید و اگر ابر سیه گاه بر بینند و تا امد دلیل
کند که باران در هفته اخر تشرین الاول بیاید و اگر روز
هیجدهم اینماه تا شب هیچ ابر نباشد دلیل کند که نیمه ماه تشرین
اول هیچ باران نبارد و اگر ابر سیاه بر بینند و بسیار دلیل کند
که باران بسیار بارد و اگر ابر اندک و تنک باشد باران

آزمایش شود دیار دوان بهر ماهها که دیگر هم بتجربت بدیشتا
باید کرد که گفته شده چنانکه از بهر ماه تشرین دوم تجربت
شب نوزدهم بود از بهر کانون اول تجربت وشب بیستم انما
بود تا بیست بحکم بدین ترتیب نگاه دارد و بدانستن که نمود
شد این تجربت سخت آسان بود فایده والله تعالی اعلم فصل
اول در حکم کسوف آفتاب اگر دراینماه کسوف آفتاب
بود دلیل کند بر مرگ پادشاه بزرگ واشفتگی ولایت و تشویش
مردم بود و غله و نبات بیشتر به بود و نرخها ثابت بود و
تابستان [illegible] بسیار اندر زنان و زاد زنان فصل
دوم در حکم خسوف ماه اگر دراین ماه خسوف ماه بود دلیل
کند که پادشاه آن ولایت بر لشکر خود لشکر کشد یا بزرگی از درگاهان
خویش را بکشد و لشکر [illegible] تا کاران چنین جنگ و خصومت
کنند و مظفر شوند و در ولایت بابل خوارج برآیند و با
پادشاه بابل جنگ کنند و خون ریزش بود و اهل بابل را
مشقت رسد و عاقبت پادشاه بر دشمن خود غلبه کند و
بماند ویاران بیشتر بود و نقصان سر دو بطرف شاه
خوارج غلبه کنند و عاقبت ظفر پادشاه شام را بود و دشمن
را مقهور کند و زنان حامله بچه زیان کنند و اگر نه شب
تا نزدیک صبح گرفته باشد کشت و غله نیکو بود اما نرخ
اشتغلی بود فصل سوم در حکم دایره آفتاب اگر در
اینماه دایره آفتاب بود دلیل کند که هفت سال در ولایت عقیق

وفتنه

وفتنه بود ومرگ چهارپایان و ارزانی نرخها و نعمت بود و در
بهار عشق جنگ و غمازی بود و معیشت کمتر بود فصل
چهارم در حکم دایره ماه اگر درین ماه دایره ماه بود
دلیل کند بر بسیاری چهارپایان و چهارپایان کوهی بسیار
شوند و مرغان و ماهی بسیار بود و ایمنی ولایت و نبات زمین
و حبوبها نیکو بود فصل پنجم در حکم دیدن هلال
اگر دراینماه هلال راست برآید دلیل کند بر بسیاری صومها
و اگر بجانب جنوبی برخاسته بود دلیل بود بر بادی عظیم و زلزله
زمین بود و اگر در ماه محرم باشد پادشاه بزرگ هلاک
شود و نا امنی ولایت بود و اگر هر دو جانب وی در هم
باشد قحطی و تنگی و مرگ چهارپایان بود فصل ششم در حکم
ستاره گیسودار اگر دراینماه ستاره گیسودار برآید
دلیل کند که دو پادشاه در عراق جنگ کنند بسیار لشکر
کشته شوند و اگر بجانب مغرب بینند در ولایت پارس و کرمان
سه سال قحط و تنگی بود و مردم در بلا و محنت باشند و بیم
[illegible] بود و اگر دراین حال تکوک بیابد دلیل کند که در اخر سال
نرخها ارزان شود فصل هفتم در حکم ستاره بزرگ
اگر دراینماه ستاره بزرگ ببینند دلیل کند بر مرگ پادشاه
آن ولایت و جنگ و خصومت ها با یکدیگر و نا امنی مردم آن
ولایت و زاد زنان و حبوبها فراوان بود فصل هشتم
در قوس قزح اگر دراینماه قوس قزح در سمت مشرق

پیدا شود دلیل کند که جنگ و خصومت در مغرب زمین و بلاد
نصارا و ترک کنند شود و قحط و تنگی بود و بیماری صعب بود
فصل نهم در حکم قوس قزح اگر درین ماه قوس قزح از جانب مشرق
بود دلیل کند که پادشاه ایشان را بسیار نعمت و میوه بسیار بود
و اگر بجانب مغرب بینند دلیل کند که درین سال کولک و شور
بر وحوش و بلند مردم را بسیار زحمت رسد و زیان رسانند
و چهارپایان را هلاک کردانند و در ولایتها فارس و خراسان
و بعضی شام مرغان و فرزندان و لرزان مضرت رسد و
مردم شهرها و ولایت ناسازگاری کنند اما عاقبت کارها نیکو
بود فصل دهم در حکم ستاره اگر درین ماه ستاره دنباله دار از جانب
مشرق بینند دلیل کند که در زمستان سرما سخت بود و برف
و یخ بسیار بود و اگر از جانب مغرب بینند فتنه و جنگ و خصومت
و خون ریختن بود و آخر پادشاه مغرب ظفر یابد و دشمن
هلاک کند فصل یازدهم در حکم عجایب اگر درین ماه
عجایبات آسمانی پیدا شود دلیل کند بر بیماریهای صعب [illegible]
و غم و اندوه و ترس و بیم مردمان و فتنه و آشفتگی ولایت صعب
در ولایت بابل و اما کشت و میوهها و زرع بسیار بود فصل
دوازدهم در حکم مانند شخص اگر
اینها مانند شخصی از هوا پیدا شود دلیل کند بر غم و اندوه
و بیماری صعب و ترس مردم و خبرهای ناخوش در عراق و ولایت
بابل و اما کشت و زراعت نیکو بود و پادشاه آن ولایت هلاک

شود

شود بسیار و رنج و بلا و فتنه در زمین [illegible] تمام رسید مردم
آن صلح و آرامی بدید آید فصل سیزدهم در حکم رعد
اگر درین ماه رعد بغرد دلیل کند که باران در یمن و در [illegible]
میوهها و کشت نیکو بود اما گرما سخت بود و در آخر سال
مرگ بسیار بود و ترس و بیم و بلا و رنج مردم بود و اگر با غرش
رعد نیک از هوا شنوند دلیل کند که درین سال بیماریهای صعب
و تنگی و قحط بود و بار کاران را و سبب زنان و وله زنان
زیان برسد فصل چهاردهم در حکم برق اگر درین ماه
برق بسیار درخشد دلیل کند که غم و اندوه و اندیشه مردم
بود و خبرهای ناخوش بود و پادشاه انرا هلاک شود
و بیماریها اگر بود و زنان بسبب زنان و زاینده زنان دست یابند و
آشفتگی در ولایت افتد فصل پانزدهم در حکم صاعقه اگر
در این ماه صاعقه در هوا پیدا شود دلیل کند بر جنگ و خصومت
و خون ریختن بسیار و زمستان سرما بود و مخالفت پادشاهان
با یکدیگر و ترس و ناامنی و بیم بود فصل شانزدهم
در حکم باران اگر درین ماه باران سخت بسیار دلیل کند بر زیان
باغها و کشتها و غله و میوهها بود و بیماریهای صعب چون
مرگ بچهها یا ان و زنان کران کردد و بر مردم علتها پدید آید
فصل هفدهم در حکم تگرگ اگر درین ماه تگرگ بیارد
دلیل کند بر گرانی نرخها و بیماریها و تنگی و قحط و جنگ و فتنه
و خون ریختن و مهمات مفاجات و آشفتگی و ناامنی بود و فساد

احوال مردم و ظلم پادشاه بر رعیت بسیار بود **فصل دوازدهم**
در حکم خاک سرخ اگر درین ماه خاک سرخ از آسمان
ببارد دلیل کند که قحطی و تنگی در ولایت مصر و فرنگ بود و نا
امنی از سبب دزدان و راهزنان و اهل بازرگانان غم و اندیشه
بسیار بود **فصل سیزدهم در حکم وزغ و کرم** اگر در
این ماه وزغ و کرم ببارد دلیل کند بر جنگ و خصومت پادشاهان
با یکدیگر و اندیشه مردم و بیماری و فنای علما و آفت کشت
و زرع بود و گرانی نرخها بود خاصه در ولایت شام **فصل چهاردهم**
در حکم غبار اگر درین ماه غبار صعب از هوا پیدا شود دلیل
کند بر جنگ و فتنه و خشکی سال و کمی آبها و باران و نبات زمین
و خسران بازرگانان بود و در شهرها از آتش آفت رسد و بسیار
متاع مردمان بسوزد و لرزه زمین و ناامنی بود **فصل**
پانزدهم در حکم تاریکی اگر درین ماه تاریکی در هوا
پیدا شود دلیل کند بر مرگ و بیماری مردم و قحطی و تنگی پیدا
شود و جنگ و خون ریختن و خصومت و مخالفت پادشاهان با
یکدیگر و خبرهای اراجیف و غم و اندیشه مردم بسیار بود **فصل**
شانزدهم در حکم باد سخت اگر درین ماه باد سخت جهد
دلیل کند که در ولایت مغرب قحطی و تنگی پیدا شود و مردم از
گرسنگی هلاک شوند و مرگ چهارپایان بسیار بود و نبات زمین
و کشت از تگرگ و باران کم بود **فصل هفدهم در رنگ**
هوا اگر درین ماه رنگ از هوا بشنود دلیل کند که بیماریها

صعب

صعب بود و مردی بزرگوار از سران دیار هلاک شود و زمستان
سرما سخت بود و ارزانی بود و مردمان در غم و اندیشه
فصل هیجدهم در حکم رنگ از زمین اگر درین ماه
رنگ از زمین بشنوند دلیل کند که پادشاه اندیار را دشمن
پدید آید و در آن ولایت مضرت و خرابی رساند و اما پادشاه
ظفر یابد و ایشان را مقهور کند و زمین لرزه بود **فصل نوزدهم**
در حکم زلزله اگر درین ماه زمین لرزه بود دلیل
کند بر بیماری و مرگ پیران و آشفتگی و غم و اندوه مردمان آن
دیار بود و اگر با لرزه زمین رعد و برق بود دلیل کند که زمستان
سخت و سرما بود و در ولایت بابل و ماچین اگر لرزه بشنوند
طعام و منفعت فراوان بود و لشکر پادشاه ولایت خروج
کند بر پادشاه و از ایشان مضرت رسد و ناامنی از سبب دزدان و
راهزنان بود و غارت بسیار بود و خون ریختن بسیار بود
و بعد از آن جنگ و صلح و ایمنی در ولایت پیدا شود ان شاء الله
تعالی **باب هفتم بدانکه ایلول ماه اول خریف و**
اسم پاییز مهر ماه آفتاب در برج میزان است
بدانکه ایلول سی روز بود روز پنجم از وی ستاره زهره بر آید
و سعد الاخبیه فرو شود و روز هیجدهم از وی صرفه بر آید و
و فرع المقدم از وی فرو شود و درین ماه مشوش بود و پادشاه
قوی باشد و ابتدا کنند به روی مسهل خوردن و انواع
حلواها و گوشتها مگر گوشت بریان نباید خورد که مضرت

باید و نکو ما بر اندك باید نتن و بوهم هالوش استعمال کنند اندك
و بوشیدن و جماع کم باید خورد فصل اول در حکم کسوف
آفتاب اگر درین ماه کسوف بود دلیل کند که مردی بزرگوار
هلاك شود و از سبب آن جنگ و فتنه بسیار بود و لشکر بسیار
جانب مشرق روند و بیشتر هلاك شوند و پادشاه بکشند
بود و اگر رنگ آفتاب بوقت کسوف سرخ بود دلیل کند که در
ولایتها جنگ و فتنه و خون ریختن بود فصل دوم در حکم
خسوف اگر درین ماه خسوف بود دلیل کند بر صلاح احوال پادشاه
و بسیار میوها و نبات زمین و ملخ بسیار بود اما زیان نکند
اگر بوقت خسوف رنگش سرخ بود انگبین و باران و درد چشم
بسیار بود و اگر نیم شب گرفته بود دلیل کند بر بیرون آمدن خوارج
و جنگ و فتنه و خون ریختن و اما ظفر پادشاه را بود و لشکر
خوارج منهزم شوند و بسیار از ایشان کشته شوند و میوه
و حبوب گندم نیکو بود و بعضی حکما گفته اند بر کمی آبها و بارانها
و چشمها و ایستادن رودها بود در ولایت مغرب جنگ و
فتنه و خون ریختن عظیم بود و اگر بوقت صبح گرفته باشد
بزرگ افتاد بسر آمده باشد بسر پادشاه بد خواهد و کشته شود
بسیار بود فصل سوم در دایره آفتاب اگر درین ماه دایره
آفتاب بود دلیل کند که پادشاه مغرب کشته شود و در میان
لشکر قتل و خون ریختن بسیار بود در ولایت شغلکی و گرانی
طعام بود و با آخر سال نیکوئی و ایمنی بود فصل چهارم در

حکم دایره ماه اگر درین ماه دایره ماه بود دلیل کند بر کمی آبها
و رودها و چشمها و کاریزها و چاهها و میوها بسیار بود و کشتیها
در دریا غرق شوند و نبات زمین بسیار بود و ملخ بسیار بود و
لیکن زیان نرسانند فصل پنجم در حکم دیدن هلال
اگر درین ماه نو هلال راست بر آید دلیل کند که بر مردم کشور
درویشی بسیار بود و اگر یک جانب وی بر خاسته بود میل بر زند
و سلامتی مردم بود و کسب و معیشت مردم نیکو بود و از پادشاه
بر رعیت عدل و انصاف بود و اگر هر دو سر هم آورده باشد دلیل
کند که پادشاه پسندیده و نیکو بود و نعمتها ارزان بود فصل
ششم در حکم ستاره گیسودار اگر درین ماه ستاره گیسودار
بر آید اگر بجانب مشرق بر آید دلیل کند که در ولایت فارس جنگ
و فتنه و خون ریختن بود و بعد از آن منهزم خوارج بسیار
بود و با آخر ظفر پادشاه مغرب را بود و دشمن هلاك شود
و بسیار مردم کشته شوند فصل هفتم در ستاره بزرگ
اگر درین ماه ستاره بزرگ بیفتد دلیل کند که اندرین سال
مرگ چهارپایان بسیار بود و کشتیها در دریا غرق شوند و پادشاه
بزرگی هلاك شود بدان جانب که ستاره افتاده باشد و آشفتگی
و تشویش مردم بود فصل هشتم در حکم قوس قزح
اگر درین ماه قوس قزح بجانب مشرق ببینند دلیل کند که در
ولایت فارس جنگ و خون ریختن بسیار بود و بعد در میان پادشاه
مشرق و مغرب جنگ و خصومت افتد و با آخر ظفر پادشاه مشرق را

بود و بسیار از مردمان هلاک شوند و در ولایتها غله بسیار بود
و در میان پادشاه بابل جنگ و خون ریختن بود و اگر بر این جانب
مغرب بینند دلیل کند بر بسیاری میوه‌ها و خرما ارزانی بود و بسیاری
نبات زمین و گیاه بود و در ولایت مغرب جنگ و خون ریختن
و از جهت دزدان و راهزنان **فصل نهم در حکم حربه**
اگر ماه حربه از آسمان پیدا شود دلیل کند که در میان مردم
افتد از جنگ و فتنه و خون ریختن بود و اگر بجانب مغرب بینند
افتد این سال باران بسیار بارد و مردمان اندر آن ایمنی و سلامت
باشند **فصل دهم در حکم سرخی آسمان** اگر در این ماه سرخی
از آسمان پیدا شود از جانب مشرق دلیل کند بر قحطی و تنگی طعام
و خون ریختن در ولایتهای مشرق، و اگر بجانب مغرب بینند دلیل
کند که آنچه گفتیم در ولایت مغرب زمین باشد لیکن با آخر سال
صلح افتد و ایمنی پدید آید و مردمان ایشان از رنج رسته شوند
و از پادشاه با رعیت عدل و انصاف بود **فصل یازدهم در
حکم عجایب** اگر در این ماه عجایب از آسمان پیدا شود دلیل کند که
اندر این سال مردمان هلاک شوند و رعیت را از پادشاه رنج
رسد **فصل دوازدهم در حکم مانند شخص** اگر در
این ماه مانند شخص از هوا پیدا شود دلیل کند بر جنگ و خصومت
و خون ریختن در میان ملوک و امیران بود و مردم اهل شام
را بسیار رنج رسد و پادشاه بزرگوار در آن میان هلاک شود
فصل سیزدهم در حکم رعد اگر در این ماه رعد بغرد اگر ما

زاید النور بود دلیل کند بر بیماریهای گرم و خشک و یرقان و مرگ
کودکان و اگر هفتم ماه بغرد دلیل کند بر ابر و باران و مرگ چهار
پایان دشتی و اگر دهم ماه بغرد دلیل کند بر زنان آبستن که بچه
شکم بیندازند و درختان میوه را آفت رسد و اگر سیزدهم
ماه بغرد دلیل کند بر مرگ چهارپایان و جانوران و بسیاری غله و انگور
و زیتون بود و بر سکونت و صلح لشکر و ولایت و بسیاری باران
و ارزانی نعمت بود و اگر در آخر ماه بغرد دلیل کند بر بسیاری
ماهی و مرغان آبی و میوه‌ها و ایمنی راهها و مسافران و کسب و فایده
بازرگانان **فصل چهاردهم در حکم برق** اگر در این ماه
برق جهد دلیل کند که قتل و خون ریختن بود و مردمان اندر آن
در غم و اندیشه باشند و جنگها از جنگ بسیار بود اما غله و
حبوبها بسیار بود و کثرت باران باشد **فصل پانزدهم
در حکم صاعقه** اگر در این ماه صاعقه از هوا پیدا شود
دلیل کند بر غلبه باران و نبات زمین و گرانی آبها و مرگ گوسفندان
و بیماریهای صفرا و تبهای گرم و مفلسی مردم و ستم پادشاه
بر رعیت خاصه در آخر سال **فصل شانزدهم در حکم
باران** اگر در این ماه باران سخت بارد دلیل کند بر آبادانی غله‌ها
و کشتها و کسب معیشت مردمان بود و اگر باران بجد نبارد دلیل
کند بر ترس و بیم و اندیشه مردمان و ولایت از پادشاه بیگانه و
لشکریان بود و نعمت فراوان بود **فصل هفدهم در حکم
تگرگ** اگر در این ماه تگرگ بارد دلیل کند بر بیماری ضعف و مرگ

پادشاه بزرگی وکمی معیشت مردمان وارزانی غله وبسیاری نبات
زمین فصل چهارم در حکم خاکستر اگر درین ماه
خاکستر سرخ بباردد لیل کند بر خشکی سال وکمی آب وباران وغم
واندیشه وعیب انی مصادره وظلم پادشاهان واشفتگی ولایت
ومرگ چهارپایان وکمی غله ونبات زمین بود فصل پنجم در حکم
اگر مور وملخ وکرم درین ماه بباردد لیل کند بر بیماری وعلتها
صعب چنانک وخصوص ملوک را بکند بکو بستی مردم ومضرت
اهل تجار ومرگ گوسفندان خاصه درین سال فصل ششم در
حکم غبار اگر درین ماه غبار صعب از هوا پیدا شود دلیل کند
بر جنگ وخصوص مردمان را بکند کی وسختی بسیار اما غله وحبوب
زمین فراوان بود وانسان از احت بسیار فصل هفتم
در حکم تاریکی اگر درین ماه تاریکی از هوا پیدا شود دلیل
کند بر حرکت پادشاه او ولایت ورنج واشفتگی وناامیدی وبسیار
بازرگانان وخبرهای اراجیف فصل هشتم در حکم بادهای
سخت اگر درین ماه بادهای سخت جهد دلیل کند که اندرین سال
مردمان از بزرگان ومهتران مصروف شوند وغم واندیشه
وتشویش مردم بسیار بود اما نعمت وغله فراخ شود وباران
بسیار بود وبازرگانان را مضرت رسد وسبب زبان
ازبان وخبرهای اراجیف فصل نهم در
حکم بانگ از هوا اگر درین ماه بانگ از هوا بشنوند
دلیل کند که اندرین سال مهتری بزرگوار هلاک شود وبیماری

صعب پدید آید وبازرگانان را مضرت رسد بسبب دزدان
وراهزنان وخبرهای اراجیف بود ومردم در غم واندیشه
باشند فصل دهم در حکم بانگ از زمین
اگر درین ماه بانگ از زمین بشنوند دلیل کند بر جنگ
ملوکان واشفتگی ولایت وغم واندیشه مردم وفنای میوها
بود اما غله فراوان بود ونبات زمین بسیار بود وخبرها
بود فصل یازدهم در حکم زمین لرزه اگر درین
ایام زمین لرزه بود دلیل کند بر گرانی طعام وحبوبها اگر
زمین لرزه ماه تازیان بود که سی روز بود دلیل کند بر بسیار
گوسفندان وارزانی نرخها واگر ماه تازیان بیست ونه روز
بادهای سخت وبیماریهای عظیم حادث شود واگر زمین لرزه
بشب بود دلیل کند که نعمت وغله ونبات وباران وآب بسیار
بود ودر ولایت هندوستان ونیکاری بیماری ومرگ بسیار
بود وباخر سال نیکو شود باب هشتم در تشرین الاول
وشطر از برق صنوبر گویند بقول سریانیان
ماه افتاب در برج عقرب بدانکه تشرین اول سی روز
بود روز دوم از وی شتاه عوا برآید وفرع المقدم فرو شود
وروز پانزدهم از وی سماک برآید ورشا فرو شود وروز بیست
نهم از وی غفر برآید وشرطین فرو شود ودر اول این ماه باد صبا
از مشرق بجهد وهم درین ماه بادهای مختلف بسیار جهد وحرارت
غریزی قوی شود وواجب شود فصد وحجامت کردن ومسهل

خوردن و جماع کردن و گوشت لطیف و انار ترش خوردن و میوه
خوردن منفعت کند و از پس طعام اندک آب باید خوردن
و بحمام اندک باید رفتن و از ترشی پرهیز کردن و حکمای قدیم
گفته اند که اگر اول این ماه روز یکشنبه بود زمستان سخت سرد
بود و تابستان بسیار گرم بود و گاو و گوسفند و روغن و انگبین
در این سال بسیار بود و اگر روز دوشنبه بود تابستان خنک بود
و درختان میوه دار و کشت را آفت رسد و بهای نان
و مرگ بسیار بود و برنج را آفت رسد و انگبین کمتر بود و اگر روز
سه شنبه بود زمستان سرد بود و برف و یخ بسیار بود و مردمان
را نزله و زکام و صرع بسیار بود و اگر روز چهارشنبه بود زمستان
میانه بود و باران سخت بارد و تابستان خوش بود و میوه بسیار
بود و انگبین و مرگ مردان بیشتر بود و اگر روز پنجشنبه بود
زمستان سخت سرما خواهد بود و برف اندک بارد و گل و میوه
بسیار باشد و انگبین و نبات بسیار بود و اگر روز جمعه بود زمستان
میانه بود و جو و گندم و حبوبات و انگور بسیار بود و مرگ
کودکان بود و اگر روز شنبه بود باد بسیار بود و زمستان
سخت بود و برف و یخ بسیار بود و جو و گندم کمتر بود و مرگ
کودکان و بیماریهای مختلف بسیار بود **فصل اول در حکم
کسوف** اگر در این ماه کسوف بود دلیل کند که دشمنان پادشاه
[illegible] پادشاه شوند و از ملخ بستانها را زیان رسد و سرماها
[illegible] بود و در ولایت حبشه و زنگبار قحطی و ناامنی بود فصل

فصل دوم در حکم خسوف اگر در این ماه خسوف بود دلیل کند
که زمین فارس پادشاه بدخو بود و بر مردمان کار دشوار
شود و در ولایت مغرب قحطی و تنگی بسیار بود و مردم بسیار
بود و در ولایت بابل کشت و زرع را آفت رسد و مرگ و قحط
بود و در پادشاه بابل دشمنان پیدا شود و جنگ و خون
ریختن بسیار کنند و مرغان و ماهیان بسیار باشند در ولایت
مشرق و مغرب جنگ و فتنه و خون ریختن بسیار بود و مردی
بد کردار در مغرب پادشاهی طلب کند و در این سال درد
چشمها و کوری بسیار بود و اگر بوقت خسوف رنگش سرخ بود
در میان امیران کینه کارها بود و چهار ماه آبها کم شود و بعد
از آن بسیار باران بیاید و اگر در نیمه شب یا نزدیک صبح گرفته
باشد گندم و جو کمتر بود و غم [illegible] بسیار بود **فصل سیم
در دایره آفتاب** اگر در این ماه دایره آفتاب بود دلیل کند
که جنگ و فتنه در شهرها پیدا گردد و خصومت سخت در میان
مردم پدید آید و اهل بازرگانان از آشفتگی ولایت و خراج
رنج رسد **فصل چهارم در دایره ماه** اگر در این ماه دایره
ماه بود دلیل کند بر بسیاری جنگ و فتنه عظیم و آشفتگی
سخت بود و ناامنی ولایت بود از سبب دزدان و راه زنان
فصل پنجم در دیدن هلال اگر در این ماه هلال را راست
برآید دلیل کند که زمین لرزه بود و گرانی طعام و برنج
مردم بود و اگر یکجانب وی برخاسته باشد دلیل کند بر بسیاری

باید درختان میوه خشك كردند و نبات زمین و كشت نیكو
بود **فصل ششم در ستاره گیسو دار** برابر دلیل كند بر
مرك مردمان و چهارپایان در زمستان بسیار بود و قحطی و تنگی
خاصه در دیار مغرب بود و بلا و فتنه مردم بود و كمی آبها و مرگ
ماهیان در دریا و خصوصا در میان پادشاهان و آشفتگی ولایت
بود **فصل هفتم در ستاره بزرك** اگر در ابنماه ستاره
بزرك بیفتد دلیل كند بر جنك و فتنه و خون ریختن بود اینجانب
كه ستاره افتاده باشد بود و مردمان اندیار را غم و اندوه و
ناامنی بود **فصل هشتم در قوس قزح** اگر در ابنماه قوس
و قزح در جانب مشرق پیدا شود دلیل كند بر جنك و فتنه
كه در ولایت مشرق بود و اگر جانب مشرق بود مرك چهارپایان
بود و پادشاه با بلا هلاك شود و اگر جانب مغرب ببیند دلیل
بر سلامتی و عیش و راحت و خوشدلی مردمان و عدل و انصاف
پادشاه بر رعیت بود و بعضی حكماء گفته اند كه جنك و فتنه
در بلاد روم بود و آشفتگی ولایت فرنك اما نعمت و غله فراوان
بود در آخر شاه **فصل نهم در حربه** اگر در ابنماه حربه از آسمان
پیدا شود دلیل كند كه در میان مردمان جنك و خون ریختن و خصومت
بسیار بود و مردم در دست یكدیگر هلاك شوند و مرك چهارپایان
بسیار بود و اگر جانب مغرب ببیند دلیل كند كه پادشاه اندر آن
شهر بود بندگان مبلغ خداوندگار دیگر شوند و خاینه پادشاه
از بندگان ببیند و بعضی مهتران و نامداران با بزرگان

ستاره گیسو دار — ستاره بزرك — قوس قزح — حربه

و ضعف و مصلحت پیدا شود **فصل دهم در سرخی هوا** اگر در
ابنماه سرخی بجانب مشرق ببیند دلیل بر جنك و فتنه و خون ریختن
بسیار بود و آشفتگی ولایت بود و اگر بجانب مغرب بود دلیل كند
بر فراخی نعمت و جمیع احوال مردم خاصه كه ایشان اهل النور باشند
فصل یازدهم در عجایب اگر در این ماه عجایب از آسمان پدید
آید دلیل كند كه میوه را آفت رسد و رعیت را از مصادره جور
پادشاه در غم و اندوه باشند و با یكدیگر ناسازگاری و معیشت كمتر بود
فصل دوازدهم در مانند شخص از هوا اگر در ابنماه
مانند شخصی از هوا پیدا شود دلیل كند بر مرك پادشاه بزرگ
و آشفتگی ولایت و كمی طعامها و ناامنی و ارکانان از سبب زلزله
و زلزلها **فصل سیزدهم در حكم رعد** اگر در ابنماه
رعد بغرّد دلیل كند كه مردی بزرگوار هلاك شود و اگر روز
پنجم یا ششم ماه بغرّد دلیل كند كه پادشاه شهر هلاك شود و
میوه و غله و انگور بسیار بود و اگر روز هشتم ماه بغرّد دلیل
كند كه نبات زمین و كشت و نرخها نیكو بود اما حال پادشاه
بد بود و اگر یازدهم بغرّد دلیل كند كه ملخ بسیار بود اما زیان كمتر
بود و اگر روز دهم ماه بغرّد دلیل كند كه ملخ كشت و زرع را
بخورد و اگر سیزدهم بغرّد دلیل كند كه گندم و جو بسیار بود و اهل
آن ولایت خوش گذرد و اگر چهاردهم بغرّد دلیل كند كه در میان
پادشاهان دشمنی پیدا شود و از آن سبب میان پادشاهان خرج
بسیار افتد چنانكه خزینه تهی گردد و اگر پانزدهم بغرّد دلیل كند بر

سرخی هوا — عجایب — مانند شخص — رعد

سلامتی مردم و صلاح و خیر و ستانها بسیار بود و باران بسیار
بود بخاصه ماه زائد النور بود و اگر ماه ناقص النور باشد دلیل
کند که آنچه گفتیم در سال آینده باشد فصل چهاردهم در
حکم برق اگر در این ماه برق بجهد بسیار و درخشنده دلیل کند که
لشکری از جانب مشرق قصد مغرب کند و در ولایت مغرب آشفتگی
بهم رسد و اهل روستای آن دیار را از لشکریان و راه زنان
مضرت رسد فصل پانزدهم در صاعقه اگر در این ماه
آتش از هوا پیدا شود دلیل کند بر بیماریهای صعب و مرگ بسیار
بود و مردم در غم و اندیشه باشند و اهل تجارت را زیان رسد و از دزدان
و راه زنان زیانی برسد فصل شانزدهم در حکم باران اگر
در این ماه باران سخت بیاید دلیل کند بر بیماری و زیادتی آب چشمه‌ها
و این ولایت و کسب مردم بازرگانان و زادن زنان آسان و سهل
باشد فصل هفدهم در حکم تگرگ اگر در این ماه تگرگ
بیارد دلیل کند که در بابل زمین مرگ بسیار بود و پادشاه خروج
کند و پادشاه بابل ایشان را هلاک کند و مال ایشان را بتاراج
بدهد فصل هجدهم در سرخ شدن آسمان اگر در این ماه هالۀ
سرخ از آسمان بارد دلیل کند که در این سال در میان نامداران یمن بد
و نبات زمین و میوه بسیار بود و رعیت از پادشاه عدل و انصاف
بیند فصل نوزدهم در وزغ و کرم اگر در این ماه وزغ
و کرم بسیار دلیل کند بر بسیاری غله و نبات زمین و مرگ چهارپایان
و غم و اندیشه مردم و جور پادشاهان بر رعیت بود و بیماری بسیار

بود و کسب مردمان کمتر بود فصل بیستم در غبار اگر در این ماه
غبار صعب از هوا پیدا شود دلیل کند که جنگ و خصومت در ولایت
بابل بود و نانها و آبها کم بود و نیز دلیل کند بر هلاک کسی از بزرگان
و آشفتگی و غم و اندیشه مردم بود فصل بیست و یکم در تاریکی
از هوا اگر در این ماه تاریکی از هوا پیدا شود دلیل کند که
قحطی و تنگی سال و فساد طعامها بود و جوها بسیار بود و کشتیها
بسیار غرق گردد فصل بیست و دوم در باد سخت اگر در
این ماه باد سخت بسیار بجهد دلیل کند که پادشاه بزرگوار هلاک
شود و غله و حبوبها بسیار بود و در آخر سال چهارپایان بسیار
بمیرند فصل بیست و سوم در بانگ از هوا اگر در این ماه
بانگ از هوا بشنود دلیل کند بر فتنه و خصومت مردمان با یکدیگر
از بزرگان و حرب ایشان و بیم رعیت از پادشاه و خبرهای [illegible] از
و مضرت بازرگانان بود فصل بیست و چهارم در بانگ
از زمین اگر در این ماه بانگ از زمین بشنود دلیل کند بر ابتلا
و بیکسی و غم اهل تجارت و بیم و باران بسیار بود و در زمستان
سرما سخت بود و میوه و نبات زمین بسیار بود فصل بیست و
پنجم در حکم زمین لرزه اگر در این ماه زمین لرزه بود
دلیل کند که در همه جانبها و غله نیکو بود و مردی بزرگ
هلاک شود و اگر شب بود دلیل کند که قحطی و تنگی طعام بود
و بیماریها و مرگ چهارپایان بود و جنگ و فتنه در میان بود و اهل
بابل و اهل مصر را بیم بود و جنگ بود و مردم بسیار در آن

هلاک شوند **باب دهم در شهر ربیع الاخر اخر خواهر وی**
بود پس بفارسی آذر ماه افتاب کی برج قوس
بدانکه این ماه سی روز بود یازدهم از وی ستاره زبانی برود
و بطین فرو شود و روز بیست چهارم از وی اکلیل برود و شوله
فرو شود و در این ماه سرما آغاز کند و هیضه قوی کند و ابتدا
کند شام و تخم افکندن و گوشتها و حلوا خوردن منفعت بود و
هر بامداد قدری آب ناشتا بخورد و از ترشهای گرم پرهیز کند
چون نعناع و غیره و جماع اندک باید کردن و حمام اندک باید
رفتن البته **فصل اول در حکم کسوف افتاب** اگر در این ماه کسوف
افتاب بود دلیل کند بر بلا و فتنه و خون ریختن و خرابی شهرها
و بعضی از حکما گفته اند که اگر بوقت خسوف رنگ افتاب سرخ بود
ارزانی نرخها بود در اخر سال و بیماریها در ابتدا بسیار بود و
مردم در غم و اندیشه باشند **فصل دوم در حکم خسوف**
ماه اگر در این ماه خسوف ماه بود دلیل کند بر فتنه و شر مردم
و خون ریختن و قحطی و تنگی در ولایت شام و یونان و فارس
بود و مرگ چهارپایان و جنگ و خصوصا اهل مشرق بود و پادشاه
بزرگوار بمیرد و اگر بجانب مغرب بود یا در نیمه شب بود یا نزدیک
صبح گرفته باشد دلیل کند که غله کمتر بود و بیماری بسیار بود
خروج لشکر از اطراف شود و اگر رنگ ماه بوقت خسوف سرخ
بود پادشاه ولایت را خراب کند و تابستان گرم بود چنانکه از
گرمی نبات برسد و اگر بوقت خسوف رنگش خاکستر گون بود در

در کسوف

در خسوف

ولایت

ولایت مشرق دشمن بسیار بود و پادشاه مشرق از ایشان بلا
و رنج و محنت ببیند اما عاقبت ظفر پادشاه مشرق را بود و ایشان
را هلاک کرده باشد و در اخر سال غله فراوان بود **فصل سوم**
در حکم دایره افتاب اگر در این ماه دایره افتاب بود دلیل
کند بر هلاک چهارپایان و مضرت مردم از جور و مصادره با
ملوک و خسران بازرگانان و ناامنی راهها از سبب دزدان و
راهزنان و تشویش مردم بود **فصل چهارم در دایره**
ماه اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل کند که در زمین بابل جنگ
و فتنه و خون ریختن در میان مردم بود اما در اخر سال احوال مردم
نیکو بود **فصل پنجم در دیدن هلال** اگر در این ماه هلال
راست بر آید دلیل کند بر زیادتی گله گوسفندان و ارزانی
نعمت بود و اما اگر یک جانب وی برخاسته بود زمستان سرما
سخت بود و برف و یخ بسیار بود و اما هلاکت گوسفندان بود
فصل ششم در ستاره گیسودار اگر در این ماه ستاره
گیسودار بر آید دلیل کند که قوت پادشاه نیکو بود اما ضعف احوال
رعیت بود و گرانی نرخها و بیماریها و گران و مرگ چهارپایان و
آشفتگی ولایت خصوصا خصومت دانشمندان با یکدیگر و مضرت
بازرگانان خاصه در آن ولایت بود که شاه بد آمده باشد
فصل هفتم در ستاره بزرگ اگر در این ماه ستاره بزرگ بیفتد
دلیل کند که پادشاهان ولایت با یکدیگر جنگ کنند و آشفتگی
در ولایت غلبه کند و در میان مردم تهمت و غیبت و جزها

در دایره افتاب

در دایره ماه

در هلال

در ستاره گیسودار

در ستاره بزرگ

از اراجیف بود و آب چشمها و رودخانها خراب و نبات زمین
کم بود **فصل هشتم در قوس قزح** اگر در این ماه قوس قزح
بجانب مشرق ببینند دلیل بر مرگ بسیار بود و قحطی و تنگی در ولایت
فارس و بابل و مرگ پادشاهان آن ولایت بود تا سه سال و پادشاه
عادل در آنجا نتواند بود از آنکه اصحاب اندر این سال باران بسیار بود
و اگر بجانب مشرق ببیند اینهمه که گفتیم در سال آینده در ولایت
مغرب بود **فصل نهم در حریق** اگر در این ماه حریق از آسمان
پیدا شود دلیل کند که در این سال اگر کسی یا از شهر یا از خوک یا از
برهمان گزند و مضرت رسد تا سه سال باشند هلاک
شوند و مردمان را رنج و بیماری بسیار بود و تنگی طعام بود و
پادشاه بابل از ولایت خویش خروج کند و با لشکر تا سه سال
با یکدیگر پیکار کنند و ولایت را از آن سبب آشفتگی بود و قحطی طعام
بود و بعد از سه سال پادشاه بابل از یکی خود توبه کند و در ولایت
خود آید و از حق تعالی نیکو یابد و اگر ورا بجانب مغرب ببیند دلیل
کند که ترکان با مردمان غلبه کنند و پادشاه فرمان بود از تا شاه
تا سه سال و در ولایتها بسیار خرابی کنند چون سه سال بر آید حق
تعالی پادشاه را قوت دهد و ترکان را هلاک گرداند و مال
ایشان را بتاراج برند **فصل دهم در خاکستر سرخ** اگر در این
ماه سرخی از آسمان بجانب مشرق پیدا شود دلیل کند بر بیماری و
وبای عام و اگر با سرخی سیاهی بود پادشاه بزرگ هلاک
شود و اگر بجانب مغرب ببیند جنگ و خون ریختن و خصومت بسیار

بود بسیار بود در ولایت مغرب غم و اندیشه بود **فصل یازدهم
در حکم عجایب** اگر در این ماه عجایب از آسمان پیدا شود دلیل
کند بر خصومت مردم و بسیاری میوها و ناامنی ولایتها از سبب دزدان
و راه زنان و خبرهای اراجیف بسیار بود و با خر سال احوال مردم نیکو
بود **فصل دوازدهم در شخص مانند در هوا** اگر در
این ماه مانند شخصی در هوا پیدا شود دلیل کند بر خصومت پادشاهان
با یکدیگر و قتل و خون ریختن بسیار بود و فنای میوها و شکست
مردمان بود و ناامنی ولایت از سبب دزدان و راهزنان و تشویش
رعیت از ظلم پادشاهان بود **فصل سیزدهم در حکم
رعد** اگر در این ماه رعد بغرد دلیل کند بر بیماری بسیار و بعضی
از حکما گفته اند که اگر اول این ماه یا نیمه این ماه بغرد دلیل است که خیر
و منفعت بود و احوال مردم نیکو بود و اگر آخر ماه بغرد نم و باران
بسیار بود اما منفعت کمتر بود و اگر در وقت که ماه زاید النور
باشد زمستان سخت بود و برف و باد بسیار بود و کمی میوها بود
و اگر ماه ناقص النور بود سرما و باد و برف در سال آینده بسیار
بود **فصل چهاردهم در حکم برق** اگر در این ماه برق بجهد
دلیل کند که در ولایت مغرب ترس و بیم از ترکانان بود از سبب
دزدان و راهزنان و مضرت رسد در ولایت مغرب از لشکریان
و پادشاهان زیان بسیار بود **فصل پانزدهم در حکم صاعقه**
اگر در این ماه آتش از هوا پیدا شود دلیل کند که قحطی و تنگی بسیار
بود و قتل و خون ریختن بود خاصه در آنجا که آتش افتاده

بود و غم و اندیشه مردم بود از ناامنی ولایت فصل شانزدهم
در حکم باران اگر در اینماه باران سخت ببارد دلیل است که
از حصعاد زد از ابلا و فتنه رسد بسبب آن دزدان و حرامیان
بسیار نو بر بسیار نو بر کنند و اگر باران بحد بباید و فتنه و خون
ریختن در آن بسیار بود که باران بارد فصل هفدهم در
حکم تگرگ اگر در اینماه تگرگ ببارد دلیل کند که در آن ولایت
قحطی و تنگی و مضرت رسد بسیار و در زمین بوم خوارج پدید
آید و بسیاری بدی در آن ولایت پیدا شود و اگر تگرگ بسیار ببارد در آن
بیماری بسیار صعب و مرگ بسیار بود فصل هیجدهم در حکم
خاک سرخ اگر در اینماه خاک سرخ ببارد دلیل کند که در
میان مردمان رنج و دیوانگی و مرگ مفاجا بسیار بود و ناامنی از
دزدان و راهزنان در آن ولایت که خاک سرخ بارید فصل
نوزدهم در حکم وزغ و کرم اگر در این ماه وزغ و کرم ببارد
دلیل است بر فساد میوه‌ها و کمی نبات و غله بود و بیماریها چون سرسام
و ذات الجنب و آماس و مانند آن و مردی بزرگواری هلاک شود
و بسیار کشتی در دریاها غرق شود و در این سال در دنیا الم بود
فصل بیستم در حکم غبار اگر در این ماه غبار صعب پدید
شود دلیل کند بر بسیاری باران و زیادتی آبها و چشمه‌ها بود
و تشویش مردم و خبرها از جیف و سبکی مردم و کمی معیشت
غله و جو بهای بسیار بود فصل بیست و یکم در تاریکی اگر در
اینماه تاریکی در هوا پدید شود دلیل کند که نبات زمین و غله

خرما فراوان بود و در طرف جنوب باد بسیار جهد و مردمان از سرفه
و نزله و درد کام بسیار بود و گرگ و خرس و شیر و خرگوش و روباه اندر
این سال بسیار هلاک شوند فصل بیست و دوم در باد سخت
اگر در اینماه باد سخت بوزد دلیل است بر مرگ امیران و کوبکان و
نامداران و حاجیان در راه بسیار هلاک شوند و پادشاه آن ولایت
خاصان خود را بسیار هلاک کند و رعیت از پادشاه رنج و غم رسد
فصل بیست و سوم در رنگ هوا اگر در اینماه رنگ هوا زرد باشد
دلیل کند بر مرگ چهارپایان و بیماریها و گرانی بسیار بود و بیکسی
مردم بود از شومی ظلم پادشاه و ناامنی و آشفتگی بود و بر رعیت از
ملوک جور و عناد و مضرت رسد فصل بیست و چهارم در
نبات از زمین اگر در اینماه نبات از زمین بشنوند دلیل کند بر
بسیاری غله و طعام و فساد طعام و میوه‌ها و ضعف و بیماری و لاغری
چهارپایان و مردم بزرگوار از دنیا رود و غرق شدن کشتیها در دریا
و خبرها از جیف فصل بیست و پنجم در باریدن لوزه بود
دلیل کند که پادشاه هلاک کند و توانگران درویش
درویش تر شوند و مرگ و خون ریختن بسیار بود و اگر باران
لوزه و صد بقر و بوق بهمه دلیل کند که زمستان سخت بود و باد
سرد جهد و برف و یخ بسیار بود و از سبب آن هلاک چهارپایان در
بود و اگر بیش بود غله کمتر بود و گران نرخها و جو بهای بیشتر
در هر بیست و کانون الاول ... و محمد حسن ...
در ماه ... بدانکه کانون اول سی روز

دو روز بود بعد هفتم از وی ستاره قلب بر آید دبران فرو شود
و روز بیست یکم شوله بر آید و هقعه فرو شود و در اینماه سرما
آغاز کند و حرارت غریزی در باطن متمکن گردد و غذای ابو
هریسه و کباب و سرهای گوسفندان و چیزهای گرم موافق بود از
طعامهای نو پرهیز کنند از انچه سرد خصوصاً که در شب مانده
باشد و از فصد و حجامت پرهیز کنند و برای امزاج اندک باید کرد
و در اینماه بود که موسی ع از مادر متولد شد اما در اینماه ابتدا
بود یعنی زادن آدم علیه السلام از بیست پنجم کانون اول بود حکمای
قدیم گفته اند که اگر میلاد در روز یکشنبه بود زمستان خوش
بود و نم و باران نیکو بود و گوسفندان و روغن و انگبین بسیار
بود و اگر میلاد در روز دوشنبه بود زمستان نیکو بود و در
بیشتر ایام باران بسیار بود و در تابستان در وقت میوه ها بهم
بسیار بود و اگر میلاد در روز سه شنبه بود زمستان بد باز
کشد و تابستان خوش گذرد و کشتیها در دریا غرق شوند
و تند تابستان بهای بسیار بود و اگر میلاد در روز چهارشنبه
بود زمستان سخت سرما بود و برف و یخ بسیار بود و تابستان
گرم بود و غله بسیار بود و دد و دام و سباع در کوهها بسیار
باشند و میوه ها اندک بود و اگر میلاد در روز پنجشنبه بود زمستان
خوش بود و هنگام میوه سخت گرم بود و مرگ بسیار بود و اگر
میلاد روز آدینه بود زمستان دراز کشد و برف و باران بسیار
بود و درد چشم بسیار بود و مرگ کودکان و اگر میلاد روز شنبه

بود

بود زمستان سخت بود و بادها بسیار بود خاصه در ماه آبان
و جز آن و تابستان سخت گرم بود و غله کمتر بود فصل اول
در حکم کسوف آفتاب اگر در اینماه کسوف آفتاب بود دلیل
کند که زمستان سخت بود و برف و یخ بسیار بود و در فصل بهار
غله و نبات زمین بسیار بود و در ولایت مازندران قحطی و
تنگی بود و مرگ بسیار بود و ماهی و مرغان آبی بسیار باشند و در
ولایت مغرب جنگ و فتنه و خون ریختن بود فصل دوم
در حکم خسوف ماه اگر در اینماه خسوف ماه بود دلیل کند
بر مرگ دختران و شتران آبستن بود و در ولایتهای [illegible] کارها
فتنه بسیار باشد و کشت نیکو بود و اگر در نیمه شب گرفته بود باران
بسیار بود و غله و حبوبها بسیار باشد و گوسفندان و چهارپایان
را حال نیکو بود و نبات زمین و غله فراوان بود و در میان
خلق بیم مختلف بسیار باشد و جمله بازرگانان را کسب کمتر بود
و اگر نزدیک صبح گرفته باشد در ولایت فارس و اصفهان ملخ
بسیار بود و کمی غلها بود و ماهی بسیار بود و در ولایت عراق
وبیم بود فصل سیم در حکم داره آفتاب اگر در اینماه داره
آفتاب بود دلیل کند که سرما صعب بود و اسفنگی در ولایت پارس
و کرمان و بابل عمر واند بسیار مردم ولایتها بود و جزیره ها را حیف
بسیار بود و اهل بازرگانان را ضعف بسیار بود فصل چهارم
در داره ماه اگر در اینماه داره ماه بود دلیل کند که زمستان
سرد بود و یخ و برف بسیار بود و مردمان از سرما مضرت

رسد و گوسفند هلاک هلاک شوند و نبات زمین نیکو
بود فصل پنجم در هلال اگر در این ماه هلال راست
بر آید دلیل است بر ارزانی نرخها خاصه که هنگام بها و تابستان
گرم بود و اگر بجانب وی برخواسته بود باران و برف بسیار بود
و چشمها و کهریزها و دریاهای آب بسیار بود و غله و نبات زمین
فراوان بود فصل ششم در ستاره گیسودار اگر ستاره گیسو
دار از آسمان بر آید دلیل کند که فتنه عظیم در ولایتهای فارس و کرمان
بود و دشمنی پادشاهان آن ولایت بود و جنگ و خون ریختن و
آشفتگی بسیار بود و اگر بجانب مغرب ببینند در ولایت یمن و بطحا
پیاده و شهرها خراب شود و باران بسیار بارد و آب چشمها
بسیار گردد فصل هفتم در ستاره بزرگ اگر در این ماه ستاره
بزرگ بیفتد دلیل کند بر قحطی و تنگی سال و مرگ چهارپایان و
پادشاه بزرگ هلاک شود در آنجا که ستاره افتاده باشد
و رعیت را از لشکر بیم بود از جهت آنکه ایشان دست درازی کنند
فصل هشتم در قوس قزح اگر در این ماه قوس قزح از
جانب مشرق پیدا شود دلیل است بر مرگ بسیار و فتنه و جنگ
و خون ریختن در ولایت مشرق و اگر بجانب مغرب ببینند دلیل
کند که در فصل بهار ملخ بسیار بود و سه ماه نعمت ارزان بود و
بعد از آن نرخها گران گردد و درختان بستانها و مرغ بسیار
بود و در زمین بابل و مغرب خون ریختن و جنگ و آشفتگی
بود فصل نهم در حکم حربه اگر در این ماه حربه بجانب مشرق

از آسمان پیدا شود دلیل کند که غله و جو بها بسیار بود و سه ماه
رعیت بر خداوندگاران عاصی شوند و بعد از آن مطاوعت
آیند و باران بسیار بارد و بر ولایت باد نیز رسد فصل دهم
در سرخی آسمان اگر در این ماه سرخی از آسمان پیدا شود دلیل
کند که اگر بجانب مشرق بود جنگ و خصومت و آشفتگی در میان
مردم ولایت مشرق بود و اگر بجانب مغرب ببینند آنچه گفتیم در
ولایت مغرب بود و نبات زمین و میوه بسیار بود فصل
یازدهم در عجایب اگر در این ماه عجایب از آسمان پیدا شود دلیل
کند که غله و نبات زمین و طعام بسیار بود و کسب و معیشت
کم بود خاصه اهل تجارت را در دسر و مرگ چهارپایان بود فصل
دوازدهم در رعد اگر در این ماه رعد بغرد دلیل کند که
نم و باران بسیار بود و آفت میوهها و انگور بسیار بود و نیز بادها
و چشمها بود و اگر با غریدن رعد برق بسیار بود بعضی حکما
گفته اند که بسیاری غریدن رعد اندر این ماه دلالت کند بر قتل
پادشاه فصل سیزدهم در مانند شخص اگر در این ماه مانند
شخصی از هوا پیدا شود دلیل کند که جنگ و فتنه و خون ریختن
و خصومت مردم و ظلم پادشاه و رعیت بود و بیرون آمدن خوارج
بسیار ببینند و در آخر این سال قحطی و تنگی طعام بود و گرانی
نرخها و تشویش مردم بود فصل چهاردهم در حکم برق
اگر در این ماه برق بسیار جهد دلیل کند که پادشاه آن ولایت بر مردم زور
[illegible] کند و مال ایشان را جمله تصرف کند و نبات زمین بسیار

بود وکسب معیشت کم بود ولیکن ولایتها ایمن بود دزدان
وراه زنان هلاک شوند **فصل یازدهم در حکم صاعقه**
اگر در این ماه از آسمان آتش بیارد دلیل کند که جنگ وفتنه وخون
ریختن بسیار بود واحوال مفسدان ودزدان بد بود ودر آخر
سال بازرگانان فایده ومنفعت بود **فصل دوازدهم در**
باران سخت اگر در این ماه باران سخت بارد دلیل کند بر
زیادتی آبها وچشمهها ورودها بسیار شود وشهری از شهرهای
روم خراب شود ومردم مراکب ومعیشت وخریدن وفروختن نیکو
بود ورعیت را از پادشاه عدل وانصاف بود **فصل سیزدهم**
در کوکب اگر در این ماه کوکب بیارد دلیل کند که عوانان وظالمان
بسیار شوند ورعیت را از ایشان زحمت رسد بعد از یکسال
پادشاه هلاک شود ومالش جمله بتاراج شود وولایت از
ایشان ایمن بود **فصل چهاردهم در ماه کسوف** اگر در
این ماه ماه کسوف بیاید دلیل کند که غم واندوه مردم بود وبیکسی
بازرگانان ومنفعت کم بود از سبب دزدان وراه زنان ودر
سال پیش پادشاهان جنگ وفتنه وخون ریختن بود واشفتگی
ولایت بود **فصل پانزدهم در حکم ملخ ووزغ** اگر در این ماه
ملخ ووزغ بیاید دلیل کند که بیماریهای صعب بر مردم پدید
آید ودر اوّل بهار مرگ زنان وبیماری دختران باشد وفساد
میوهها وغله بود ودر این سال از گرگ وشیر وخرس وغیره مردم
وچهارپایان ضرر یابند ورعیت از ملوک جور وظلم و

تشویش بود **فصل شانزدهم در حکم غبار صعب** اگر در این ماه غبار
صعب از آسمان پیدا شود دلیل کند بر چیزها از حد وغم واندوه
مردم وجور ملوک بر رعیت وخشکی سالها وکمی آبها وکمی
معیشت اهل دکانان اما گوسفندان از روغن بسیار بود و
عسل بسیار بود **فصل هفدهم در تاریکی** اگر در این ماه
تاریکی از هوا پیدا شود دلیل کند که آفت میوهها بود وکمی
معیشت وبیکسی مردم بود وجور ملوک بر رعیت وفنا ایمنی از
سبب دزدان وراه زنان بود **فصل هجدهم در حکم**
باد سخت اگر در این ماه باد سخت بجهد دلیل کند که پادشاه بزرگ
در حرب کشته شود وگروهی از لشکر کشته شوند ویا قبر
تغارت بوند ودر پانزدهم این ماه سره سخت بود وبیماری صعب
باشد **فصل نوزدهم در حکم بانگ از هوا** اگر در این ماه
بانگ از هوا بشنوند دلیل کند که بلا وفتنه وملخ بود وزمین
لرزه وناایمنی مردم وجور وظلم ملوک بر رعیت بود واز لشکریان
بمردم رنج وزحمت بسیار رسد **فصل بیستم در بانگ**
زمین اگر در این ماه بانگ از زمین بشنوند دلیل کند که خصومت
ملوکان با یکدیگر بود وقتل وخون ریختن واشفتگی ولایت بود
وشهرهای چند از آتش سوخته شود وکمی معیشت بازرگانان بود
ودر آخر سال ایمنی پدید آید واحوال مردم نیکو بود **فصل بیست**
یکم در زلزله اگر در این ماه زمین لرزه بود دلیل کند که
امیران وپادشاهان خیانت کنند ودر میان مردم جنگ وفتنه

وچون چنین بود از سببی آن واز این جهت بعضی شهرها
خراب شود و ظفر پادشاهان را بود و مرگ چهارپایان بود و نبات
زمین نیکو بود و اگر بوقت زمین لرزه در وبال یا در احتراق بود
اندرینها او ستاره نحس بود مردی بزرگوار هلاک شود و اگر
زمین لرزه بشب بود اندرین سال طعام و نعمت فراوان بود و غله
و نبات زمین بسیار بود و معیشت نیکو بود اما پادشاه بزرگوار
هلاک شود باب یازدهم در کانون الآخر ماه
زمستان فارسی بهمن ماه آفتاب در برج جدی گویند که تا
روزی یکم روز بود در روز دوم از وی سعد الذابح برآید و هفتم
فرو شود و روز سیزدهم از وی بلده برآید و ذراع فرو شود و روز بیست
هفتم از وی سعد الذابح برآید و نثره فرو شود و درین ماه
بلغم قوی شود از غذاهای لطیف مستغنی کرده و آب بنا شتا خوردن
پسندیده بود و جماع کردن و جمله گوشتها خوردن و بگرمابه رفتن
و لون را بروغن یاسمین تر کنند اندر بینی و از زهرها انچه گرم بود
مثل اکر... و اسپندان نیکو بود و از بینا و چیزها که سرد بود پرهیز
کنند حکما گفته‌اند که اگر اول این ماه روز یکشنبه بود زمستان معتدل
بود و در فصل بهار باران بسیار بود و تابستان خشک گذرد
و در فصل خزان باد بسیار بود و غله و کشت و انگور بسیار بود
و مرگ چهارپایان و جوانان بسیار بود و اگر روز دوشنبه بود زمستان
خوش بود و فصل تابستان گرم بود و باران بسیار بود و فصل
خزان بیمار بود و مردم خرابیها و بیماریها عارض شود و بهای انگور کیر

و مرگ و کشت و انگبین بسیار بود اگر اول ماه روز سه شنبه بود
زمستان سخت بود و برف و یخ بسیار بود و در فصل بهار باران
بسیار بود و فصل خزان بیمار بود و میوه‌ها کم بود و بیماریها و بلا
مفاجات بسیار بود خاصه زنان را و غله و نبات زمین و طعام بسیار
بود و سفر دریا دشوار بود و منفعت کمتر بود و اگر روز چهارشنبه
بود زمستان میانه بود میانه بود و برف اندک بود و در فصل بهار
و باران بسیار بود و نرخها جو گران بود و در تابستان هوا بسیار
گرم بود و در فصل خزان هوا معتدل بود و جو و غله اندک باشد
انگور و میوه‌ها بسیار بود و مرگ مردان بسیار بود و اگر روز پنجشنبه
بود زمستان نیک بود و در فصل بهار سرد بود و تابستان و خزان
معتدل بود و کشت و نعمت و میوه‌ها نیکو بود و انگبین نیکو بود
و کشت فراوان و اگر روز آدینه بود زمستان سخت سرد بود و در
تابستان گرم و باران بسیار بود و ارزانی نرخها و مرگ کودکان بود
و در فصل خزان باران نباشد و اگر روز شنبه باشد زمستان
میانه بود و بادهای سخت بسیار آید و در فصل بهار و باران بسیار
بود و تابستان و خزان خشک گذرد و باران کم بود و غله و میوه‌ها
کمتر باشد و زنان آبستن بچه بسیار زیان کنند و بسیار عمارتها از
آتش سوخته گردد و بیماریهای مختلف بسیار بود فصل در
حکم کسوف قمر اگر درین ماه کسوف آفتاب بود دلیل آید بر فراخی
سال و نعمت با برکت باشد و در همه شهرها غله ارزان بود و مرگی
بزرگوار از جانب روم بجانب فارس برود و خلل بپادشاه فارس کند

وبسیار خرابی عمارت بود واگر بود فرد نشد گرفته بود بیم وترس
واشفتگی ولایت بود فصل دوم در حکم خسوف ماه اگر درانیما
خسوف ماه بود دلیل کند که اندرین سال نبات زمین وغله فراوان
بود ودر ولایت فارس وخراسان ایمنی بود ودر همه جایگاه ارزانی
بود ومیوه وافزوا اگر در نیمه شب گرفته باشد ملخ بسیار بود اما
زیان نکند ونم وباران بسیار بود واب چشمها ونبات زمین بسیار بود
واگر بوقت خسوف رنگش خاکستر گون باشد در ولایت مصر از
پادشاه برعیت زیان رسد ومهتران یکدیگر را بکشند واگر زرد بود
صبح گرفته باشد میان خلایق دروغ گفتن بسیار بود وبیخ وگی
وخشکی بود اما انگبین بسیار بود فصل سیم در دایره افتاب
اگر درانیماه دایره افتاب بود دلیل کند که مرگ بسیار بود وبز و
گوسفند هلاک شوند وخشک شدن درختان میوه دار وبیماری
بسیار وغم واندوه وبیکسی مردم وکمی معیشت بانکان از سبب
دزدان وراهزنان وناایمنی راهها بود فصل چهارم در حکم
دایره ماه اگر درانیماه دایره ماه بود دلیل بود که در اخر ماه
زمستان برف بسیار بود ونم وباران وزیادتی اب چشمها
در فصل بهار ونبات زمین وکشت وگیاه بسیار بود ومردم را زکام
ونزله وسرفه وبیماری چها پایان بود اما سقیم بود فصل
ششم در حکم رویت هلال اگر درانیماه هلال راست
بر ایند دلیل کند که نبات زمین وغله وگیاه نیکو بود واگر بکجانب
وی بر خواسته بود درختان میوه را از سرما یا از تگرگ افت

رسد وانگبین بسیار بود فصل پنجم در حکم ستاره گیسودار اگر درین ماه ستاره گیسودار نماید دلیل کند بر بیم
واشفتگی وخون ریختن بسیار در مغرب بود ودر ولایت ترک
سد بسیار ملوک خصومت وخون ریختن بسیار بود ومرغ
وماهیان بسیار هلاک شوند فصل هفتم در ستاره دنباله
اگر درانیماه ستاره دنباله سفید دلیل کند که ترس وبیم وناایمنی
واندوه رعیت از ظلم پادشاه ولشکریان بود وغله ومیوها
ونعمت فراوان بود ومرگ چهارپایان بود فصل هشتم در قوس
قزح اگر درانیماه قوس قزح از جانب مشرق پیدا شود دلیل کند
که دشمنان پادشاه ظفر یابند وپادشاه را هلاک کنند و
بسیار از امیران ولشکریان او را هلاک کنند وانگور را آفت رسد
وبرف ویخ بسیار بود ودر تابستان غله وکشت نیکو بود واگر
بجانب مغرب بیند سرما سخت بود اما نرخها ارزان بود و
مرگ بسیار بود اما ایمنی سال باشد فصل نهم در حکم حربه
اگر درانیماه حربه از اسمان بسمت مشرق پیدا شود دلیل کند که در
ولایت فرنگ قحطی وتنگی پیدا شود واگر در سمت مغرب به
بینند دلیل کند که مردی بزرگوار بر پادشاه خود غلبه کند
وولایتها او را خراب کند بعد از آن پادشاه وی را بکشد وکار
پادشاه نیکو بود فصل دهم در سرخی اسمان اگر درین
ماه سرخی بسمت مشرق پیدا شود دلیل کند که در اخر سال
در ولایت مشرق جنگ وفتنه وخون ریختن واشفتگی باشد واگر

بجانب مغرب بود آنچه گفتیم در ولایت مغرب زمین بود اما
پادشاهان عدل و انصاف پیشه گیرند و غله و میوه‌ها ارزان بود
فصل یازدهم در عجایب اگر در این ماه عجایب از آسمان پیدا شود
دلیل کند که زنان آبستن بچه بیفکنند و مردمان با یکدیگر جنگ
و خصومت کنند و اهل تجارت زیان بسیار بود از حرامیان فصل
دوازدهم در نشان شخص در هوا اگر در این ماه شخص
شخص از آسمان پیدا شود دلیل کند که زمستان سخت بود و تنگی
طعام و آشفتگی در ولایت و ترس و بیم بود و پادشاه با لشکر
هلاک شوند و ولایتها خراب شود و باقی مردمان بگریزند فصل
چهاردهم در رعد اگر در این ماه رعد بغرد دلیل کند که جنگ
و خصومت و خون ریختن بسیار بود و آشفتگی ولایت و غم و اندوه
بود و اگر ماه ناقص النور بود چنانکه گفتیم دستار بندی خواهد
بود اما آخر سال باران و صلاحیت و ایمنی بدید آید فصل
در حکم برق اگر در این ماه برق بدرخشد دلیل کند بر آشفتگی
و تنگی و خون ریختن در ولایت مصر و بابل و باران بسیار بود و
زیادتی آبها و چشمه‌ها و غله و نبات زمین بود و بسیار مرگ و
بیماری بیشتر بود فصل پانزدهم در حکم صاعقه اگر در این ماه
صاعقه اندر هوا پیدا شود دلیل بر جنگ و خون ریختن کند
و خصومت پادشاهان با یکدیگر بود و ناایمنی بود و عمارتها بسیار
در آتش سوخته گردد و مردم در غم و اندیشه باشند فصل
شانزدهم در باران سخت اگر در این ماه باران سخت ببارد

در عجایب
در شخص
در رعد
در برق
در صاعقه
در باران

دلیل کند که مردمان را درد چشم پیدا شود و غله و کشت فراوان بود
و اگر باران بسیار ببارد مرگ مفاجات و بیماریها صعب فصل هفدهم
در حکم تگرگ اگر در این ماه تگرگ ببارد دلیل کند که خیر و برکت
و صفا و جمعیت و قوت بسیار بود و عدل پادشاه بر رعیت بود و
انصاف پدید آید و غله و حبوب بسیار بود و بازرگانان را در
این سال منفعت بیشتر بود فصل هیجدهم در خاک سرخ
اگر در این ماه خاک سرخ از آسمان ببارد دلیل کند که آفت چهارپایان و
مرگ و بیماریها بسیار بود و اندیشه مردم از جور پادشاه و ناایمنی
و آفت مردم بود اما غله و نبات نیکو بود فصل نوزدهم در
وزغ و کرم اگر در این ماه وزغ و کرم از هوا ببارد دلیل کند بر
قحطی و تنگی و غم و اندوه و اندیشه مردم و گرانی نرخها و بیماریهای
صعب و جور پادشاه بر رعیت و مضرت بازرگانان و کمی معیشت
بود از سبب زنان و نا امن بودن فصل بیستم در حکم غبار صعب
اگر در این ماه غبار از هوا پیدا شود دلیل کند بر ناایمنی ولایت و آشفتگی
و خصومت ملوکان با یکدیگر و خون ریختن بسیار بود و در آخر
سال در میان مردمان و ایشان صلح افتد و غله و نبات زمین بسیار
بود و مردم اسباب معیشت را نیکو بود فصل بیست و یکم در
تاریکی هوا اگر در هوا تاریکی پیدا شود دلیل کند بر خرابی
صلاح ولایت و عدل پادشاهان بر رعیت و کشت کم بود
اما در آخر سال برکت و جمعیت بدید آید فصل بیست و دوم
در تیرگی هوا اگر در هوا تیرگی بشود دلیل بر آنکه

در تگرگ
در خاک سرخ
در وزغ
در غبار
در تاریکی
در تیرگی

اینماه باران بسیار و غله و نبات زمین نیکو بود و باران کاملا بر
منفعت بود و کشتیها در دریاها غرق شوند فصل دویم
در حکم زلزله اگر در اینماه بانگ از زمین بشنوند دلیل کند
بر مرگ مفاجات و بیماری صعب و غم و اندوه مردم بود و باران
بسیار و زیادتی آبها و چشمها بود در زمین لرزه بود و غله
و نبات زمین بسیار بود و حبوبها و انگبین نیکو بود و از پادشاه
بر رعیت عدل و انصاف پدید آید فصل سیم در حکم باد
سخت اگر در اینماه باد سخت بجهد دلیل کند که پادشاه مغرب
لشکر جمع کند و بجای بیگانه بحرب رود و در آن ناحیه لشکر
بسیار هلاک شوند و در دیار مشرق قحطی و تنگی پدید آید و
رعیت از پادشاه مضاره رسد و در آخر سال احوال مردم نیکو
بود فصل چهارم در حکم زلزله اگر در اینماه زمین لرزه بود
دلیل کند که در این سال مردم بصحت و سلامت باشند اما کودکان
را بیماری بسیار باشد و لشکرها جمع آیند اما خون ریختن نبود
و در آخر سال تنگی طعام بود و اختلاف احوال مردم و آشفتگی
در زبان نو راهزنان بود و خون بسیار بریزند و باران بیحد بسیار
والله تعالی اعلم باب دوازدهم در ماه شباط آخر زمستان
رومی بنظر سوی اسفندارماه آفتاب در برج حوت
بدانکه شباط بیست و هشت روز بود تا سه سال و سال چهارم بیست
و نه روز بود از بهر آنکه این ربعها سه سال جمع آید و در روز هشتم
از وی ستاره سعد البلع بر آید و طرفه فرو شود و روز بیستم

از وی سعد السعود بر آید و جبهه فرو شود و روز نوزدهم باران
سیم ناچار باران یا برف ببارد و چون از شباط هفت روز بگذرد
جمره اول بیفتد بر آب و چون روز چهاردهم بگذرد جمره دویم
بگذرد بر بوی درختان بیفتد و چون روز بیست و یکم بگذرد
و جمره سیم بیفتد و جمره قوت آفتاب باشد روز نوزدهم اینماه
زمین گرم گردد و نبات و کشت گشاده و محکم گردد و باد قبله بر
درختان است بجهد درختان از هم بشکافند و گل و برگ پیدا
شود و در این ماه باد گرم بشود و بادها در حرکت آیند و مسامها
گشاده شود و آب در جویها بگذرد و هم درخت شاید نشاند
که منفعت کند شیر خوردن و گوشت مرغان و میوه های
خشک خوردن نیکو بود و حلواها اندک باید خوردن و حمام
اندک باید رفتن و جماع اندک باید کردن تا مردم تن درست باشد
فصل اول در حکم کسوف آفتاب اگر آفتاب بگیرد دلیل کند که در
ولایتها قحطی و تنگی بود و باران کم بارد و در ماه نهم سال ملخ بسیار
بود و مرغ بیابان بود و در ولایت فارس خوارج پیدا شوند
و پادشاهی را هلاک کنند و ولایت خراب کنند و در شهرها اندر
بیم و آشفتگی و خون ریختن و قحطی و تنگی بود و مردی بیابان
خوارج بپادشاهی بنشیند در ولایت فارس و مملکت بوی قرار
گیرد فصل دویم در حکم خسوف ماه اگر ماه بگیرد دلیل کند
که تخم و باران بود و مرغان آبی و حال گوسفندان نیکو بود و کشت
و میوه ها و نبات زمین و انگبین بسیار بود و اگر بوقت خسوف

رنگش ها کستر گون بود با همه گرفته بود و در میان کفار و اهل بلاد
جنگ و خون ریختن بود و نا ایمنی از سبب دزدان و راهزنان و اگر
بوقت خسوف رنگش سرخ بود خارجیان بیرون آیند در ولایت غلبه
کنند و توانگران کم بود و خون ریختن بود و اگر در نیمه شب گرفته
باشد در ولایت مصر خون ریختن بسیار بود و انده و مردم آن
ولایت بود بابل مردمان بسیار بمیرند و دشمنان در ولایت کنند
اما بر پادشاه بابل فرمان بود و اگر نزدیک صبح گرفته بود و کشتیها
بزرگ در دریا غرق شود و بجانوران زیان رسد **فصل**
در دایره آفتاب اگر در این ماه دایره آفتاب بود دلیل کند که بیماری
زکام و نزله بود و نم و باران بود و زیادتی آبها و چشمه ها بود و
آب رودها بسیار بود و فصل تابستان زمین و غله بسیار بود و از
پادشاهان بر رعیت عدل و انصاف بود **فصل چهارم در**
دایره ماه اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل کند که بیماری سبک
بود و نیز باران و باران بسیار بارد و زیادتی آبها و رودها و
چشمه ها و غله و نبات زمین بود و پادشاهان از بر رعیت
عدل و انصاف بود و ایمنی سال بود **فصل پنجم در دیدن**
هلال اگر در این ماه هلال راست بر آید دلیل کند که سرما
سخت بود و بوقت فتح بسیار بود و اگر بیک جانب میل بر خواستن بود
بسیاری ابر و باران و زیادتی آب چشمه ها و زمین و انبات کشت
نیکو بود **فصل ششم در دیدن ستاره گیسو دار**
اگر در این ماه ستاره گیسو دار بر آید دلیل کند که مرگ پادشاهان

بود و در میان پادشاهان جنگ و خصومت و خون ریختن بود و اهل
یمن بفسا و آشفتگی خراب شوند و در ولایت اهواز آشفتگی و
ویرانی پیدا کند و اما باران کم بود و میوه اندک و بادهای
آشفته بسیار آید و دریا بزرگی کند و موجها بسیار زند و کشتیها
در دریا غرق شود و آخر سال موج دریا کم شود **فصل هفتم در**
ستاره بزرگ اگر در این ماه ستاره بزرگ بیفتد دلیل کند
که مردی بزرگوار هلاک شود و دیگری بجای او بنشیند و مردمان
را هیچ زحمت نرسد و ولایتها ایمن گردد و بازرگانان را کسب و معیشت
نیکو بود **فصل هشتم در دیدن قوس قزح** اگر قوس قزح
بجانب مشرق پیدا شود دلیل کند که امیران و حاجبان با پادشاه
خیانت کنند اما دوستان پادشاهان غالب بود و ایشان را مهم
سازد و اگر بجانب مغرب پادشاه را دشمن عظیم پیدا شود
و باران بسیار بود و آبها فراوان بود و غله و کشت زمین و گیاه
بسیار بود و مردمان را کسب و معیشت و ایمنی بود و بازرگانان را
نیکو بود و لیکن پادشاه در ولایت مجوسیان هلاک گردد **فصل**
نهم در صاعقه اگر در این ماه صاعقه از هوا پدید آید
دلیل کند که هلاکت پادشاه بزرگ بود و آشفتگی ولایت بود
و مضرت مستان و بازرگانان از سبب دزدان و راهزنان و غم و اندیشه
مردم بود و هلاک چهارپایان و نا ایمنی ولایت خاصه در اول سال
فصل دهم در باران سخت اگر در این ماه باران سخت بارد
دلیل کند که سال نیکو بود و مردم بسلامت باشند و فراخ نعمت

باشد و بازرگانان را کسب و معیشت نیکو بود و از پادشاه بر رعیت
عدل و انصاف بود و خرمی و فراوانی بود فصل یازدهم در
نیکولس اگر در این ماه نیکولس ببارد دلیل کند که غم و اندیشهٔ مردم بود
و در آخر سال قحطی و تنگی بود و از پادشاه بر رعیت ظلم و زحمت
بود و غله و جو بها گران بود و بازرگانان را از سبب دزدان و راه
زنان زحمت رسد فصل دوازدهم در خاک سرخ
اگر در این ماه خاک سرخ ببارد دلیل کند که تشویش راهها و ترس
و بیم بود و اهل تجارت را منفعت کمتر بود و در ولایت بابل قحطی و تنگی
و وبا ظاهر بود فصل سیزدهم در وزغ و کرمها اگر در
این ماه وزغ و کرم از هوا ببارد دلیل کند بر گرانی نرخها و مرگ
چهارپایان و بیماریها صعب مثل سرسام و مرگ زنان و کودکان
بسیار بود فصل چهاردهم در غبار اگر در این ماه غبار
صعب از هوا پیدا شود دلیل کند بر خصب و خصومت مردمان با
یکدیگر و قوت پادشاه نیکو بود و ضعف احوال رعیت بود از
جور پادشاه و در آخر احوال مردم نیکو شود و کسب ایمنی و ولایت
پدید آید فصل پانزدهم در باد تند اگر در این ماه باد سخت
بجهد دلیل کند که در این سال پادشاهان اندر بارگشته گردند و جنگ
و فتنه و آشفتگی ولایت بود و بهای میوه‌ها و بازرگانان و مسافران
را از دزدان و راه زنان بیم و ترس بود و عاقبت کار مردم نیکو
شود فصل شانزدهم در حکم تاریکی هوا اگر در این ماه
تاریکی در هوا پیدا شود دلیل است بر مرگ چهارپایان و جوبان

در نیکولس
در خاک سرخ
در وزغ
در غبار
در باد تند
در تاریکی

زمین و غله بسیار بود و در آخر سال بازرگانان را کسب نیکو بود و ایمنی
در ولایت بود فصل هفدهم در حکم برف اگر در این ماه
برف بجهد دلیل کند بر نم و باران و بسیاری آبها و فراوانی غله و نبات
زمین و معیشت مردم خوب گردد و پادشاهان مجوس هلاک
شوند و جماعتی از نسل و قوم وی خروج کنند و مملکت بر ایشان قرار
یابد فصل هجدهم در حکم رعد اگر در این ماه رعد بغرد دلیل
کند بر نم و باران بسیار و بعضی از بلاد فارس و مردم عجم را خصومت افتد
و از پادشاه ظالم جور ظاهر شود و مردم را حاجات واقع شود و در
این سال ارتفاعات نیکو بود و خوب حاصل آید و مردم را در بعضی
محل کسب و معیشت نیکو و اوقات بخصوص سر برکنند فصل
نوزدهم در حکم مانند شخص از هوا اگر در این ماه
مانند شخص از آسمان پیدا شود دلیل بر قوت عوام الناس و پایان
مغرب هلاک شود و ظاهر شدن فعلهای زشت و زنا و سخنهای
از اجنبی به مردم و مضرت جانبرکان و هلاک چهارپایان
و وبا در ولایت در آخر سال فصل بیستم در حکم حمره
اگر در این ماه حمره از آسمان پیدا شود دلیل کند که پادشاهان بطریق
دوستی با هم گرایند و دفع دشمنی کنند و مردم را با یکدیگر
صلح افتد و دوستی باشد و کشت و زرع نیکو بود فصل
بیست و یکم در حکم عجایب اگر در این ماه از آسمان عجایب بینند
دلیل کند که در انسان زنان آبستن بچه بسیار ضایع کنند و
مردمان با یکدیگر جنگ و خصومت کنند و اهل تجارت را مضرت

در برف
در رعد
در مانند شخص
در حمره
در عجایب

سال بسیار رسد از حرامیان و دزدان و راه زنان فصل
دوم در حکم باد سخت اگر در این ماه باد سخت جهد دلیل
کند که از اندیشه پادشاه آشفتگی ولایت و بناهای مینو و مصر
بازرگانان و مسافران از سبب دزدان و راه زنان و در آخر کار
مردم نیکو شود فصل سیم در حکم نیلک از هوا
اگر در این ماه نیلک از هوا بر آید دلیل کند بر سرمای سخت و کمی میوه
و خبرهای اراجیف و خصومت پادشاهان مشرق با یکدیگر و ضعف
حال رعیت از سبب لشکر با نوکمی معیشت مردم و نا ایمنی از طرف
مشرق فصل چهارم در حکم نیلک از زمین اگر در
این ماه نیلک از زمین بشنود دلیل کند بر خشکی سال و گرانی نرخها
و کمی نباتات و پیدا شدن خوارج بر ملوک و آشفتگی ولایت
سبب دزدان و راه زنان و اندیشه مردم از هوا فصل
پنجم در حکم زلزله اگر در این ماه زمین لرزه شود دلیل
کند که قومی از دزدان و راه زنان با پادشاه یاغی شوند و قلعه‌ها
خراب کنند و در ولایتها ترس و آشفتگی پیدا بود و بیماری‌ها
بود اما در آخر سال حال مردم نیکو شود و طعام و نعمتها وافر
بود ولیکن در ولایت کفا قحطی و تنگی بود و اگر زمین لرزه
شب بود دلیل کند که پادشاه از جای دیگر بیاید و ولایت را
خراب کند و در میان خلق آشفتگی و بیم بود و مرگ حیوانات اما
اما باران و نم و غله و نعمت پیدا بود باب سیزدهم
در حکم باب سال اگر نوروز روز یکشنبه بود خداوند

سال

طالع السال

سال آفتاب بود و احوال پادشاهان بر ملت نیکو بود و نعمت
فراخ و نرخها ارزان و فتنه و آشوب کمتر بود و سباع و درد
و بیماری فراوان بود و عناد و ابر و نکوه فراوان بود و غله نیکو
بود و کنجد بهتر باشد و از میوه و انگور کمتر باشد و نفع مردم
از مهتران و بزرگان بود و زمستان نیکو بود و مردمان از سلطان
نیکویی رسد و اما حکم دهم اگر نوروز روز دوشنبه
بود خداوند سال قمر باشد و حال ملوک نیکو بود و کارهای
مردم با نفع بود و حال بازرگانان و اهل درک در کار نیکو
بوده باشد و فراخی نعمت و ارزانی نرخها بود و آفتها و فزونی
بود و فتنه و آشوب و حرب بود و نم و باران بود و فصل بهار
و تابستان مردم و ستور را آفت رسد از سبب گرما و در اول
زمستان برف عظیم شود و برف در زیرها باشد و سرمای هنگ
باشد و مور و ملخ و مگس و مار و کژدم و زنبور و وزغ پیدا
باشد و بیماری زنان و کودکان پیدا باشد باب یازدهم
روز نوروز اگر روز سه شنبه باشد بباید دانست
که خداوند مریخ و طالع عقرب و حال سلطانان و عونان
و دزدان نیکو بود و حربها و لشکرکشی پیدا بود و کار دهقان
سستر گردد و غمها گوناگون پیدا باشد و نرخها گران شود
و آشفتگی پیدا بود و زنان آبستن کم و بیشتر بیماری آبله باشد و
کودکان و زنان با شوهران بد باشند و مهر و فرزندگی بجا بیشتر
کم شوند و از آنجا بصغر و ملکی بزرگ بمیرد و باران به وقت پیدا

دوشنبه
طالع این سال خوشیت
سه شنبه

ببارد و پنبه بوقت بباید کشت تا نیکو بر آید اما پنبه گران شود
و حال دهقانان نیکو بود و بعضی میوه‌ها را آفت رسد و سخت سرما
بود و هر که طالع قوس باشد حال وی نیکو بود **باب شانزدهم**
اگر نوروز روز **چهارشنبه** باشد بباید که خداوند سال
عطارد بهشت طالع سنبله یا جوزا فتنه و آشوب بسیار بود و
نرخها گران و خریدار بسیار باشد و بیماری بسیار باشد و از گرمی
و خشکی درد گلو و سینه باشد و در زمین گیلان و طبرستان و کرد
آشوب و فتنه بسیار بود و مردمان ستوده آیند و قحطی و تنگی و غم
و اندوه مردم و کارها تباه شود و بزرگان کاسد بود و حال
زاهد بکد نیکو رحم نباشد و بازرگانان کار بسیار نیک بود و مردم زنا
و اهل صلاح را خریدار کم بود و خرابی بکند و حال سلطان گریزان
بود و از سلطانان یکی عاصی و عاق شود و امیر بزرگی بر مهتر خود
عاصی شود و میوه را آفت رسد و بیماری در فصل تابستان بسیار
بود و بادهای مختلف بسیار جهد و پنبه و غله نیکو بود اما در
فصل بهار خشکی بود و دلهای مردم با ترس و بیم بود و سرما و
زمستان سخت بود و شرف عالمیان بود **باب هفدهم** نوروز
اگر روز **پنجشنبه** باشد خداوند سال مشتری بود و حال عالمیان
و علویان و زاهدان و عالمان و قرآن خوانان نیک بود و مردم
بکار دین و شریعت رغبت کنند و خیر و برکت پدید آید و نعمت
فراوان بود و کار سلطانان قوی گردد و کار درویشان نیکو بود
و کار چهارپایان نیکو بود و در فصل بهار گیاه نیکو بود و بهر

چهارشنبه

پنجشنبه

ماه خرم و مهربان باشد و در فصل بهار نیکو و منفعت بسیار باشد در
تابستان گرما سخت بود و هم در این سال آفتاب و ماه هر دو بگیرد **باب
هجدهم** نوروز اگر روز **جمعه** باشد خداوند سال زهره
بود و طالع میزان و حال عالمیان و علویان و زاهدان و قرآن
خوانان و عابدان نیکو بود و حال زنان و کسانی که کار ایشان با
زنان باشد نیک باشد و احوال بزرگان و جوهرفروشان و
نقاشان و خداوند عطر و پیرایه همه را بر بود و نرخها ارزان
شود خاصه غله و حال سلطان ضعیف بود و در مبادل
مشغول باشد بطرب و نکاح و پیوستگی عشق با زنان بسیار باشد
و بیشتر پنبه بوقت بباید کشت که آفت رسد و بیم بود و باغها
همه نیک بود و بوی و بیخ بسیار بود چنانکه مردم سیر شوند و کشتها
با برکت بود و تابستان گرم بود و بیماری بسیار بود **باب
نوزدهم** اگر نوروز روز **شنبه** باشد بباید دانست که خداوند
سال زحل باشد و طالع دلو باشد حال مردم بد باشد و با غم و
اندوه و گفتگو و اختلاف بود و سلطان و رعیت منازعت
بسیار بود و بر یکدیگر بیرون آیند و قصد هلاک یکدیگر کنند و
حربها و لشکرکشی بسیار باشد و انگور را آفت رسد و میوه‌های
باران بسیار باشد و در فصل بهار ایمن بود و در زمین هندوستان
آفت بسیار رسد و سلطان بزرگی بد پدید آید از دست سرداران
بنیه جهان فتنه و بلا گردد و ناحیه عرب بدتر باشد و در زمین ماوراء
النهر ایمنی باشد و ناحیه عراق پادشاهی بد پدید آید و ما روم

جمعه

شنبه

ودنبور و کژدم و کیک و وزغ بسیار بود و در ولایت مازندران
ناامنی باشد و باوقت سرها کنده بیماری و درد سینه و مرگ زنان
و کودکان بسیار باشد و در زمین بابل مرگ گوسفندان بود و بلخ و
عرب حرب افتد و بسیاری از مردم کشته شوند اما دست عرب را باشد
و گوسفندان افزون از شمار رسد و در آخر سال نرخها گران شود و حرب
و مکاشفه مردم بسیار بود و جنگ زنان با شوهران بیشتر بود
و کار عشق یاران بسته باشد مرد عشق سر نیابد و نار معشوقان
بسیار باشد و دل مشغولی مردم خاصه در کوهستان و بیشه بوقت و بی
هنگام بباید کشت و کنجد نیکو بود و بو زمین بابل غله آفت رسد
و بستانها و مردم بابکدیگر خصومت کنند و حال بجال بسیار گردد از دل
مشغولی مردمان از سبب فتنه و آشوب و خداوند بسال همه نیکویی ارزانی دارد
بود انشاء الله ۲ لقد تم کتاب الملحمة

باب طالع الوقت ابی معشر بن حکم که فصلها کرده

که چون سال بهر کدام برج که تحویل کند حکم چگونه خواهد بود هر
یکی بجای خویش یاد کرده میشود بفرمان خدای عزوجل از خیر
و شر و نرخ و برف و باران و ابر و تکرک و زلزله و جمیع خلایق
از پادشاه و دبیر و خواجگان و امیران و وزیران و لشکریان و
و کوه نشینان و بازرگانان و عوام الناس و پیشه کاران و اصناف
کاران و از هر طایفه زنان و خادمان و مطربان و شاعران و جمیع
خلایق از آنچه یاد کرده میشود که باری تعالی آفریده از ابر و چشمه

باب طالع الحمل

و راحت و سالوران باب طالع الحمل و بهر کدام از سال که حمل با
هندا و بند حمل برج آتش است و بابتکر برج آتشی است تبدیل کند که از سال
تعلق با اهل فلاح دارد و ترکمان و اصفهانیان و لشکریان
بقوت باشند و راهها ناایمن بود و خلق در عذاب و بازار بانوا
کسب کار بسته باشد و اهل مطربان با قیمت و زنان با قیمت باشند
و پیوسته در میان زنان و شوهران ناخوش بود و لشکری از جانب
ترکستان بجنبد و بهیمه بسیار در گرمها ابد و اهل کرمان در ملال
باشند و بطرف کرمان تنگی و قحط باشد و مرگ مفاجات باشد
و باران بهار کم باشد و عسل کم باشد و مرگ مفاجات باشد باران
بهار کم باشد عسل کم باشد و گوشت فراوان باشد چربی کم
باشد و بیشه بها اندا ... باشد و جور و ستم باشد و ظلم
بسیار باشد و مردعاند در ملال باشند و اهل دهاقین
در بلا باشند و ... گریزان شوند و مشایخ را عزت باشد
باشد و جور و ستم باشد فصل تابستان گرمای گرم بود و باد
بسیار باشد ... باشد و میوهها کوهستان آفت رسد و میوه
کوهستان آفت رسد و میوه فاریاب فراوان بود اما اندک
ملال باشد ... پشه و خرما فراوان باشد کودکان را
آفت رسد و در ... فارس پادشاهی بد بباید و از آن پادشاه
راحت رسد و از کودکان باشد و غله کم بها باشد باد ... جرب
و جنگ باشد و در عراق ایمنی باشد و زمستان سرد باشد و ابر
و باد و باران و سیل فراوان و زلزله و تکرک و اما بیشتر که مسن

واهل کوه در وند رنج باشند و آب چشمه بکشاید و در زمستان
ایمن باشند و هیچ آفت و ملال نباشد

باب طالع ثور

انسان اگر طالع ثور باشد حنذا و مند زهره برج خاکی باشد
دلیل کند که سالی باشد خوش و خرم که هیچ ظلم نباشد و خلایق
در عیش باشند و زنان و مردان بقوت باشند و بر دشمن ظفر
یابند و دشمن را قوت نباشد و پادشاه عدل کند در رعیت
خوش کند و رعیت با خلق باشند و کسب و کار باشد و
جوانان صد نکاح کنند و زنان بسیار کنند و زبر مرد
مسلمانان باشد و فراخی نعمت باشد شیرینی و چربی ارزان و بهار
خرم و تازه باشد و باران بهاری باشد و چهارپایان بعضی را
آفت باشد مثل گاو و زراعت نیکو باشد تابستان گرم باشد
اما باد سموم نیاید و گرد و غبار باشد بقولات بسیار باشد و
شتوی نیکو باشد میوه فاریاب و میوه بخس فراوان و بازرگانان
با مراد باشند و راهها ایمن باشند و جور و ستم نباشد و
خوش باشد و هیچ کوفت نباشد اما درخت خرما کم بود و باران
بگاه بهار بود و بیشتر کاران خوش باشد و اصفهان و کاشان خوش
باشد و عیش جوانان خوش باشد و قضات و ائمه و صلحا و شیخان
خوش باشند و صلح میان علما و شیخان باشد و صنعی نیکو باشد،
و پنبه و کرباس نیکو زمستان معتدل کند و برف و تگرگ نباشد
و مردم در زمستان خوش باشند و آب چشمه بکشاید و فراوان باشد
و بسیاری عوام الناس باشد

طالع جوزا

دلیل کند که سال

جوزا سالی باشد که بیشتر علماء مریض شوند و آوازه و اراجیف
باشد اما باران تا حد اقلیم ستم بقوت باشند و اقلیم چهارم در ملال
باشند در ولایت اصفهان ملال و قتل باشد و بیماری و آشوب
باشد و ابر و باران بسیار باشد و باران بهاری کم باشد و مکس
عسل خوب نباشد و اهل قلم در ملال باشند و ایم در وزیر
چوب و شکنجه باشند و پادشاه با ایشان در ملال باشد و علما
و نقاشان و فقیهان در انسال بقوت باشند و اهل ائمه و قضات
بقوت باشند و اهل صلاح میان حال باشند و نعمت فراوان باشد
و بهار میانه بود و پنبه و کرباس متوسط و رعیت بعضی در ملال
باشند و مزارعات و روستا نیک باشند و میان سادات و اهل
قلم ملال باشد و گفتگوی و سخن باشد تابستان گرم بود و مرض
مفاجات بد اقلیم چهارم باشد عراق و بغداد و فارس بجور
باشد اما علاج پذیر باشد و پنبه کار بعضی در ملال باشند
و بیکسی باشد و بازرگانان کم تردد کنند و راهها در خوف باشد
و شتوی میانه بود و بقولات و میوه فاریاب بعضی اما بعضی را آفت
رسد فصل خزان بد نخواند سرد باشد و باران بگاه بهار
و چربی و شیرینی فراوان باشد و خیر و برکت باشد و بیماری چشم
بد باشد و نعمت مثل جو و گندم و حبوبها متوسط باشد و باران
نیاید چنانچه خوانها خراب شود و باد مخالف بیاید و میان خلایق
گفتگو بود و فراق میان زن و شوهر بود زمستان سخت سرد باشد
و برف و باران بسیار باشد و حبوبات گران بود و دیر باشد و اما

تن باشد و بخوری از باد و ... گرم باشد و باران و غله کم باشد
باب طالع سرطان وان ... چون باشد دلیل کند که سالی
خوش و خرم باشد ... باشد و پادشاه ...
اما از جانب مشرق لشکری جنبد و عزم ... خراسان کند و مردم خراسان
در ملال باشند و عاقبت فرصت یابند ... عراق و عراقین ...
باشند و نعمت فراوان باشد و بهای ... نیکو باشد ...
و ... بسیار باشد علفها از زمین بسیار آید و چهارپایان ...
و ... کیرند و ... نیکو باشد اما باید ... و ...
... و لشکر کشند و ... بود و غله باشد و وزراء ...
و ... و داد ... و رعیت از ملال ایمن باشد و ...
باشد ... نباشد و اهل ... کیرند ...
در ... باشد و ... شود و عوام الناس ...
باشند ... خوش باشد و باد نسیم بیاید و ... باشد
چشمها کشاده کردد و بیماری ... بسیار بود و صفرا ... و درد چشم
... بود اما علاج پذیر باشد ... کوهستانها
بسیار باشد ... نیکو بود و کسب ... اول ... بود
... شود ... بسیار باشد خرما و ... فراوان باشد
و میوه کوهستانات بسیار باشد و ... و اهل قلم نیکو باشند
و ... بازرگانان خوشحال باشند ... کنند ...
باشد و باران در میان سال ... فراوان ... باشد
و بخوری از باد گرم و صرع و لقوه و ... باشد مردم ... کاری

کنند

کنند و چون آخر زمستان باشد ناگاه از ... چنانچه ...
از آن بفزع آیند و جاسوسان و ایلچیان گذار کنند باب طالع اسد
خداوند آفتاب حکم انسال خوب است ... دلیل کند که
سالی باشد که ابر بسیار بود و باران کم بارد و ...
باشد و عوام الناس در ملال باشند ظلم و ملال رعیت و جور و ستم
بسیار کشند و سالی پر آشوب بود ... باشد و زیان کاری کنند
و اهل صلاح در ملال باشند و اراجیف باشد و لشکرگذار باشند
و از جانب مشرق لشکری بجنبد و قصد عرب کند و ملال رسانند
و عدل پادشاه مصر و شام کند و آوازه بسیار باشد و ...
نا ایمن و اهل وزیران و قلم ... در اندیشه و ... باشند و
رعیت در ملال باشند و خلق مفلس باشند و درد و ...
... آبادی ... در جانب مشرق زمین باشد و زراعت
... آفت رسد و حبوبات بی بها باشد و ...
گرم بود و مرگ مفاجا و ... بسیار بود و باد سموم بیاید و جمعی
از خلایق از باد سموم خراب شوند و اقلیم سیم و چهارم و پنجم ایمن باشند
یعنی فارس و عراق و ترکستان و سمرقند ... در ملال باشند و باز
خواسته باشد و علما و ائمه در ملال باشند و ... بسیار
باشد و آشوب در خلایق باشد خزان ... و قحط و آشوب
نباشد ... نیکو باشد و خلق ایمن کردند و آب چشمه کم باشد
و باد خزان کمتر آید و میوه کوهستان ... کمتر باشد و ...
آفت رسد و کسب و کارهای خلق ... بسیار باشد

دیزی بتری کار بکری بنکو بودس و دزدی فراوان بود اما کم
بها باشد و زمستان معتدل باشد ابر و باد باشد الا باران اندک باشد
و نعمت و حبوبات در زمستان بیها باشد و رنجوری کم باشد اما
خلق پر خوف باشند کفار قصد اهل اسلام کنند اما هیچ ظفر
نیابند و کفار هلاک شوند و اهل عوام الناس در زمستان در شک
باشند و کسب و کار کمتر باشد و عاقبت عوانان و در آخر سال ملال
رسند و سادات و قضات و ائمه و مشایخ قوت گیرند و امر و نهی
کنند و درویشان از سلوک و مشقت و ملال ایمن شوند و جهان
کبیر بخیر و خوبی **باب طالع سنبله** خداوند عطارد و مثلثه
خاکی دلیل کند بر شوکت و عظمت پادشاه و لشکریان و وزرا و اهل
قلم و مراد حال فقها و روستا و مزارع و مشایخ و قوت علما و فضلا
و خواهکان و بازرگانان و شوکت ائمه و سادات و بیماری باشد
که ابر و باران بسیار باشد و رعد برق بود و غله بسیار بود و
عسل نیز نیک باشد هم در گرم سیر هم در سردسیر و ارزانی جو
و گندم و ارزانی مرغ و طری باشد و قرارها عوام الناس گیرد ب
و کار و صناعت پوشیده و خبرها خوش شنیدن و قطع دزدان و بد
کاران و ایمنی راهها و قطع ظالمان و عوانان و کوتوالان و خبرهای
خوش که از آن شادی کنند و مراد حال زنان و نقاشان و شاعران
بود و غله و خوش عیشی مردم تابستان بدانکه تابستان گرم
باشد و بسیار بادگرم بیاید و باران بسیار باشد و علف خوار
بسیار باشد بار زنان و ظلم کمتر باشد و حال زنان خوش باشد

طالع سنبله

وخلق

وخلق عوام الناس بسیار باشد بصحرا و بعیش کردن روند و
چشمه فراوان باشد و باران در تابستان باشد چنانکه آب در
انبارها رود و چهارپایان بد نباشد و گوسفندان و گاو و اما
بدان کوشش و سم ناشکفته باشد از جانب گرم سیر چنین باشد
فصل خزان بدانکه خزان سرد باشد و باران بگاه بیاید و شریع
فراوان باشد و کشت و زرع فراوان و جانب فارس ایمن باشد
و از جانب قوت کمتر باشد و رخنهای عرب جود بجو بجنگ
کنند و ملال بهم بکر رسانند و بلخشانیان ملال برسد و
قلعهها خراب کنند و بجمر در کوه و بیابانها بسیار کنند و نرخها
ارزان باشد فصل زمستان بدانکه زمستان بسیار سرد باشد
و برف و باران بسیار بارد و ایمنی باشد و راهها ایمن باشد
و دزدان از قوت نباشد اما جزرا حیف باشد که هیچ صحرا نداشته
باشد و اما در اقلیم ستم در بعضی ناحیه قتل و کشش بود در معا
کسی بکشتابد که خلق را ملال رسد و از آن جنگ و فتنه
پیدا شود **باب طالع میزان** خداوند زهره و مثلثه بادی
و حکم آن دلیل کند بر شادی و فرصت و نصرت و دولت پادشاه
اسلام و مظفر باشد بر دشمن و مراد حال وزرا و سادات
و قضات و ائمه و علما و مراد حال حرب و خواجه سرایان
و خواتونان و بهاری باشد که خرم باشد و نصرت و عیش و
عشرت باشد و بارای بهاری باشد و نصرت و عیش و عشرت
باشد و باران بهاری باشد بودن قوت عکس عسل فراسته

طالع میزان

درمیان خلق و ملال دزدان و بدکاران و بدفعالان در
شد دزدان چون دزدی از جائی بکنند بزودی پدید آشو
وارزانی حبوبات و نعمت و چربی و شیرینی فراوان باشد و ارزانی
و قوت کار پیشه کاران در ناحیه کرمان و عیش و نشاط باشد
واز طرف خراسان بیماری باشد و در عراق و آذربایجان خرمی
و خوشی باشد و کار بازرگانان بقوت باشد و قماش بغیر
وابریشم بیماری و استقامت اهل علم بشادی ایشان کمتر بود
فصل تابستان غایت نیکو بود ارتفاع و بقولات و شیرینی و
میوه فراوان بود و هوا معتدل و خوش بود خلقان و نکاح بسیار
و استقامت اهل نشاط فصل خزان دلیل که خزان خوش باشد
و باران بوقت آید و مراد حال مزارعان و قوت احتشامان و میوه
کوهستان فراوان بود و رنجوری باشد از سرفه و زکام بسیار
و علاج نیز باشد و درد سر و آواز هفته اهل صلاح باشد و انقلاب
باشد و از طرف دیار ایمن باشد و درختان پنبه و شیرینی ارزان
بود و ملال خلقان نباشد فصل زمستان غایت نیکو بود و
چشمه کشاید و مردمان ایمن باشند و اهل علم و فقها با صاحب
دیوان نزاع افتد و قوت علما باشد و رفاهیت باشد و از جانب
پادشاه دلخوش و مراد و قوت پادشاه و ارزانی حبوب و گرانی
چربی باشد و قوت پنبه کاران در زمستان باشد باب

طالع عقرب

در طالع عقرب طالع سال عقرب خداوند مریخ مشتری
و حکم آن دلیل کند بر ملال پادشاه و قوت بزرگان و جور

کردن ایشان و ملال رسانند لشکریان حرکت کردن بطرف
ترکستان و قوت اهل صلاح و جنگ و فتنه بودن و خرابی
عمارت و یغما کردن و برده بودن و زحمت اقلیم ستم و ناحیه
فارس و کرمان و واسط و حرقت و غارت کردن و انقلاب بودن
از حال بحالی گشتن و بودن باد و باران در دریاها و ملال زنان
و مطربان و خوانان و خواجه سرایان و قوت دزدان و
نا امنی راهها و عوانان و ظلم و ملال مزارعان و پریشانی دهقانان
و تیزی بازارها و خون ریزش و قتل بسیار و ملال اهل سلاح
و آشوب و فتنه و حبوبات متوسط و تنگها واقع کند فصل
تابستان دلیل کند که تابستان گرم باشد و باد سموم بیاید و گرد
و غبار در هوا پیدا شود و قوت بازارها باشد و ملال اهل
زمان و نشاط کمتر بود و آفت میوه رسد و اهل علم در ملال
باشند و زنان مکس عسل باشد و زنبور بسیار باشد و ملخ
بسیار باشد و در بعضی ولایتها نقصان رساند هم شتوی و هم
صیفی و مرگ مفاجات باشد در بعضی ولایت فصل خزان
دلیل کند که خزان ناخوشی باشد و ملال خلایق باشد و گرما
بسیار باشد و آفت بعضی صیفی و آفت میوه کوهستان باشد و اهل
احتشام بقوت باشند و چهارپایان نقصان برسد و از باد طبقه
بسیار بمیرند و درختان حبوبات فراوان باشد اما متوسطی
باشد و خلایق و عوام الناس و پیشه کاران در ملال باشند
و پنبه و کرباس فروشان و خواجگان دیوان بعضی در ملال باشند

وبعضی در کار باشند و بعضی عزل شوند و امرا و بزرگان در زمان
بی قوت باشند و باران در خزان بباید و بکنوبت که آفتاب در
آخر برج عقرب باشد باران بباید و باشد که تا آخر خزان انکاه
باران بباید فصل زمستان دلیل کند که زمستان بی باشد سرد و سخت
باشد و باران فراوان بباید برف و سیل بسیار بود و خانهای کهن
ویران کند و چشمها بکشاید در آخر زمستان که یکماه مانده باشد
زلزله کند و سخت باشد و چنانچه جائی خراب کند و حبوبات میانه
باشد و گوشت به بها باشد و چربی و شیرینی کم بود و روغن فراوان
بود و رنجوری باشد از استسقا و تب با آماس کند بلکه مرگ

از آن باشد **باب در طالع قوس** خداوند مشتری و مثلثه

آتشی است از قرانات دوازدهم دلیل کند بر ظفر بودن پادشاه
و قرار آن و ایمن بودن از خوف دشمنان و قرار حال سادات و قضات
و ائمه و قرار حال اقلیم سیم و همدان و قوت کوفه و ولایت عراق و
قوت بزرگان بخارا و علما و ائمه و زاهدها و ملال و اهل فسق و ملال
دزدان و بدکاران و قوت اهل قلم و صاحبان دیوان و ایمن بودن
و هیبت و نظر عنایت پادشاه در حق ایشان و ارزانی حبوبات
و فراوانی چربی و شیرینی و گوشت و بهای خرم و خوش و باران بسیار
و عیش و زمان بودن علم فراوان و آفت شکوفه و گل بادام و خوشه
باز کشادن و قوت خواجگان و آبادانی مسجدها و بنیاد کردن
و ملت و قطع شدن فسق و فجور و ملال دزدان و بدکاران و ائمه
زاهدها و آبادانی بازارها و نیکوئی حال اهل علم و نظر عنایت پادشاه

در طالع قوس

با بنطابقه فصل تابستان دلیل کند که تابستان گرم و فراوانی و ارزانی
جو و گندم و شیرینی و چربی باشد و مراد حال وزراء و بودن ملال
اکراد و ترک و احشام و اهل کوه نشینان و باز خواست ابنطابقه
و بیزری محتسب و ایذا لحنش شرب و قمار و رنجوری و درد چشم و
خوارش اندام فصل خزان بدانکه که خزان بغایت خوش باشد و باران
بگاه ببارد و نیکوئی روی نماید حبوبات ارزان باشد و بینا
ایمن باشد و میوه کوهستان فراوان باشد و روغن چراغ فراوان
و ارزان باشد و خلایق دلخوش باشند و روشنائی در کار
باشد و عدل و انصاف و راستی آوازه دهد احشام در ملال
باشد و قوم دهاتین از همه ظلمها ایمن باشند فصل زمستان دلیل
کند که زمستانی باشد که بسیار ببارد و چشمها باشد برف و باران
و چندان ببارد تا آفتش نباشد و بیرحمت رنجوری و رنج از درد
کرم باشد و از مفاصل و درد پهلو و بازو و پای باشد چهارپایان بقوت
و سماع و ذوطالب غلمان و حلویها باشد و نرخ برنج و نخود و
گندم ارزان باشد و گوشت نایاب باشد و چربی بیها باشد و کرباس
بزو کسب پیشه کاران کم باشد ولی حال ایشان خوش باشد و ظلم پادشاه
و زنان و خاتونان در عین مراد باشند و در آخر سال آوازه لشکر
باشد از مشرق اما قوت نباشد ایمن باشد **باب در طالع**
جدی خداوند زحل است و مثلثه خاکی و حکم بر قوت و مراد
پادشاه و استقامت حال اما از اندک ملال خالی نباشد و تابستان
باشد جهت رفع جمعی دشمنان آهنگ قصد او کنند و دشمن سر نگون

در طالع جدی

شود و قتل دشمن کنند و مملکت بر قرار بماند و عاقبت ایمن عمر
آنچه شود و میان اهل قلم و وزراء گفتگوی باشد و خصم همه نکو
بیرون آید و رحمت و بر بستان جمعی از اهل قلم میسر شود فصل بهار
دلیل کند که بهار خرم و ابر باران بسیار بود و اهل دهاقین خوش باشند
و مزارعان و مشایخ حالشان نیکو بود و اهل قلعه حالشان نیکو بود
و اهل حبشه و اطراف ایشان گفتگو و جنگ و غارت بود و در بهار
نعمت فراوان بود و جو و گندم ارزان بود و حبه و شیرینی بسیار باشد
و آفت گوسفندان باشد علف کم باشد و در طرف دریا کشتی در
خطر باشد و بازرگانان حالشان میانه باشد و چهارپای هم گرو نیکو
باشد و ملال جمعی از زرگان باشد فصل تابستان دلیل کند که تابستان
نهایت گرم باشد و بادها مختلف بیاید و غبار در هوا پیدا شود
و در تابستان گوشت و روغن فراوان باشد و حال خواجگان نا
نیکو باشد و مراد یابند و پنیر و کرباس ارزان باشد و بادها مخالف بیاید
و حال زنان بد باشد و اهل قلم ظالمی پیشه گیرند و رعیت و ملال
و مصیبت ملال رسانند و بقولات میانه باشد و میوه‌ها نیز فراوان
و جمعی از عوانان و اهل اعمال معزول شوند و بازخواست کنند و در عذاب
گرفتار شوند و عاقبت بعضی از عوانان و ظالمان نیست شود و که
خلق خرم باشند و اهل سادات و فضلا و علما مراد یابند و از طرف
پادشاه نعمت یابند فصل خزان سرد باشد و آفت درخت کنار
و بادام و گوهر و میوه کوهستان آفت رسد و باد که همگی خشک
و خراب شود و بعضی که بد امن‌تر باشد بقوت باشد و هیچ آفت نرسد

و شیرینی و پنبه میانه باشد و بعضی از اهل آفت رسد و از لشکری
در آخر خزان اراجیف گویند از شمال شخصی بیرون آید و قصد پادشاه
و ظفر یابد و حال پادشاه حال لشکر گون گون بود و تا جمعی بابت فارس
بعضی غارت کنند و قتل و خون ریزش باشد فصل زمستان
دلیل کند بر سرمای سخت و باران که در ماه اول نبود و نیز بود
اما باران بعد از آن بنای برکشد و میانه فصل کم باران باشد
اما در آخر سال سبب باران بسیار باشد و باز بهمن غله باشد و باران
سیل کمتر باشد و عدل و راستی باشد و رعیت خوش باشد و ظلم
کم باشد و ایمنی راهها باشد و اهل قلم از خوف پادشاه متعلم باشند
و عوانان قوی بنا باشد و نرخها متوسط باشد و موت بازرگانان
و شتران و داران باشد و ورم در میان مردم بسیار باشد و
باشد از گرمی و خشکی و سرفه و زکام و بعضی از بیماری‌ها
باشد در آخر سال اراجیف گویند اما قوت نداشته باشد و
فضلا در آخر سال عادل شوند و بعضی ایشان را ملال رسد از
و وزرا معاف **طالع گاو** خداوند زحل مثلثه بادی باز قرار
دلیل کند که چون سال او بود سالی بود پر آشوب و پادشاهی قرار
نباشد و رعیت در تشویش باشد و وزرا و فضلا در ملال
باشند و با مخالف باران بهاری باشد و آفت غله باشد و
و در بعضی از ولایت خرابی درختها و گرانی دانها و عوانان زور
گیرند و ظلم باشند و تعدی و زحمت و ملال به سادات و اهل لشکریان
... باشد و ملال باشد و گرانی چهارپایان و گرد عم و گوا

خلل و فتنه در بعضی ولایت بیماری و وبا بمفاصل بد حالی زنان
و مطربان و ملال در بازار و غرق شدن کشتیها و ملال روستا
و مزارعان و دهاقین و بدحالی بازرگانان و نا ایمنی راهها و قوت
دزدان و بدکاران و قتل و خون ریختن و قوت مشایخ و توبه کردن
اهل فسق و فجور و خرابی خانها نکه فصل زمستان دلیل کند که باشد
کرم و بسیاری حال رئیسان و ایمنی حال قضات و سادات و ائمه و عزت
این طایفه و کوما و کوم و بادهای مخالف و بغایت کرم و غبار در هوا و بودن
باران نا بسیار و ارزانی گوشت و پنیر و کرباس و احتیاج طباخی و ایمن
بودن لشکریان و ایمن بودن راهها و قطع شدن ظالم و قوت حال
مشایخ و مزارع و مزارعان از خوف پادشاه و وزراء و ایمن بودن از دشمن
و حبوبات بهانه باشد و قوت اهل صلاح باشد فصل خزان دلیل
کند که در وقت خزان باد بسیار باشد باران بگاه بیگاه و دو خزان
سبکبار شده باشد و پادشاه روی سوی عدل باشد و روی بر جانب
مشرق کند و بود شهر ظاهر با بدی و خوهای [?] حبوبات پر بها باشد و شتر بنه
متوسط باشد و چوبی نرخ کند و کار پیشه کاران نیکو باشد اما آن
جهت ظلم در ملال باشد و حال سادات و قضات در طرفی باشد و حال
مشایخ و روستا و دهاقین و احتشام در ملال باشند و خواجکان
و بازرگان از دیوان در ملال باشد و اهل قلم در ملال و رعیت
گوشه‌ای بعضی رعیت جلای وطن کنند حال عوانان و کوزان دلیل
کند و قوت و نا ایمنی راهها و سرکوبی اهل دین با فصل زمستان دلیل
کند که زمستان سخت سرد باشد و باد و باران نو سرو و سیل باشد

وحال

و حال پادشاه و وزرا دلیل کند بر استقامت و جراءت و قوت و ظفر
یافتن بر دشمنان و در میان زمستان شخصی ناگاه بدید شود که فتنه در
عالم بکند و … کران باشد و باقی … آتش و برف … باشد
و از کوه سنگها بلا … شود و لشکریان در ملال باشند و بعضی متفرق
شوند و قلعها استوار کنند احتشام و اکابر با قوت کنند مراد
اهل میانه باشد پیشه کاران در ملال باشند از بیکمی ملالت بد
و هم در بازار ملال باشد و حقوق … کنند و پادشاه در یا
ملال کند انقلاب شود از ملک عدل و حیلت کر کون شود …
از اهل کوما تا ملال رسد چنانکه قتل و خون ریزی باشد کرما
در خوف و پنبه ارزان باشد و اهل قلم در ملال باشد از پادشاه
و رنجوری باید **در طالع حوت** انسال که طالع حوت باشد
مثلثه آبی دلیل کند بر شوکت و عظمت پادشاه اسلام و ظفر و نصرت
و قوت وزرا و ایمنی در دشمن ظفر یافتن و دشمنان را منهزم
کردن و عمل و انصاف کستر اینها و رعیت نیکو داشتن و عیش
کردن و ملک رعایا دادن و قوت وزیر و صاحب دیوان و ایمنی
و قوت رعایا در فصل بهار بودن باران بهار و … عسل
و نیکویی حال سادات و قضات و خواجکان و نیکویی بازرگانان و
ایمنی راهها و بدحالی دزدان و ملال عوانان و کرهان و دوستی
دزدان و فاسقان و نیکویی حال احتشام و قوت حال لشکریان
و ارزانی حبوبات و فراوانی جو و گندم و ارزانی شیرینیه و …
حال اهل قلم … و ستم و از جور ظلم ایمن و حال پیشه کاران و …

وکسب نیکو باشد فصل تابستان دلیل کند بر نیکوئی حال پادشاه
اسلام و وقت و فرصت و دولت پادشاه اقلیم سیم و ایمن بودن از
جمله دشمنان و وزیران و کارکنان دیوان بقوت باشند و نعمت
و میوه و گندم و شیرینی ارزان و گوشت فراوان و پنبه و کرباس فراوان
باشد و در اقلیم اذربایجان نرخها گران باشد و چهارپای آفت رسد
واما اقلیم سیم بقوت باشد رعیت و اهل مزارعان خوش باشند
وکوهساره نیکو بود و میوه فراوان و ارزان باشد و قضات و
علما را حال نیکو باشد و امر و نهی محتسب نیز باشد و اهل رستا و
ومشایخ را اندک ملالی برسد اما بار بقوت اید و ساز کار ساز
نیکو باشد و نوازش یابند از جانب پادشاه که دین را پاک دارد
و دین و اسلام قوی کنند فصل خزان دلیل کند که خزانی خوش
باشد و باران بجا عند الحاجت بیاید و ریسمان و کرباس ارزان بود
و صیفی بقوت باشد و میوه کوهستان فراوان باشد و درخت
خرما بار بسیار دهد و چیز شیرینی ارزان باشد و حبوبات فراوان
و ابتدا مهمها و نیکوئی حال زنان باشد و نکاح زنان بسیار باشد
و خرمی و دعوت بسیار باشد و اهل طرب خوشحال باشند و مطربان
کارشان نیکو بود و پیشه کاران نیکو باشند و سماع و دعوت
فراوان باشد و جمعی زعفرانان و بدکاران را ملالی رسد و قتل جمع
از این قوم بود فصل زمستان دلیل کند که زمستانی باشد که باد
بوفور باشد و سرما سخت باشد و باران بسیار رود و برف و زلزله
باشد و خاندان کهن را ویران کند و نعمت فراوان و متوسط و

چیز شیرینی و هیزم و روغن چراغ متوسط باشد و مزارعان نیکو
باشند و زراعت و عمارت بسیار باشد و بی آفت باشد و اما
قلم را باز خواست کنند و جمعی عدل شوند و جمعی برایند و قوت
گیرند و حال سادات نیکو بود و مراد یابند و حبوبات متوسط
و در آخر سال اراجیف گویند و اوانها بسیار باشد در آخر سال
ایلچیان و جاسوسان بیایند و خبرها بگویند اما هیچ نشود و نشو
نباشد والله اعلم **مقصد دوم** در احکام الساعة و حیثیة
مهمات معتبره اصحاب و آن مشتمل است بر سه فصل **فصل اول**
در دانستن موضع شمس و قمر از بروج اثنی عشر و آن موقوف بود
بر دانستن موضع قمر از بروج اثنی عشر و آن موقوف بر دانستن
موضع شمس را آن ناچار شد از تقدیم ذکر موضع شمس فرود
موضع شمس را از عدد روزهای مکثا و در هر برج توان دانست
و آن از آن یکبیت مضبوط ره بحساب حمل ترتیب بروج ابتدا از روز
جلالی که تحویل حمل است لا لا لب لا و لا اشتر ... است
لل کط کط لل شهور کونه است و موضع قمر را از برج بطریق
سعد بیان کرده اند و آنچه ازان اشهر و اسهل است که از
این قطعه مستفاد میشود بیت هرچه از ماه شده مثنی کن
پنج دیگر فزای بر سر آن پس بهر پنج ازان بخانه شمس خانه
که جای ماه بدان آنچه از پنج کم بود مبرن در شش انکه هشت برج مثل
فرا از ماه ما عربیست درجه حساب از سی یک برج است و ای کو
پنج دیگر و بیفزایند در حساب ازما بعد برج شمس ابتدا کنند نیز و

[illegible]

بلکه اسهل و اولی است و قاعده دیگر از شیخ ابو علی منسوب است

از ماه هر آنچه مرور کرده تخمین کن / پس سیزده دیگر بر او تعیین کن

از خانهٔ شمس طرح کن سی سی / میزان در شمار مه را تحسین کن

و قاعده دیگر آنچه بخواجه نصیر الدین طوسی منسوب است

آنچه از ماه مرور دو شماره / هر یکی را دوازده انگار

پس از آن جمله طرح کن سی سی / تا بدانجا که مقصد است رسی

چون بدانیکه آفتاب کجاست / از همه خانه ابتدا کن راست

فصل ششم در اختیارات مهمات بحسب بودن قمر در بروج اثنی عشر
وانوار ابیاتی که علامه طوسی ره در این باب ذکر کرده استیفا
میتوان نمود اگرچه استیفای مهمات بآن نشده لیکن ایراد آن بجهت
یمن و استحفاظ و دوری از خطا اولی است از جداول که در
تقاویم بجهت اختیار ثبت میکنند و مع ذلک ثبت آن جداول نیز
بوجهی اتم بعد از اتمام کتاب میکنیم تا که هر استفادهٔ مهمات نیز خواهد
در تحقیق تفحص از رسم نموده بآن رجوع میکرده باشند و آن
ابیات اینست

الحمل

مه که کاید بنای جمله اثر اول / جرم مه در خانهٔ مریخ یعنی در حمل

نیک باشد هم سفر هم دیدن روی امیر / جامه پوشیدن حرب صید افکندن بیز

گرچه نیکست ابتدای کار نو بر تافتن / بد بود بنیاد کردن خانه جز بی کاشتن

الثور

ماه چون در ثور باشد عقد کردن نکو است

تخم افکند باغ نامه نوشتن بد است

خوب نبود رخوانو نان عطر آمیختن

از جمله نیکو بخنن در خرمی و بخنن

گرچه شاید شرکت بیع بیرون رفتن زمین

قصد کردن بد بود کرما برفتن هم چنین

الجوزاء

چون رود در برج جوزا نور جرم آفتاب

بیع نوکان خطائی ده که چون باشد ثواب

هم توان خواند کتاب هم توان دیدن امیر

هم توان نامه نوشتن هم توان آیدا

جامه پوشیدن تو را باشد سفر کردن روا است

لیک تاخیر جهد قصد حجامت را خطا

السرطان

ماه چون در برج خود آید نکو باشد نکو

جامه پوشیدن سفر کردن روا باشد

داروی مسهل در او خوردن عجب در خور بود

نامه بنوشتن چه گویم کو همه بهتر بود

مینزد کو تا به رفتن موی بستردن و لیک

قصد و تزویج بنای نو نهادن هست نیک

الاسد

ماه آهو سر چون جرم افکند در برج شیر

نیک باشد عقد بستن شغل کردن دلیر

قصد کار نشر حاجت نشاید خواستن
وز برای حاجت از ان و وی تخت آراستن
بیع ترکان خطای اندر آن عین خطاست
لیک نو پوشیدن و رای سفر کردن خطاست

السنبله

هرچه از سوی اسد آید سوی سنبله
بوده هامون همی شاید شدن با قافله
نو بپوشید شاید از این بهتر دو کار
خاصه از تعلیم علم عاشیان را کسب کار
خوب باشد بیع ترکان سیم اندام
نیک باشد نیز کوی خاصه علاج و فصد و عقد

المیزان

هرچه بد میزان بود نیکو بود نیکو ز بیم
هم سفر هم عقد هم جوهر خری یا زر و سیم
خاصه پوشیدن لباس نوش کردن جام می
خاصه بوییدن سماع جانفزای چنگ و نی
لیک چون بگذشت از هفده و هجده درج
هر که کاری کرد بیشک دید رنج بی فرج

العقرب

ماه چون در برج عقرب آید نیک باشد یکسره
خوردن دارو و بو کردن طعام غرغره

هم جراحت بست شاید هم معاجین ساختن
هم سوی گرمابه رفتن خصم تیر انداختن
سبلت شاید ریاضت دادن ناخن فکند
لیک بد روی کارها دیگر نباشد سودمند

القوس

ماه چون در قوس آید نیک باشد چار کار
اولین تزویج و علم آخرین فصد و شکار
هر که بیع جوهر حیوان کند گردد خجل
خاصه پوشش نو چه بر قاضی رود رو سا بجل
قرض دادن موسر دن تخم کشتن بد بود
گر کسی مسهل خورد بیشک علو خود نبود

الجدی

ماه چون در جدی شد کار بزرگند ره خور است
خامه پوشیدن خوش است صید کردن خوش است
جادوی را ساحری را با خدا بردن پناه
مبشر خاصه از عطارد گر نظر دارد بماه
نیک باشد مکر را وعقد را و فصد را
نزد بد ارشاهان هم عقد را و فصد را

الدلو

ماه چون در دلو باشد گر بباید جد جهد
از برای کشت کار بستن میثاق عهد

نیک باشد نیک اگر یاری دهد اقبال بخت
بنده هند و خرند هم نشانند درخت
حصنها و قلعها شاید در او کردن بناء
لیک نقل و فصد خون هیچ زن نبود سزا

الحوت

چون قمر در حوت باشد نیک باشد بی شگفت
فصد کردن و ستن با یار ناخن گرفت
در حوت خود نیک باشد نیک اشراف تن
اندر او نیکو بود پوشیدن این چار چیز
هم کلاه هم قباء هم کمر هم پیرهن
آنچه در بر داری تو از جامه بخشید بمن

کتبه و حرره المذنب المشتاق الی عبد الله محسن الخادم نفسه
بسعی و اهتمام جناب اشرف الحاج و العمرتین
زبده دهر و وحید عصره سلمه الله
عمدة المفتخرین و زبدة المتدینین جناب
حاجی محمد نصیر الخوانساری ایده الله تعالی
لما یحب و یرضی و نور الله تعالی شانه قلبه
بمحبة ائمة الابرار صلوات الله علیهم اجمعین

هو الله تعالی شانه العزیز
فی بیان معرفة النجوم و اصطلاحات اهل الحکم
اغاز سخن خلاصه منظوم میرزا انشا شرف الدین البخاری
المعروف بنصر اسمرقندی

بسم الله الرحمن الرحیم

هر که دانا سخن آغاز کند / تا بنام حق ابتداء نکند
ما الکلام تو کرم تدبیره / صانع بی بدل حکیم علیم
آنکه هفت ... بر نهد کاه / کرد پیدا که کس نبود شریار
کرد پیدا دلیل هستی خویش / ونداران هر یکی فرزن از پیش
داد ما را عقل تا بدانستیم / نیز توفیق تا توانستیم

فی نعت النبی صلی الله علیه و آله

و آنکه از مهر نشد دین هدی / آسمان کرد آخر این پیدا

در عدد افلاک

کیست آن اسم احمد را ٥ … و اخترانش اینهمه بادا د ٥
آسمانی ولی بحکم زمین … اختران دلیل رهبر دین
باد بر جان هر یکی ازما … هر زمان بیکران درود و ثنا

سبب نظم کتاب

چون بدیدم که در پیش زمین … هیچ دانش بعد دانش دین
نیست از دانش نجومی به ٥ … کاندر اکنج حکمتی و فره
کردم آغاز مدخل منظوم … یاد کردم درو بسی ز علوم
تا هر آنکس که یاد کرد این … باشد از فاضلان روی زمین

فی الیه نصر

بهر تشریف خویش اول این … کرد از مدحت جمال الدین
بو محامد محمد احمد ٥ … که بقدر است برتر از فرقد
زانکه مایه است آفرین را او … نور دیده است نور دین را او
مهر شمسیر چون رخ شمس هلا … زجمال تو نور نور هلال
تا در او نکوی بخور کرسال … مهر بداست و بقدر هلال
اختر اولیاش میمون باد … زان اعداش نحس و درون باد
از فضولی کنون بپردازم … سوی اطراز نظم مدخل آغازم
اول از هیأت فلک گویم … پس باحکام اختران پویم

در عدد افلاک

آفریننده پری و ملک ٥ … وانکه آن آفرید چرخ فلک
بو یکم ماه بر دوم تیر است … بان ناهید بوسیم مهر است
شمس بر چرخ چارم است مقام … پیچه بر چرخ پنجمین بهرام

در عمل کواکب و برج خوب و سوء کواکب

ششمین چرخ مشتری زان … هفتمین است منزل کیوان
باز هشتم که ثابتان در واست … بر او نهم که جمله در او است

در اعداد کواکب و بروج

عدد چرخها چه شد معلوم … بشنو بعد از این بروج نجوم
حکما بین از این بحکم رصد … اختران اگر فتند عدد
یافتند بیست و هزار … هفت از ایشان کواکب سیار
زحل مشتری پس بهرام … شمس ناهید و تیر و مه شان نام
ثابتان است نام دیگرها … که از ایشان کنند پیکرها
باز کردند اهالی حکمت … هشتمین چرخ را دو شش قسمت
چون تمامی نهاده شد اقسام … برج کردند هر یکی را نام
وانکه از اختران رفتار … صورت انگیختند بهشت چهار
هر یکی زان موافق برجی … دانش این به که از کهر درجی
پس نهادند بشنو این ترتیب … نام برج از صور بدین ترتیب
حمل ثور بعد از ان جوزا … سرطان اسد دیگر عذرا
عقرب قوس زان پس ز میزان … جدی دلو است حوت از پس آن

در خوانهای کواکب

پس خبر بر جمله آنکه برم نام … اختران صاحبان شناس مدام
اولین از بروج تا هشتم … نام این برج زان ذکر کردم
هر دو مریخ را شد بیوت … همچو برجیس را کمان با حوت
زهره را خانه ثور هم میزان … شمس را شیر و ماه را سرطان
تیر را خانه خوشه و جوزا … مریخ را زان جدی دلو سزا

در رقوم بروج

چون بدان علم را نهاد اساس … مرد دانای دل شمار شناس
ز حسابش حمل گرفت هاد … دوم برجها گر از اعداد
ب ز جوزا و جیم از سرطان … چون حمل صفر الف ز ثور نشان
واو ز میزان نهاد عقرب ز … چون اسد دال دان سنبله ه
دلوی با الف بماهی یا د … قوس ح ط نشان جدی نهاد

در رقوم کواکب

رقم اختران بباید هم … چون بدانستی از بروج رقم
بود لشمینکار دان ز دفتر … آخرین حرف نام هر اختر
بو همین کن قیاس بیخ دگر … همچو از شمس سین و ز قمر

در ارقام روزهای ماه

ب دوم روز دان سیم ز ج … الف است اول صد نفوم
آخرش ک ط بود با لام … همچنین تا که میرسد بتمام

در رقوم هفته

دان و انگه الف نشانش ز … تا ز آغاز هفته یکشنبه
همچنین تا رسی شنبه ز … واز دوشنبه علامتی ب

در طبایع بروج

رنج یاران همیشه طبایع دان … برجها را بود طبایع دان
ثور خاکی و هم خوشه نما … حمل است آتشی و شیر کمان
دان خرچنگ چون عقرب ما … طبع جوزا و دلو پله هوا

در طبایع کواکب سعد و نحس

در شرف کواکب

دو نحس خشک تو است … زحل نکو بد شمع ستمراست
سعد تو دان کرم تر روزی … مشتری اکز و استبر و دی
کرم خشک از طبیعتش طلبی … یا ز مریخ نحس و نو وشبی
نحس در اجتماع و سعد نظر … شمس هم گرم خشک نزی تر
تر هسانند باشد و شهره … سعد ماده است تر زهره
سعد ماده شبی و سرد تر است … وانکه نا مش ز اختران قمر است

در شرف کواکب

ثور مه را شرف شناس محل … شرف آفتاب ز حمل ۱۹ درجه
شرف مشتری به سرطان … مر زحل را شرف به میزان
همچو از حوت زهره بدوام ۱۵ درجه … باید از برج تو شرف بهرام ۲۸ درجه
هم چنین آمد این بما ز سلف ۲۷ درجه … تیر از سنبله است بیت شرف ۱۵ درجه
ذنب اندر کمان شرف کبر است … شرف راس خوانه تیر است
دو زیر اوبود هبوط نجوم ۳ درجه … چون شرف گشته مر تو را معلوم ۳ درجه

در هبوط کواکب

دان بر جیس برج هبوط مثل … چون هبوط زحل ببرج حمل
اندر سوم مه را هبوطش دان … جای مریخ چون شود سرطان
هابط برج خوشه تاهید است … یا ز میزان هبوط خورشید است
عقرب آمد منیر اهمه … برج ماهی هبوط تیر آمد
هم هبوط ذنب بجوزا دان … راس هابط چه میشود بکمان

وبال کواکب

بر شما ر بر بین بنور ضمیر … هفتم کوکب از برج یکبر

در فرح کواکب

خانه هفتمین وبال شناس — چون کذشتی تو از هبوط و وبال
علیه معلوم کرد بقیاس — وج هر کوکبی بدین تو بقال
هست اوج زحل ببرج کمان — باز مریخ را ببرج اسد
اوج برجیس را ز میزان دان — اوج باشد اکر شوی بو صد
سوی خورشید چون نکو نکری — اوج رخشنده زهره بد را
زهره اوج با بی ز سرطان — هست جوزا و را دمت اعلام
بوج عقرب چه اوج بنرافنا — ماه را بین هر بوی نظیر افزا

در فرح کواکب

فرح بنر برج طالع دان — وان زنا بنر صنع صانع دان
فرح ماه تا لیث از طالع — دان خورشید نیست جز تاسع
زهره در پنجمین بود بدام — هیجده رخانه ششم بهرام
شاد در یازده است سعد اجل — در دیه بود فرح رسد بو زحل

در بیان شرف کواکب

شرف شمس نوزده برج است — یاد کیران که مایه فرح است
شرف زهره هفت کبر دو بیت — از درج انجه در حساب فواید
شرف بنر بنج دهست — سه برج در شرف عصب است
درجات شاه کیوان — در شرف مشتری از سه هفت مدان
آن بو جیس پانزده است بهار — وان بهرام بیست هشت شمار
سه درج راس را دو شرف — بوزنت را همین رسد بیقف

در بیان افلاک

در بیان فلک بود است ۵ — هست صد و دو دوره هشتاد

در اتصالات کواکب

هر یکی برج از آن دو برج نشست — هر درج از دقیقه تقسیم هست
تا بنر شصت دقیقه شناس — همچنین تا بعاشر است قیاس

در اتصالات کواکب

نظر اختران بکن معلوم — تا بدانی تمام علم نجوم ۵
چون دو کوکب بود ببرج یکی — بلا برج پیش نه ز یکدیکر
دان که هر دو در قران باشد — واین چنین حال یکی این باشد
در یکی ز دیکو ببرج سوم — باشد از نه ببرج یازدهم
دان که شد بس باشد اسفین — شرح تربیع بشنو از پی این
چهارم است دهم نظر کاهش — هم در برج عشر است ایش
ور به پنجم و با نهم نکوند — دان که تثلیث و سنی اثرند
هفتمین خانه ز مقابله دان — اثر شکسته و محایله ران

در احتراق کواکب

هر ستاره که اوفتد با خور — در یکی برج و یکدرج همبر
خلق را جمله اتفاق سوی — کان ستاره در احتراق بود
جز قمر که چون چنین باشد — محترق نه که مجتمع خوانند

ارباب النهار

چون بیکشنبه است نیز خور — وانکه دو شنبه است دور قمر
روز سه شنبه ز بهرام است — انکه مریخ مرو را نامست
چهارشنبه کوفت کوکب تیر — سعد را پنج شنبه آمد تیر
زهره را جمعه پس زحل — را دو شنبه خدای عز و جل

ارباب اللیالی

در نرو مادگی بروج

شب یکشنبه آن تیر آمد ۵ — زانکه قبل فرخش تیر آمد
شب دوشنبه آن برجیس است — واندر قولها چه این است
شب سه شنبه آن زهره شناس — چارشنبه شب زحل بقیاس
پس شب پنجشنبه آن خور است — شب آدینه خود شب قمر است
هر شب شنبه ای نکو نام — نجم مریخ والیست مدام

ارباب ساعات

در ساعات

ساعات اولین روز و شب — آن باشد از آن از آن کوکب
کان شب و روز را بود منسوب — کرده باشد حکیم از حکمت
وان دگر کوکبی که زو است فرو — وهمین ساعت است ساعت او
مرسیم را همین شناس اساس — همچنین کن بجمله هفت قیاس

در نرو مادگی بروج

بشناس از بروج ماده و نر — تا در احکام باشدت رهبر
نر حمل دان ثور ماده شمار — همچنین گیر تا بحوت قیاس

در منقلب و ثابت و ذو جسدین

بر فلک برج منقلب چار است — واندر این باب حکم بسیار است
حمل است اول دگر سرطان — باز میزان و جدی نیک بدان
ثابت آمد بوصف چار دگر — عقرب و دلو گاو و شیر شمر
قوس جوزا و خوشه ماهی — وصف ایشان اگر زمن خواهی
گویم این علم هست بی عیبن — که بود این چهار ذو جسدین

مثلثات آتشی

مثلث آتشی

هر مثلث که طبع دارد نار — شمس از آن رب روز او هموار

در مثلثات بادی و آبی و خاکی

وانکه مشتری است دیگر رب — باز گیر این سخن که هست عجب
بانشب بر خلاف گیر قیاس — روز و شب شان زحل شریک شناس

در مثلثات بادی

مثلثات بادی

وانکه بادیست طبعش از نقط — رب روزش زحل شناس و نیز
برد و شب مقدم آید باز — هر بود مشتری بود انباز

در مثلثات آبی

مثلثات آبی

وانکه طبعش مناسبست باب — زهره در روز هستش ارباب
دیگران بعد زهره آن بهرام — شب بود بر خلاف این اقسام
هستشان روز و شب شریک قمر — وین بدانی شوی بعلم سمر

در مثلثات خاکی

مثلثات خاکی

وان دگر را که طبع او است تراب — زهره و پس قمر شناس ارباب
باز در شب بود پس از زهره — بشنو این نکته است خوش شهره
هستشان روز و شب شریک مدام — آنکه خوانند نام او بهرام

در شرقی و غربی و جنوبی و شمالی

شرقی و غربی
جنوبی و شمالی

شرقی آمد سه ز برج بدان — بره و باز شیر و باز کمان
وانکه شان نام مغربی خوانند — برج جوزا و دلو میزانند
سرطان است و ماهی و عقرب — آنکه دارند از شمال نصب
ثور و با سنبله جدی هم — که فرازند از جنوب علم

اندر احوال خانهای دوازده گانه گوید

طالع آن برج باشد ای مشفق — که بر آینده باشد از مشرق
هرکه زاید بما در آن هنگام — طالعش آن نهند از احکام

در حکمت مصیرها

اولین خانه تن جانست — حکم آن بر حکیم آسان است
دوم از طالعست خانه مال — سیم آمد برادر باش دلال
چارمین خانه ملک ضیعت — زان فرزند پنجم است طرب
ششمین خانه رنج و بنده با ن — هفتمین خانه شد زن بانان
مرگ در هشتم است خوف خطر — در نهم خانه علم و دین سفر
عمل و دولت از دهم جویند — چون حکمت از ده یکی گویند
خانه دوستان امید است — وین بنامین چه خور شید است
چون از این بگذرد بود ده دو — حکم او زان بود سو و عدو

در حد و از مصریان گویند

الحمل
ای صاحب حمل چه مایه جود — بشنو از قول اهل مصر حد
مشتری و اگر مایه فرح — از حمل خوش بدان که شش برج است
شش برج بر زهره را بتر است — هشت یکو از نصیب بتر است
پنج مریخ را از روی عدد — مرزحل را همین رسد از حد

الثور
باز از پی حد زهره چهار — آمد هد بتر شش بشمار
هشت از او بتر حد اهل — هشت و جز پنج هست حد زحل
سه درج بتر حد بهرام آنست — دانا همیشه بدرا مست

الجوزا
بتر راشش برج زجوز احد — هشت برجیس را همین بعدد
زهره را انکه شادی هست — حد از این برج بی گمان پنج است
حد مریخ را از هفت دیگر — از کیوان شش است نیک نکو

السرطان
حد مریخ را بهر جنس — از درج هفت از چنین
باز شش حد زهره و شش بتر — هفت از او حد سعد اکبر

در وجوه کواکب

الاسد
آنچه ماند زبرج حد حمل — باشد ای بر برادر حل مجمل
باز بر جیس را ز برج اسد — و انکه جز شش برج نباشد حد
حد تا هید پنج زان حل — هفت دیگر بما دهم از ل
شش برج بتر راچه بتر آمد — بتر بهرام را چه بتر آمد

السنبله
بتر را حد سنبله هفت — زهره را ده قلم چنین رفته
مشتری را نه فرح آنان است — حد از این برج بی گمان چهار است

المیزان
باز مریخ را بر این بتر — وانچه ماند بود زحل را این
حد هر جی که خوانی — شش برج زان آخر کیوان
بتر را بتر هشت زان هم ازاو — مشتری را یک برج کم از او
پنج دو حد زهره بد زا م — دو دیگر [illegible] هرام

العقرب
باز بهرام از خانه خویش — حد بدان از درج زنیج
حد ناهید را دو ده و شمار — بعد از آن حد بتر زان دو چهار

القوس
چون شود پنج مشتری را حد — شش زحل را رسد روشنی
مشتری را حد کمان ده و [illegible] — پنج مریخ زهره را اگر سعد [illegible]

الجدی
بتر را چار پنج حد زحل — چار ان را اگر خواست چند
بتر از برج حد جدی داری حد — هفت برجیس را همین [illegible]

دلو
زهره را هشت مر زحل را چار — چار مریخ را ز روی شمار
سیر را حد ز دلو دانم هفت — زهره از روی نیک برج [illegible]

الحوت
سعد را هفت گو غم آهنگ است — قسم مریخ چون زحل پنج
دو شش از حوت حد مر [illegible] — حد برجیس زان که او [illegible]
سه درج حد [illegible] — باز بهرام را نه آمد [illegible]

دو دیگر بضبطه زحل است — کرده‌اند داوران او خلل است

در وجوه کواکب

چه هفتی بروج شد معلوم — یاد گیر از بره وجوه نجوم
زانکه هر برج را که شد تقسیم — به سه اقسام کرد مرد حکیم
ده درج هر یکی از آن اقسام — پس بحکمت وجوه کرده‌ش نام

زاین وجوه ار که اختران — **الحمل** — من چه یک یک بیان کنم تفسیر
وجه مریخ از حمل شد یار — وان ز خورشید شد هم چنین پندار
بعد از آن چو گذشت ز خور شد — **ثور** — برج کرده تمام از ناهید
باز در ثور تیر و پس ماه است — هر یک را اصل بخش همراه است
وجه برجیس بد و کیوان — **جوزا** — با بهرام و بعد از او خور دان
زهره در اول آمد از سرطان — **سرطان** — بعد از آن تیر با مه ماه بدان
هست در وی خود از احکام — **اسد** — زحل مشتری و پس بهرام
شمس را برج خویش آمد — **سنبله** — بعد از آن زهره باز تیر آمد
بهر وجه کرد از میزان — **میزان** — مشتری بعد از آن پس از کیوان
پور بهرام کند که عقرب — **عقرب** — آید چون کنی وجود طلب
پس مریخ باز خورشید است — آخر برج وجه ناهید است
تیر اول بود ز برج کمان — **قوس** — پس قمر آید دیگر کیوان
اول جدی سعد اکبر دان — **جدی** — باز مریخ و بعد از آن خور دان
باز در دلو هم کند نگاه — **دلو** — زهره باشد پس و عطارد ماه
زحل مشتری و پس بهرام — **حوت** — حوت را زان که شد وجوه تمام

در مثال فرس

چون به پیش تو من مثال ماه — بر شمارم حساب دار نگاه
ظاهر از شرق چون شود سرطان — باشد از بعد و طلوع بطین
پس ثریا و بعد از آن دبران — هقعه و هنعه اند ز پس آن
پس ذراع است و نثره و طرفه — جبهه زبره دان دگر صرفه
باز عوا که خواندش سماک — پارسی گوی غفر بعد سماک
وز زبانا چه بگذری اکلیل — وبه این قول ثبت کن قلب
ور کنی بعد قلب شوله نگاه — از نعایم به بلده یابی راه
از پس بلده جا سعد آید — که به تفصیل تشمری شاید
اولین ذابح دویم بلعث — اخبیه هر سعود را بعث
باز فرغ مقدم و ربخا — چون گذشتی مؤخر است و رشا

اختیارات البروج خاصه بکندن و پوشیدن

چون بود در بروج ثابت ماه — خاصه پوشیدن اختیار بخواه
بلکه در برج منقلب باید — ور به زهره نظر کند شاید
باید به روز نو پوشیده — هم بدین اختیار کوشیده

در شرکت و تزویج کردن

ور کنی رای شرکت و تزویج — رو بتقویم دیگر بازیج
ماه باید به برج ذوجسدین — یافته نور سعد از سعدین

در حمام رفتن

ور کنی رای رفتن حمام — ماه باید به خانه بهرام
ور نه در برج مشتری باید — هم به سرطان هم اسد شاید
لیک باید به برج آبی به — جز از این اختیار هیچ مبه

در سواری کردن

ور تو را اسب تا سوار شوی ... چون طلبکار اختیار شوی
اول از برج منقلب مجوی ... پس بمریخ منظر او بپوی
نیک دان گو بدوستی است نظر ... ور خود از مشتری بود بهتر

در ابتدای کتابت

ابتدای کتابت از هر باب ... چون کنی اختیار هست صواب
ماه در برج منقلب باید ... ور عطارد نظر کند شاید
ور کنی نامه سوی خصم شاه ... ناظرش آفتاب باید ماه
ور فرستی بسوی سپهسالار ... سوی مریخ بایدت دیدار
ور فرستی بنزد دانشمند ... ناظرش جز بمشتری مپسند
ور فرستی بخواجه دهقان ... نیک باشد نظر سوی کیوان
ور فرستی همی بنزد دبیر ... نظر نیک بایدش سوی تیر
ور فرستی بزنان نیکو ... تا نباشد بغیر زهره نظر او
وین نظرها بباید انکه بی تلبیس ... جمله تثلیث باید و تسدیس
ور نخواهی که کار دید تصحیح ... از مقابل حذر کن و تربیع

در اختیار بنا نهادن

اختیار بنا بوقت خواه ... که بود در بروج ثابت ماه
هم بسوی ستاره نظرش ... که بود برج خاکی مقرش

در ضیاع خریدن

ور ضیاعی خرید آمد رای ... برج خاکی طالع تو را جای
نظر او بکوکبی مسعود ... تا سعادت در او بود موجود

ور بکیوان بود نظر بخرش ... نیک باید بدوستی نظرش

در درخت نشاندن

ور درختی نشانی اندر باغ ... تا نماید تو را همه چو چراغ
ماه باید ببرج ثابت در ... کوکبی سعد را نماید نظر
ور فتد رای تو زراعت را ... نیکوی اختیار ساعت را
بطلب ماه را بخانه خاک ... ور بشرطا بود نباشد باک

فرزند بکتاب دادن

ور بتعلیم میبری فرزند ... اندرین اختیار بد مپسند
جای مه در بروج بادی جوی ... ور بیابی بقوس و سنبله روی
بعطارد بدوستی نگران ... مهر وان از نحوس کرده کران

داروی مسهل خوردن

خوردن دارو از تو را باید ... اختیار نکو کنی شاید
ماه را نیک باشد و آبی ... اندر اندام بخانه آبی
نظرش سوی زهره باید و ام ... ور نظر باشدش سوی بهرام
چون نظر دوستی بود شرایط ... دور دار از مقابلت کیوان

در بنده خریدن

ور همی بنده خری بنگر ... تا که در برج بادیست قمر
ور بیاری بقوس باخوش ... لکن از او دلی و سعد از خویش

در فصد و حجامت کردن

ور کنی فصد یا حجامت را ... آتشی برج به قمر را جای
ناظرش سعد از نحوس نیک ... لیک با اینهمه نباشد باک

گر کند سوی او در این هنگام   نظر از راه دوستی بهرام

در سفر کردن

ور کنی نیز اختیار سفر   ماه در برج منقلب بهتر
نیک باشد بروج خاکی نیز   لیک از سعد و نحس کن تمییز
نیز از نحس طالع دوم و شش   پاک باید نهم هفتم هشتم

در شهر رفتن

ور بشهر اندرون شوی از ره   باید اندر بروج ثابت ماه
طالع وقت باد و هم مسعود   تا بود جمله کار تو محمود

در طلب حاجت کردن

بکسی گر تو حاجتی داری   کار زو خواهیش که بر آید
باید او مه گرفته باشد نیز   برج ثابت و گر نه و جستک
از نحوست ولیک باید دور   در سعادت گرفته کار تو نور

در عهد بستن

ور کنی نیز با کسی عهدی   اندر این کار بایدت جهدی
تا بود در بروج ثابت ماه   فارغ از نحس خالی از اکراه

در ستور خریدن

مکن ار چون خری ستور اختر   ماه در ثور خواه یا در اسد
گر نباشی به برج ذو جسدین   نظر سعد داده او را زین

در شکار رفتن

ور بمانده ایست تا شکار شوی   کوش تا ساعت اختیار شوی
تا بود قوس جای ماه منیر   تا یکی خانه از دو خانه تیر

ذکر اینجا نیابی اندر حوت   نگذری هیچ از این چهار بیوت

در دلالت کواکب بر هر نوعی

مر زحل را دلیل آن همواره   بر دهاقین بر ضیاع و عقار
همچنین بر سواد پیرانست   مشتری نیز بر وزیرانست
نیز بر قاضی و ائمه دین   بر کبودی اهل صف همین
بر سپاهی دلیل بهرامست   رنگ سرخی و خون ور اکرام
بر سلاطین شد آفتاب دلیل   رنگ زردی و مهتران جلیل
بر زنان هست کوکب ناهید   رهبر و هم برنگهای سفید
تیر بر جمله رنگهاست دلیل   بر دبیران خواجگان اصیل
نیز بر کودکان و بر کتاب   شد دلیل او و بر رنگ گونه آب
ماه بر منهیان دلیل آید   رنگ سبزی از او بیفزاید

اتصالات کواکب نیز با قطب

با خور ار باشد اجتماع قمر   باشد آغاز کارها بخطر
طلب حاجت و بجای قصد   نه بود گو بدین بنا ری قصد
بنت وار ز حرب و از کمین کردن   باک از خواسته دفین کردن
ور ببیند بیشان قمر نظر   هرچه خواهی بکن که نیست خطر
عرضه کردن بشاه حاجتهای   طلب مال و ابتدای جای ۵
باز توزیع به سپاست را   نیز نیکو بود عمارت را
لیک آغاز کارهای دگر   اندر این وقت به شناس خطر
ور به شاهنشان نظر باید   نیک شاه خوب تر باشد
ور با سنت طلبی کنی شاید   از نظر جاه تو بیفزاید

در فتح الباب

نظر هر دو کوکبی با هم — که بود خوانندشان برابر هم
آنکه عقلش نظر صواب کند — نام این شکل فتح باب کند
وقت سرما و بارش باشد — دل دانا بوی زعم باشد

در افزونی خنکی هوا

ور کند مه بآفتاب نظر — ور بمریخ ننگرد هنر
با بمریخ سعد تر ننگرد — تا اثر این بدی بجور نگرد
وانکه وقت شکستن بهر طالع — وین نظرها دلیل هر کوماند

در ختم کتاب

هر که او این تمام بر خواند — چون بتقویم ننگرد داند
وانکه مکتوب باشد اندر وی — مشکلش جمله حل شود بر وی
لیک باید که اعتقادش از این — چون بداند نکو نداند دین
که نداند شناخت رد و سرا — هیچکس علم غیب غیر خدا
باد از ما درود بر همه تر — هم بر اصحاب اهل و یکسر

طول سال شمسی و قمری

سال شمسی که سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت است و سال
قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه است
شرح فتح الباب هر دو مریخ خانهها برابر و مقابل یکدیگرند
هر اتصالی که ایشان را با هم دیگر افتد از تسدیس و تثلیث و تربیع
و مقابله و مقارنه آنرا فتح الباب گویند دلیل تغیر هوا و بارندگی
باشد عطارد و مشتری را همین بود و آفتاب و زحل را همین بود تا

فتح الباب ربیعی

آفتاب و زحل را در زمستان دلیل برف و بارندگی باشد و هبوب
بادها سخت و در تابستان دلیل بر گرما باشد و هر وقت که قمر
و آفتاب را با مریخ و مشتری اتصالی باشد دلیل آفتاب بود و عطارد
نیز هر اتصالی که با مریخ و مشتری بود یا با آفتاب دلیل افزونی خنکی
هوا باشد و در برج آبی تغیر هوا بود دیگر **فتح الباب قمری**
و اینچنان باشد که قمر از کوکبی باز گردد و بکوکبی باز پیوندد که
خوانها را این کوکب برابر یکدیگر بود آنرا فتح الباب قمری گویند
چنانکه از عطارد باز گردد و بمشتری بپیوندد و از مشتری باز گردد
و بعطارد بپیوندد و از مریخ بزهره و از زهره بمریخ و از زحل بآفتاب
و از آفتاب بزحل اینها فتح الباب گویند چون آفتاب در برجی باشد
و او در هفتم آن برج باشد این اتصال را مقابله خوانند و بروجه
اصطلاح استقبال نیز گویند مثلاً چنانکه آفتاب از برج حمل
ده درجه قطع کرده باشد این را استقبال گویند و استقبال ماه
همیشه در برج هفتم در هفتم آن برج باشد که آفتاب در آن برج
بود و این استقبال از شب سیزدهم ماه عربی تا پانزدهم او بود چنانکه
هر چهار سال شمسی یکروز زیاده میشود چنانکه هر صد و بیست
سال یکماه زیاده گردد چنانکه پنجاه و هشت سال دیگر باول فروردین
ماه قدیم روز جمعه آفتاب در برج حمل رود و بدانکه مراد ماه کبیسه
بها باشد برج باشد که آفتاب سی یکروز باشد و برج باشد که
سی روز او را باشد و برج باشد که آفتاب سی و روز در او
باشد و برج باشد که بیست و نه روز در او باشد اول حمل تا آخر

در بودن آفتاب در هر برجی

حوت شمس است و بدین حساب روز شش ساعت از دوازده
ماه و بروج فی کون الشمس فی کل البروج حوت بجوزا سه
دو سی یکبیت حمل ثور و سرطان دلو میزان حوت
عقرب سه بیت قوس و هم یکم بیش طلوع برج و
ساعاتش مفصل کوهم و مجمل هبا الی
البیّ زجی سطب جبلہ وزنک هو بل هزان
و سنبله دو ساعت و سی دقیقه عقرب و اسد دو ساعت بیست
دقیقه قوس و سرطان دو ساعت و بیست دقیقه حمل و حوت یکساعت
و بیست دقیقه ثور و دلو یکساعت و سی دقیقه جوزا و جدی دو ساعت
ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ هزار و ماه قدیم
سال شمسی است و از ماه عربی سال قمری است در بروج و قرانات
هر چه اندر عالم سفلی افتد از کون و فساد از اثر قرانات بود که دو
کوکب علوی را یعنی زحل و مشتری را از مقارنه با وجهی یکدیگر
پدید آید و آن قران ایشان اثر خیر و یا شر بظهور آید پس هرگاه
که این دو کوکب با یکدیگر آیند بهبینند تا کدام قوی تر بود و آنکه
که در خانه یا شرف یا در وتد طالع یا در اوج و مستقیم باشد
یا در مثلثه یا در حد و وجه خود بود و غلبه کدام کوکب را دید
اگر زحل قوی تر باشد شر و فتنه پدید آید و اگر مشتری قوی تر
بود خیر و خوبی پدید آید و نیز مزاج کنند فعلها انکه مستعد
بود و بوقت مزاج کردن کوکبان از سعد و نحس سعادت و نحوست
پدید آید اما مقارنه این دو کوکب بود سه وجه است یکی مقارنه

در فتح الباب

که در اول حمل افتد در مدت نهصد و شصت سال و این را قران الاکبر
گویند و این قران دلیل کند بر انتقال ملتها و دینها و نقل ملک
و ملت از طایفه بطایفه دیگر و مقارنه دوم زحل و مشتری بود
اول مثلثه از این چهار مثلثات آتشی و ارضی و هوائی و مائی
و این قران در مدت دویست و چهل سال اتفاق افتد و این را قران
الاوسط گویند و این قران دلیل کند بر گردیدن دولتها و مذهبها
و مثال این قران چنان بود که مشتری و زحل در برج آتشی قران
کنند دوازده بار در مدت دویست و چهل سال و بعد از آن
رسیدن زحل و مشتری بمثلثه خاکی باشد و در این مثلثه دوازده
بار قران کنند در مدت دویست و چهل سال و بار دیگر از زحل
و مشتری در مثلثه هوائی باشد دوازده بار قران کنند در مدت
دویست و چهل سال و باز از این مثلثه انتقال کند بمثلثه آبی و آنجا
نیز قران کنند دوازده بار قران کنند در مدت دویست و چهل سال
و چون از این مثلثها تمام شود مدت نهصد و شصت سال شده
باشد پس بار دیگر قران با اول حمل رسد بمثلثه آتشی و اما قران
سیم آن باشد که زحل و مشتری بیکدیگر رسند اند هر بیست سال
و یا بیست و یکسال یا نوزده سال و این را قران الاصغر گویند
و این دلیل باشد بر گرانی یا ارزانی نرخها و پدید آمدن خوارج و
ظلم و یا عدل و از این نوع در بعضی جایگاه و بعضی مردم خاص
باشد و یکی دیگر قران زحل و مریخ است که در مدت سی سال
در برج سرطان اتفاق افتد و این قران رابع باشد و این سخت و بد

حال باشد فتح الباب گویند اتصال زهره و کوکب با یکدیگر که خانهای
ایشان در مقابل یکدیگر باشد و چون اتصال زهره و مشتری و
مریخ با اتصال عطارد و مشتری با قمر و زحل با شمس و زحل پس اگر
بهار باشد دلیل باران باشد و باد و اگر تابستان باشد دلیل گرما
باشد و اگر زمستان باشد دلیل برف و سرما باشد و نظر مریخ
و مشتری با نظر ایشان با آفتاب دلیل خشکی و گرمی باشد و نظر زهره
و زحل با قمر با هم یکدیگر دلیل بارندگی بود و مریخ در برجهای آتشی
کمی آب و باران بود و برجهای آبی دلیل تغیر و ابر و تاریکی هوا بود
نقل کواکب از برجی به برجی اگر مریخ در برج آتشی باشد و احتراق
عطارد دلیل باران بود والله اعلم و قران رابع که زحل و مریخ
را در برج سرطان واقع آید سخت بد باشد برای آنکه هر دو نحس
و بدحال‌اند برای آنکه سرطان وبال زحل است و هبوط مریخ
تا بیرون آن باشد که شر و بلاء و حرب پدید آید و قتال ظاهر شود
و بزرگان و مالداران فرو روند و پیران فوت کنند پس اگر کواکب
سعد به حال قران در طالع قران غالب باشند شر را کمتر گردانند
و در قران علویین زحل الاول گویند و مشتری را سهم الثانی گویند
و چون قران کواکب واقع شود و خواهد که بداند احوال عالم را
بر این موجب بر طالع قران نگاه کنند تا بدانند که چون طالع سال
طالع قران گویند و آن برج را که قران در وی بوده باشد
موضع قران گویند پس چون غلبه سعد دارد بر طالع قران و
جایگاه قران و مشتری مستعلی بود اندر آن عدل و فراخی پدید

آید

آید و چون که غلبه نحس را در جور و ظلم و خشم پدید آید و چون
مریخ غلبه دارد کشتن و خون ریختن و سوختن و غلبه دزدان
و کردن را امکان لشکرها بود و چون غلبه شمس دارد بر طالع قران
قوی بود و کار ملوکان و سلطانی و شریفان و بزرگان نیک
بود و چون غلبه زهره دارد نیک بود کار زنان و خواجه سرایان
و مطربان و بازیگران و چون غلبه عطارد دارد نیک بود کار
دبیران و بازرگانان و بزرگانی که مال‌الدار باشند و چون قمر غلبه
دارد نیک بود کار رعیت و خادمان و چون کواکب را با یکدیگر
دارند پادشاه عادل و با شفقت پدید آید و اگر زحل و مشتری
با شمس نظر دارند پادشاهی سخت دل و نافرمان و ظالم پدید آید
و بر مردم رحمت نکند و چون زهره و مریخ با هم امتزاج کنند زنا
و فجور پدید آید و چون مریخ و عطارد با هم امتزاج کنند غارت
و دزدی و زنان را قوت پدید آید و نگاه کن بطالع قران و موضع
قران اگر قران در مثلثه ناری باشد که ما اثر آن قران در مشرق
باشد قوت اهل مشرق بود و اگر در مثلثه ارضی بود اثر قران
و قوت اهل قبله بود و اگر در مثلثه هوائی بود اثر قران و قوت
اهل مغرب بود و اگر در مثلثه آبی بود اثر قران و قوت در مردم
شمال بود و طلب کن کوکبی را که در حال قران غالب است پس بدان
حالی و حکم کن که آن طایفه که بدان کوکب تعلق دارند غالب‌اند فصل
در مقدار سیر ستارگان بدانکه آفتاب دوازده برج در مدت یکسال
تمام کند در هر برجی یکماه سفر باشد قمر دوری در بیست و هفت

سه شبانروز و ثلث روز تمام کند برجی را در دو روز و زیاده و کمتر
قطع کند زحل دوری سی سال تمام کند و برجی را در دو سال و نیم
قطع کند و در هر دوازده ماه پنج ماه و نیم راجع باشد و مشتری
دوری دوازده سال تمام کند و برجی را در یکسال قطع کند و در
هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد و مریخ دوری در دو سال
الی یکماه نیم تمام کند و برجی را چون مستقیم و سریع باشد در چهل
پنج روز تمام کند و در هر سالی یکماه نیم دو ماه نیم راجع باشد و
زهره دوری در هشت سالی تمام کند و برجی را چون سریع و مستقیم
رود در بیست و هفت روز تمام کند و در هر یک سال و هفت ماه نیم
چهل پنج روز راجع شود و عطارد دوری و هم در یکسال تمام کند و برجی
را چون سریع و مستقیم باشد در شانزده روز تمام کند و در
هر سه ماه بیست و شش و در بیست و دو روز راجع باشد راس و ذنب دوری
در مدت نوزده سال تمام کند و برجی را در یکسال و هفت ماه تمام کند
اما کواکب ثابت دوری در بیست چهار هزار سال قطع کنند و برجی را
در دو هزار سال قطع کنند و یک درجه را در مدت شصت سال قطع کنند
و بدانکه از انجا که آفتاب برمی‌آید تا انجا که فرو میشود دو هزار و دویست
فرسنگ است و زمین را سوراخ کنند تا آخر یکهزار و سیصد فرسنگ
است و تمامی زمین هفتاد دو هزار فرسنگ است و بیست و چهار
هزار فرسنگ خشکی است جمعاً نود و شش هزار فرسنگ است در
مقابله قمر با شمس مثل اینکه آفتاب در برجی باشد و ماه در هفتم آن
برج باشد انرا مقابله گویند و در تثلیث قمر با شمس مثلاً آفتاب

در برجی باشد و ماه در پنجم آن برج باشد انرا تثلیث گویند و در تسدیس
قمر با شمس مثلاً آفتاب در برجی باشد و ماه در سوم آن برج باشد
این را تسدیس گویند و در تربیع قمر با شمس این چنین باشد مثلاً
آفتاب که در برجی باشد و ماه در هفتم آن برج باشد انرا تربیع گویند و عظم
ستارگان بدانکه بزرگترین اجرام در فلک آفتاب است و او صد و
شصت و شش بار و ربعی و ثمن مثل جرم زمین است و زحل هشتاد و یکبار
و خمس و سدس مثل جرم زمین و مشتری هشتاد و چهار ربعی و ثمنی مثل
جرم زمین است و زمین سی و چهار بار و ثلثان مثل جرم زهره است و زمین
بیست و هزار بار مثل جرم عطارد است زمین سی و نه بار و ربع مثل
جرم قمر است والله اعلم حساب هندسه

جلش	بکر	ابقغ
٣ ٣٠ ٣٠٠	٢ ٢٠ ٢٠٠	١ ١٠ ١٠٠ ١٠٠٠

طصظ	حفض	زعد	وسخ	هنث	دمت
٩ ٩٠ ٩٠٠	٨ ٨٠ ٨٠٠	٧ ٧٠ ٧٠٠	٦ ٦٠ ٦٠٠	٥ ٥٠ ٥٠٠	٤ ٤٠ ٤٠٠

کتبه و حرره المذنب الاثم الفقیر الی ربه
البارئ ابن عبدالله محمد قمشه‌ای ١٣٠٥

که با ایشان بر صحیح

۳ شک دو و سه و چهار بعد سجده بنا بر چهار

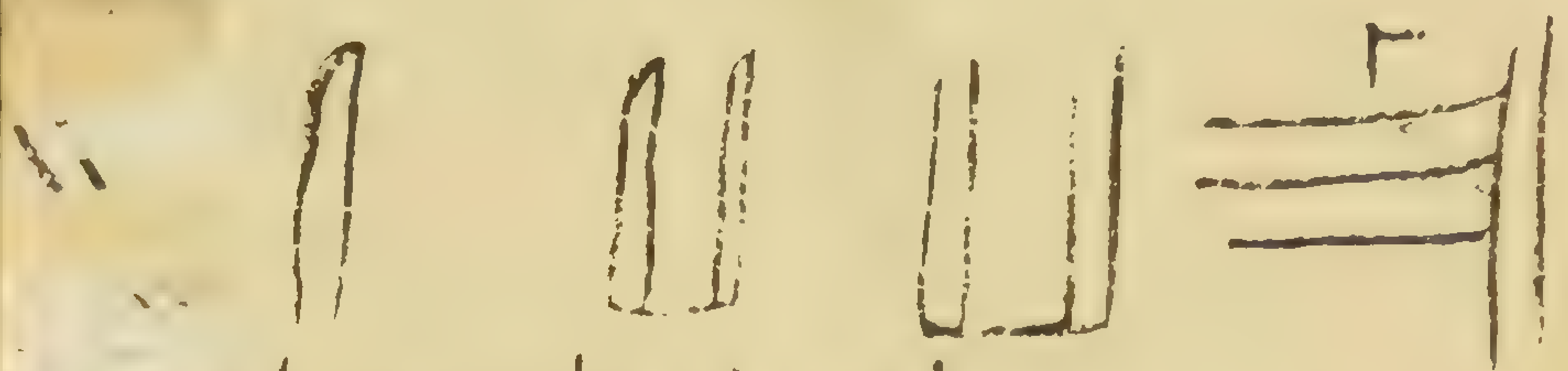

شک چهار و پنج بعد از سجده بنا بر چهار کند

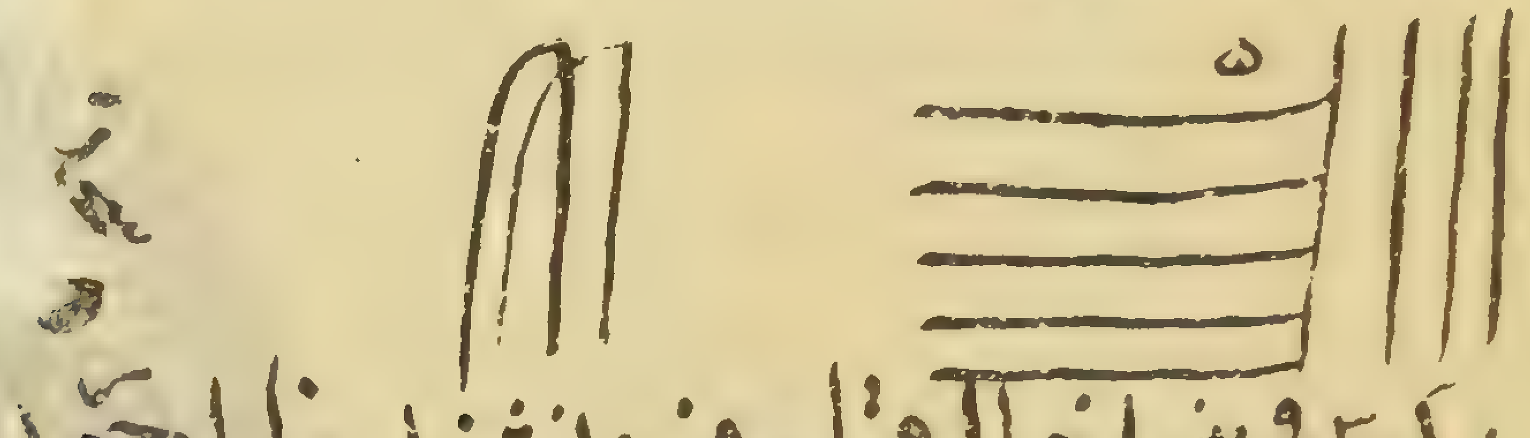

شک سه و پنج از حال قیام فرو نشیند بنا بر چهار الا

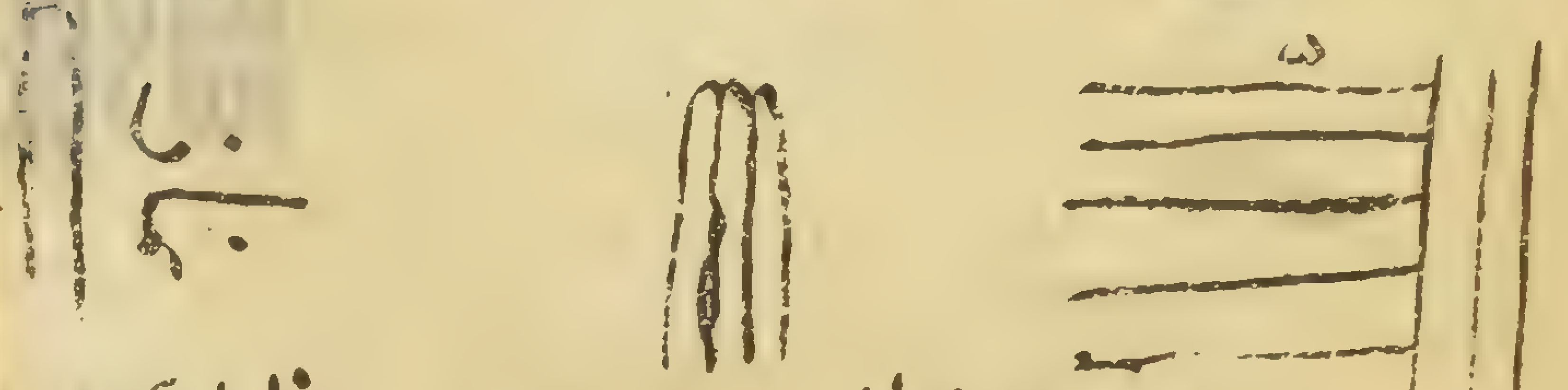

شک پنج و شش از حال قیام فرو نشیند بنا بر چهار

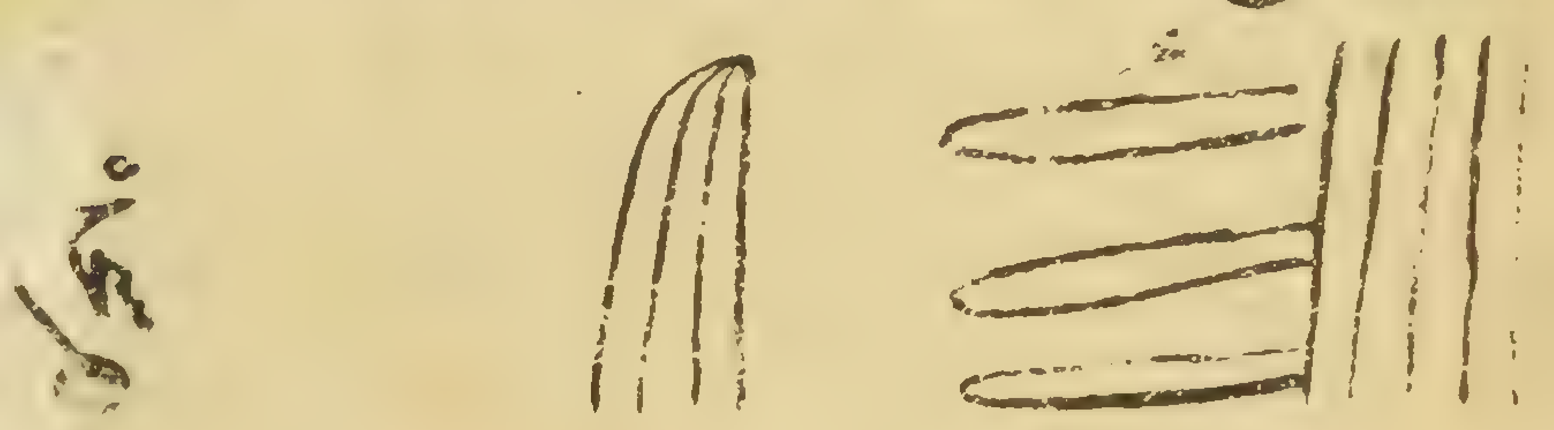

اما از جهت قیامهای بیجا وجوباً وجهه ک

و زیادی احتیاطاً سجده سهو کنند

عشق روح

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد احدی را سزاوار است که ریاحین بدن را
باب روان پرورده و حسن را مظهر عشق و عشق را زیور
حسن کرده و درود بیحد بر او و آل اوست که علم
عقل را پیرایه است و عقل او علم را سرمایه
بعد معتکف زاویه عجز و انکسار فضولی خاکسار
از محرکان سلاسل حکایت و مؤسسان بنای
روایت چنین نقل دارد و به قلم می آورد که پاک

نهادی

نهادی بود روح نام و در فضیلت تمام مولدش
عالم جبروت و منزلش فضای لاهوت روزی
بسرش هوای سفر افتاد و قدم بعالم ناسوت نهاد
دیاری دید بدن نامش و عبارت از هفت کشور هفت
اندامش مالکان آن مملکت خرم چهار برادر شریک با هم
اول خون دویم صفرا سیم بلغم چهارم سودا
در مخالفت بدیع الاشتراک و در موافقت عدیم
الانفکاک در توده بارکان چهارگوهر و در تناقض با اضداد
مشهور مخالطه ایشان وجود را سبب و بسبب این اختلاط
لقب و باهتمام انچهار کاردان چهار جوی در آن ملک
از فواید شان عالمی معمور تلخ و ترش و شیرین و
شور انچهار خاصیت پیوسته و رطوبت و حرارت

و برودت تصرف اظهار طبع خوب بدخری مزاج
منسوب روح را دیار بدن پسند افتاد و دل بر
الفت مزاج نهاد بعد از تزوج آن دو سعادت
مند فرزندی شد صحت نام بلطافت نادرهٔ ایام
روح بوجود صحت خوشدل و با او بسیار مایل شد
پس موافقت مزاج و صحت روح صاحب دولت
مملکت بدن گردید و سه شهر معتبر دید اول گذر
بقعهٔ دماغ انداخت و آنرا بقدوم سعادت لزوم
مشرف ساخت بقعهٔ دید از معایب دور و در
محلهٔ او ده مزدور همه مترصد اجرای احکام و
همه منتظر انجام مهام سامعه منهی صفات مقرر باستماع
اقوال و اصوات باصره روشن موکل تشخیص

اشکال

اشکال و الوان شامه شمایم دوست که ادراک
شمایم مخصوص اوست ذائقه ذوق پرورست
که بهر ذوق در او درک است لامسه نیک نام
مدرک کیفیت اجسام حس مشترک که صور اول
باو عرضه شود و از پیش او بنظر خیال رود خیال که
هرچه حس مشترک قبول او افتد جهت محافظت
بر باید متصرفه که هرچه حس مشترک بخیال سپارد
او حکایتی در وقوع و محال او بگذارد وهم که
تمیز نفع و ضرر دهند و فرقی میان مخالفت
و موافقت نهد حافظه که هرچه وهم درک کرده
تمیز سازد و بخزانهٔ حفظ اندازد چون روح نظاره
قلعهٔ دماغ کرد کارکنان آنرا استمالت داد و در غیبت

فرود بشهر جگر گذار کرد شهری دید بغایت دل
پسند بهشت در فضای آن دیار بهشت خدمت صاحب
اختیار غاذیه که غذا بهمه اشخاص رساند و بر شخصی
از و بدل ما یتحلل ستاند نامیه که عمارت ملک را
زیاد کند و طبیعت در تکمیل صورت باو اعتماد
کند مولده که مولد احداث ملک از و بوده
و سعی در مبادی حال تعمیر ملک او نموده مصوره
که طرح اوضاع ملک او کشیده و هر صورت
دلکش از و زینت ظهور دیده جاذبه که هرچه ملک را
باید طبیعت باو فرماید ماسکه که چون جاذبه چیزی را
در معرض فوت نگذارد هاضمه که هرچه در ماسکه نا
بطبع آن نشستی بد دافعه که صاف هرچه بگیرد و اصل

شود در او باهتمام زایل شود چون روح ملک جگر را
گاهی گشت از آنجا بشهر دل گذشت دلرا شهری
دید پر زیور و از همه شهرها بزرگتر شش کس در او
منزل ساخته و طرح اقامت انداخته امید که طالب را
بمنزل رساند و خوف که از دام هلاکت رهاند محبت
که محرک سلسله الفت و عداوت که مظهر آثار
غیرت فرح که منشأ نشاط و سرور است غم
که معذب جبلت و غرور روح را شهر دل مرغوب
افتاد و از همه شهرها شش کس او دل نهاد و مقر
سلطنت خود ساخت و باز دیاد عمارت و رفع
فساد آن همت داشت امید و محبت و فرح را که اهل صفا
بودند بصحبت خود خواند و بعداوت و خوف و غم

که محض جفا بودند صحبت از شهر دل بر انداخته مفسد
روزگار با دلهای کینه دار آواره جهان شدند
واز ملک روان گردیدند چون روح در شهر دل
خوشحال گردید اسباب عشرة وکامرانی
مهیا دید روزی طرح مجلس انداخت و اصل
مندان ملک را حاضر ساخت سودا بجامه مشکین
خود را آراست و خون بکسوت گلگون تن را آراست
بلغم بسفید پوشی کوشیده صفرا خلعت زرد پوشیده
هر یک بدین امور ساختند و دماغ مجلس را
ببوی بنفشه و سوسن و نسرین و نرگس معطر ساختند
هر کدام را در حوالی دل مجلسی معین گشت و آن منزل
برنگ و بوی ایشان مزین سودا در سپرز قرار

یافت و صفرا به پیراهن زهره شتافت خون
در جگر منزل ساخت بلغم در شش طرح اقامت انداخت
چون بهر کس نشاء از مآکل و مشارب رسید نتیجه
افراط اخلاط بسر حد طغیان کشید سودا گفت
عقد پیوند جواهر خیالم و مدرک جمیع افعال صفرا
گفت تو جنون انگیزی دیر نشین و زود خیزی
منم که سایر مقامانم و بدرقه لشکر حیات خون گفت
تو تلخکام بدمزاجی سریع الحلول بطئ العلاج
منم که واسطه زندگانیم و بنای وجود در الحقیقت با منم
بلغم گفت احتیاج تو بمن روشنست وجودی
که تراست از من است روح از کثرت مجادله
و اختلاف آن گروه و کثرت لاف انبوه پریشان

گشت واز اخلاط ایشان پشیمان زبان
طعنه گشاد و داد اهانت داد که از شما چه آید
واز بازار شما چه کار گشاید همه را باید ادب
و مخاطب بخطاب غضب کرد آنها نیز در مجادله
بسته بود در گوشه خموشی نشسته منتظر که اگر فرصت
یابند سر از متابعت روح بتابند آنهمه مفسد
عالم عداوت و خوف و غم که ساکنان
شهر دل بودند بحکم روح ترک وطن نموده راه
سرگشتگی بسپردند و بهر کس شکایت می بردند
روزی بهم نشستند و بشکستن شکوه صحبت که
واسطه الفت بود عهد بستند عداوت را
قبیله بود بسیار سران قبیله کذب و کین و حسد

و خوف را طایفه بود بیشمار بزرگان طایفه حیرت
و دهشت و اضطرار عشرا توابعی بود دیگران
مقدمان توابع محنت و حسرت و حرمان همه
جا کس فرستادند و همه را از این واقعه خبر دادند
در مجالی که خواب غفلت دیده روح را بسته
و رشته تدارک گسسته بود سپاه برداشتند
بعزم شهر دل راه برداشتند بدر شهر دل رسیدند
و نعره دلاوری کشیدند چون اخلاط را با روح
سوء المزاجی بود هیچکدام معاودتی ننمودند و
آن واقعه را غیر واقع انگاشتند و علت
بطبیعت گذاشتند روح در شهر دل بیت و توکل
کرده در حصار نشست چون نشاط بر آمد و دیار

روح بتصرف غم آمد یاران روح در تدبیر کشود
واندیشهٔ تدارک نمودند فرح گفت من با حسن
نامی سابقه دارم اگر فرمائی بمعاونت پیام
محبت گفت مرا آشنائیت عشق تام و در هر
هنری تمام اگر با حضارش رخصت رود باشد
که از غم برهی امید گفت مرا با عقل نامی طریقه یاریست
و حالا محل مددکاری اگر فرمائی فرمان برم و
او را با سپاه بیاورم روح با صحت تنها کفایت
نموده قلعهٔ دل را تنهائی در گشودند ناچار با نسیم تن او
و بحسن و عشق و عقل فرستادند اول فرح خود را
بحسن رساند و نامهٔ مظلومی برخواند حسن از روی
غرور چون زلف خود برآشفت و در جواب او

لب جان پرور کشود و چنین گفت ای از خود
بیخبر نه از خیر واقف و نه از شر کسی که از عشق بری
و از عقل عاریست نداند چگونه با عشق باید که قدر دانند
یا عقل که ضبط من تواند چون حسن فرح را
چاره ساز نگشت از شرمندگی بخدمت روح
بازگشته بعد از آن محبت بعشق رسید و پیام
رسانید و مدد طلبید عشق از روی استغنا زبان
گشاد و این پیام را جوابی داد که روح فریفتهٔ
دنیاست از عشق بیخبر و از حسن بی پرواست من
بجای چنان نمی آیم جائیکه حسن است من آنجایم
محبت نیز کاری نکرد و از شرمساری بجانب
روح بازگشت بعد از آن امید خود با صحبت

عقل رسانیده خود را مشرّف ساخت و بدینگونه
طرح انداخت که روح را قضیهٔ دشوار در پیش
است و از بیهودی دلتنگیش از تو طالب
مدد است و مدد او بجای خود امید که بحران
برنگردد و جمعیت او پریشان نشود چون رقت
بسیار کرد عقل را رقت او کارگر شد از اخلاق
نیکو هر که تابع او بود همه را حاضر نمود
شبیخون بشهر دل رسانیده دگرفتاران شهر را
از چنگ دام غم برهانید چون لشکر عقل سپاه
غم را شکست غم و خوف را بجز هشتند و بشدند عداوت
از گوشهٔ گریخت و فتنهٔ دیگر انگیخت بی باکی بود
که مرض لقب داشت بی سبب با همه غضب داشت

عداوت

عداوت خود را با او آشنا کرده و شمهٔ از درد
دل ادا کرد مرض گفت تو هیچ باک مدار و خود
بمن بسپار که عنقریب حیله می انگیزم و خون روح
و آبروی صحت میریزم همانا از افواه شنیده
بود که از روح اماثی باخلاط رسیده بوسیله
تصرف کردن نتوانست و اینصورت را غنیمت
دانست از عداوت پرسید که بدیار بدن تمیز
کیست و مرغوب ساکن آنجا چیست عداوت
گفت جنس غذاست که با همهٔ آنها آشناست
عمارت ملک بتردد او موقوف و اوقات
او بتصرف او مصروف چون مرض این
صورت عیان شد بخدمت غذا روان شد

آشنا

غذا را دید هر دم آیین دیگر بجو تنها پی
گوناگون جلوه گر اول بغذای سرد و خشک
پوست وخود را بجهت حیله باو نسبت گفت
ای در حقیقت هم جوهر خاک جوهر پاک
مرا از موکلان روح نهانی یار بدنی و مبعوث از سان
که با سودا بازاری و از ضروریات کاری دارم
غذا مدعای مرض حاصل و او را در بدن سودا
واصل کرد چون وثوق سودا از مرض فزون شد
وسایر اخلاط زبون وفتنه بازو فساد کردن
آغاز صداع را بسر بالا رساخت و بدیار
بدن تنزل انداخت صحت از این حال آگاهی یافت
بحجت رد جهت تافت که سودا سر گرانی

دارد

دارد و قصد ملک پادشاهی روح انضوترا
بعقل اعلام کرد عقل تنبیه بر صحت اقدام کرد و گفت
غذاست آنچه محرک سوداست پرهیز از وی را
از خاصان خود بحفظ دروازهای حواس گماشت
وچنان مقرر داشت که ذایقه از امثال
زیتون وی سامعه از صدای قانون تمتع نجوید و
و باصره تیره نه بیند و شامه کافور نبوید سودا را
باین ترتیب زبون ساخت و بترتیب خون را درحث
مرض دید که سودا زبون گشت سر از سودا کشید
و بخدمت خون دوید و بسر حد فساد رسانید
چون هوائی در سر خون افتاد شب را مقدمه لشکر
ساخت و بهر جا فرستاد صحت باردوی عقل پناه

برد و خود را بتدبیر او سپرد عقل اقتدا بحکمت صحیح
و تدبیر دیگر چاره این علت کرد پرهیز را
گفت ذائقه را از امثال شراب و باصره را از
گل سیراب احتراز فرماید و شامه را از بوی سبزه
نوخیز و سامعه از سرود دعوی نشاط انگیز منع نماید
چون خزان را ابواب قدرت مفتوح نماند تاب مقاومت
روح نماند مرض مزید بلغم شد از خون بگذشت
باد همدم شد او را نیز بغلظت انداخت و مرکب
بساحت ما استسقا رسپهسالار کرد و طبیعه نقه
فساد اظهار چون اینصورت بصحت پیوست
خود را بسلسله عقل بست عقل با رسوم معاودت
نمود پرهیز را فرمود که اسباب تزاید بلغم را

منقطع

منقطع سازد و از پیچوقی در قوت اندازد و ذائقه
از امثال شراب خام و سامعه از طنبور تمتع
نبرد و باصره از مشاهده لؤلؤ تر و شامه از استشمام
نیلوفر بگذرد و مرض بغض اشتر لایقت باشنائی
صفرا اشتافت هر زمان تخته پیا کرد و طبع صفرائیه
چنان کرد که مرض یرقان را بر لشکر مرض سر ساحت
و تسخیر دیار بدن منحصر ساخت صحت از عقل
مدد خواست بار چهارم عقل مدد کاری صحت
خواست پرهیز را فرمان داد که بساط فوائد
صفرا فزو چیدند و طریق مخالفت گزینند ذائقه را
از امثال شکر و سامعه را بگانچه نوحه گر رغبت
نیندازد و باصره بنظاره زرتاب و شامه

صحت بود در روح را روان بخش هر علت تن
نوبت بیچاره خود را حیران و حواس را که عادت
او بود پریشان دید لاجرم خوف و غم را برداشت
و بگوشه بنشست و در بروی ضد او بست صحت
در خدمت روح تنها ماند و بیهوده درمیان آن
غوغا آماده انست که خوف و غم همراه نیست
و از هجوم چنان جای اکراه نیست از روح همت
خواست و با اسباب جنگ لشکر آراست گفت
ای روح اگر نصرت از ماست سلطنت تو برجاست
و اگر دست از دشمنت صلاح تو جلای وطنست
پس مقابل آن لشکر بایستاد و در آن معرکه که تن
بقضا داد چون مرض با شدت و صحت با همت

بشمیم گل سیراب بسازد چون قوت صفرا
زایل شد صحت را بر مرض نصرتی حاصل شد مرض
خواست که بیرون گریزد، از مرد دیگر فتنه انگیزد
ناگاه ضعف که فرزند مرض بود در آن اشارتی
نمود نورسی بیباک و با وجود ضعیفی سبک روح
و چالاک گفت ای مرض مدتیست که ره می پیمایم
غرض آنکه بخدمت تو آیم الحال که آمدم جمعیت
خود را پریشان مکن و مرا از آمدن پشیمان نه
مرض از ضعف قوتی تمام یافت روی از راه
گریختن برتافت اخلاط سینه رنجیده بودند از
روی حال برافتت او اتفاق نمودند داستان
فتنه تمام شد القصه بجوم عام عقل که چاره جوی
صحیحه

جنک اندیشه نموده بودند مزاج که مادر صحت
بود و با خلاطش سابقهٔ الفت تاب اهانت
صحت نیاورد و شفاعت با خلاط برد که مرا
طریقهٔ مناسبت قدیمی با شماست و مرض حالا
با شما نسبت دارد اهانت فرزند من و اهانت
مرض دوراست و اینصورت همه جا مشکور
اخلاط از مزاج شرمسار شده از مرض برگشتند
و بصحت پیوستند مرض واقف حال شد فرار
اختیار کرد و از راه عروق با عراق قرار کرد
اما ضعف بحو که دیار بدن را نو دیده بود و بدانجا
نو رسیده خود را بمرض رساند و دران دیار سرگردان
ماند چون خبر هزیمت مرض بگوش روح

رسید

رسید و کیفیت صفای اخلاط و نصرت صحت
شنید نشانهٔ دولت از و ظاهر گشت عقل را
نزد خود خواند و از ان خجالت باز رهاند چون لب و
مطلع و دشمن بدام شد و کار عداوت تمام
گشت پرهیز را حکم کرد که مدتی از ابواب حواس بر تحیز
و غذا از ضبط نماید تا ضعف قوه که گرفته
نا بخیزد عاقبت ضعف نیز مقهور شده و از
دیار بدن و در روح از کمال عظمت بمرتبهٔ عالی
رسید و کیفیت او بجوهر او بجسم و جسم بعرض
لطافت تمام بخشید و عشوهٔ خوبی و جلوهٔ محبوبی
از حد گذراند و بهمدمان قدیم را لیاقت دنیا
شها بود یاری میخواست متاعی داشت

خریداری میخواست فرح که با حسن مرافقت داشت
ونقش مودت بر لوح دل و سینه نگاشت
روزی کفت الحسن دلفروز والشمع جهانسوز
مدتیست که ازهمدمان دورم و از مفارقت روح
رنجور وقتست که طریق بیوفائی بگذارم و از دوستان
قدیم یاد آرم حسن از سر ناز کفت ای یار دلنواز
بسیار از روح سخن کفتی و در اوصاف او شرحی دادی
میشود که او را ببینم و کلی از کلزار معرفت چینم
بنوعی که از من خبر نستانند و مرا ندانند فرح کفت
اینکار دشوار است که عقل با اوست و از همه
کار خبردار است حسن کفت عقل تاب ملاقات
من ندارد و بدیدار من طاقت نیارد افسونی میدانم

اکرانجا

اکر آنجا آئم تصرف در روح میتوانم کرد فرح
ازین معنی فرحناک و در بردن حسن بیباک شد
حسن را بسوی روح رهنمون کشت روح را
دیار بدن پسند افتاد دل بتوطن آنجا نهاد فسونی
که میدانست خواند خود را بخبر بروح رسانند
روح را لطافت حسن اثر کرد اکرچه خوب بود
خوبتر کردید و از روی کرشمه و عشوه و غمزه
که سپاه حسن بودند در حوالی روح بار اقامت
کشودند بعضی بقامت و رخسار پیوستند و برخی
بچشم و ابرو خود را بستند روح را رونق فزود
از آنچه بود بهتر که پرتوی انداخت بکدام جهت
و بهر کدام نظری افکند از نیاد ستش کند محبت

همره عشق بود عشق را در این اثنا وداع نمود چون
بخدمت روح رسید اوصافی که درباره حسن بود
از او شنیده بود در او دید قد و قامتی برافراخته
و کار عالمی ساخته رخی برافروخته جهانی را سوخته
کاکلی بر دوش و زلفی بر بنا گوش انداخته
سنبل را غلام ساخته بنفشه فتنه را تیر و کمان
بدست مست داده نامش غمزه و چشم و ابرو نهاده
از مشک خطی بر صفحه نوشته ریحان در بوستان
کشته آب حیاتی در چشمه نهفته و آنرا لب خوانده و
این را تکلم گفته خالی بالای خط نهاده و از نقطه بالای
خط نشانی داده لب گوهر منظوم کرده مناسبت
لب بدندان سیمین و برنخی مرکب نموده زنخدان

و غبغب

و غبغب ملقب فرموده بعضی را لقب بشیوه
و برخی را ناز کرده شاخ گلی را حرکت داده که
این بازوست درج پاکی مصور ساخته که این
ساعد است از رفتار آب روانی ساخته و
از پا ماهی دریا و انداخته محبت که روح را بدان
لطافت دید در حال بخدمت عشق دوید و او را
از صاحب حسنی خبردار کرد و در مطالب وصل بیقرار روح
پس عشق بجاذبه حسن پاک سیرت و به رهنمونی محبت
به یار بدن پیوست و کمر متابعت روح بر میان
جان بست دید که حسن روح را چنان بخود ساخته
که نه خود را دانسته و نه حسن را شناخته زبان
بمدح روح برگشود و او را بواجبی بستود روح را

صحبت عشق دلپذیر افتاد و بصاحبت او دلنهاد
دار و سؤالی کرد که ای سیاح جهانگرد شنیدم
که مجنون نامی گرفتار یکی بی و هیچ قرار نداری از
از کیفیت آن مرا حکایتی و بمعرفت او هدایتی کن
عشق دانست که او غافل است و از بحر آشنائی
بر ساحل گفت مقام بریوفائی و سبب ملاقات
او از خود جدائیست روح گفت ایعشق اینکه
میکوئی نمودیست بی بود و مطالبت او سودا نیست
بیود و اگر نه صدق سخن عیان و معنی این دعوی
بیان کنی اصل انحکایت دروغ است و شمع این
روایت بیفروغ عشق گفت از و نمونه دارم
اگر فرمائی بنظر آرم روح را چون شوق عشق غالب

بود حقیقتاً اینصورت را طالب دیده در تمنا
برگشود و باحضار نمونه انجاح نمود عشق آئینه صفا
بدستش داد که بربین لوح چشم باید گشاد چون روح
از خود ذوقی نداشت عکس خود را غیر پنداشت
پیکری دید از نور و از جمیع معایب دور حسن از طرفی
کمند انداخت و عشق از گوشه شعبده باخت روح
در میانه هر دو ماند و حیرت او را بمرتبه رساند
که عنان اختیار از دست داده و بوادی
بیخودی افتاد مدتی باو نظری انداخت و بواسطه
آنصورت باخود نرد مباحث عشق گفت
ای یار دلنواز و ای نیازمند بی نیاز دشمن اینصورت
بسیار است و مدعی اینمعنی بیشمار در این سلسله

گروهیست بی ادب سالوس و زرق یاشان
لقب مبادا اینصورت بستانند و شکستی هین
لوح رسانند و تو لوح را انجا زن ادراک بسپار و برو
مهر امانت بگذار روح گفت مرا مشاهده او
ضرور است و نهان کردن او از عقل دور عشق
گفت خیال را بگو تا صورت او بنگارد و در نظر
تو دارد روح مصلحت عشق پسندید و خیال را فرمود
که صورت حسن کشید بعد از آن آیینهٔ صفا را بخازن
ادراک داد و مهر امانت بر او نهاد و مدتی بصورت
خیال قانع بود و بدین صورت قناعت مینمود عاقبت
از صورت خیالی گشادی نیافت گفت ای عشق
حیله ساز و مزا بوادی وصال حسن انداز عشق گفت

بسر بردند و از آنجا بمنزل دیگر بردند بقعه
دیدند خرم و اسباب لطافتش فراهم سبزه
دیدند نوخیز نشاط بخش فرح انگیز آنکه گوش
و صفش آشنا شنیدن را بنا گوش گفته از آنجا بشهری
رسیدند پرخطر و ساکنانش مردم حیله گر چشم
شهلا نام آن سر منزل و شهریارش غمزهٔ قاتل
از آنجا بمنزلی رسیدند و در و طاقی دیدند لطیف
ارباب صفا و محراب اصحاب دعا معشوق
اوصاف جمال قاب و قوسین قرب وصال
قرارگاه حسن دلجو نامش طاق ابرو از انجا بسر
حدی رسیدند دلگشا و مقامی دیدند بغایت پر صفا
چراگاه آهویان چین نام مبارکش چین ساعی آن

واردی گشتند وازانجا بظلمتی گذشتند بسی
تیره و تاریک راههایش خطرناک و باریک
در وصد هزار پریشان حیران مانده و پریشانی تن
نامش کاکل روح را صلابت آن غالب شد و سررشته
تدبیر را از عشق طالب شد عشق او را از شدت
ظلمت رهاند و بفروغ شمع قامت رساند
روح گفت ای عشق غلط نمائی و ای گمراه ناآشنا
رائی مدتی سرگشته گردیدم و به جلوه گاه حسن
که میکشی نرسیدم عشق گفت ای غافل از لذت
معرفت بیحاصل همه جا جلوه گاه حسن بود و در
همه جا خود را نمود چون ترا بصارت نیست چه
دانی که حسن چیست اگر خواهی که او را دریابی تا

دیده

که صفای نظربانی خود را از نابینائی برهان
و چشم را بسرمه بینائی برسان از آن سرمه که در ملک
معشوقی نیست معدن آن در دیار عاشقی است
اما شرط است که تا کسی ملک معشوقی طی نسازد
بدیار عاشقی گذر نیندازد بعد از آن از ملک
معشوقی گذشتند اول ببوستان ملامت رسیدند
و در وی گل فراق و سبزه اشتیاق دمیده دیدند
و از آنجا قدم بوادیهٔ عجز نهادند عنان بدست
شیدائی داده و در آنجا بکوشش هجران متوطن گشتند
گاه رفیق حیرت و گاه ندیم حرمان گشتند
گهی ناله زار هزاری کردند و گاهی بگریهٔ دلسوز
دمسازی از سر حد قرار و طاقت گذشتند

و در وادی پشت بسیار گشتند بعد از آن مسافت
دیار عاشقی و سرانجام کار عاشقی کشوری در برابر
پیدا شد باتفاق روح و عشق متوجه آنجا گشتند
دیدند که دیار بدبختیست گفت حقا که این جای
من است شهر دل را دیدند ویران شده و لشکر
حواس پریشان شده آتش افروخته جگر و داغ را
سوخته خون آب دیده بر آمیخته و از حرارت
درون بیرون گریخته رخساره صفرا زرد
گشته و بازار بلغم سرد گشته قوا مرا قوامی نمانده
و طبایع را نظامی نه ضعف قوت یافته و صحت را
خلل رسانیده روح ازین واسطه اضطراب کرد
و عشق را مخاطب و خطاب کرد که ای خانمان مرا

ویران

ویران کرده و مرا سرگشته دوران نموده بسی
وعده های دروغ کرده بقصد هلاک من افتادی
چه حیله بود که تو باختی و مرا از خانمان و زندگانی انداختی
ملکی داشتم معمورتر از راحت و سرور مدتی
در ملک معشوقیم قرب داده و از انجا در این
بروم بکشادی و روزگاری یار عاشقی عزیم
کردی و جلای کو تا کنون نصیبم نمودی در این مملکت
نیز آبرویم بردی و باز نومیدم بوطن آوردی در
حالتیکه رو بخرابی نهاده و تزلزل در او افتاده
الله این چه بیداد است از تو جای هزار فریاد
چون عشق شکایت روح شنید و او را در این
مصیبت بیتاب دید گفت ای روح شکایت

تو از کیست حقا که آفت تو از غیر تو نیست صورتی
که در خزانهٔ ادراک است بنظر آر و از حقیقت آن
صورت عبرت بردار روح باحضار آن صورت
اجازه فرمود بهمان محضر یکه بود آوردند
چون آئینه صفا را برداشت و پیش نظر داشت
پیکری دید ضعیف و صورتی مشاهده کرد بغایت
نحیف گفت العشق اینصورت الصورت فیست
معلوم کن که آن چه بود و این چیست عشق گفت
ای روح این لوح آئینهٔ صفا است و اهل نظر را
عکس ماست هم اول صورتیرا که در او دیدی
تو بودی بحالی که در وجودی نظر بخود انداختی
غافل بودی نشناختی در آرزوی خود میدویدی

عاقبت

عاقبت بخود رسیدی هم عاشق را مظهر توئی
و هم معشوق را زیور تو معرفت سرمهٔ آشنائیست
و قرب این منزل از تعلق جدائی چون روح
سرمهٔ آشنائی در چشم کشید و بواسطه آینه در خود دید
شاهدی پیدا از صورت و معنی بی نیاز و با روح
قدس دمساز در خلوت وحدت نشسته و در
بروی کثرت بسته نه دین عقل را برو نگاهی
و نه حواس طبایع را در وی راهی نه حسن را برو نازی
و نه او را بعشق نیازی چون روح بدان مقام رسید
علامات عالم جبروت و لاهوت دید و بمنزل
اصلی پیوست و از قید زمان و مکان رست عاقبت
الامر خود را بخود رساند و معشوقی و عاشقی از الحلو

قد تمت هذه النسخة الشریفة من کلام اعرف
العرفا فضولی الیخاکسار رحمه الله باهتمام عالی
جناب فضایل مآب آقا سید محسن سلمه الله
در مدرسه صدر در کمال دقت
وسعی نوشته شد
در ۲۱ شهر ربیع الآخر
تحریر رسید سنه ۱۳۱۳

در علم قیافه

هر که بزرگست سرش سر بود — عاقل و دانا و سخن ور بود
از سر کوچک مطلب نیکوئی — زانکه ندارد سر کوچک خرد
هر که سرش هست مدور چو گوی — مرد نفس باشد و بسیار گوی
هر که سرش خود بود یا بزرگ — در حد خود هست بزرگ سترگ
هر که سرش هست بسان خیار — کنده دماغی بود و کینه دار
فرق سر هر که بود چون طبق — اختر فکرست ورق بر ورق
هر که سرش هست چو جوز دوتا — که بود او فاسق و که پارسا
هر که سرش هست گره بر گره — با همه خلق بود در غره
پیش سر هر که بود چون شتر — رخت ز همسایگی او ببر
فرق سر هر که بود چین چین — مرد مزاجست چو در همنشین

هر که

هر کس سرش رفته بگردن فرو — عیب تو گوید بکسان رو برو
هر که سرش همچو سر ادهمیست — نیست غمی در دل او گر غمیست
از سر کل موی تحمل مجوی — زانکه تهی باشد و بسیار گوی
موی سر هر که درشت و قویست — در جدل خود پیلتن پهلویست
موی سر هر که بود چون حریر — هست چه موی سر خود دلپذیر
گردن هر کس که صراحی و شست — صحبت او مغتنم و دلکشست
ابروی هر کس که کشاده بود — در کرم از زیاده بود
ابروی هر کس که بود چون هلال — در دل او هست خیال و محال
ابروی هر کس که بود پر ز موی — کاهل و ابله بود و هرزه گوی
هر کسیکه چشمش شهلا بود — زیرک و هوش هم دانا بود
نرگس هر کس که بود سرخ رنگ — زود مهیا کند اسباب جنگ
هر که فرو رفته دو چشمش بچاه — کینهٔ صد ساله بدل کرده راه

دیدهٔ

دیدهٔ اسپند ندارد حیا — چشم کبود است چه تیر بلا
چشم کشاده است بسی محترم — دیده چه بشکست ندارد حرم
بینی اگر هست بزرگ و عجب — احمق و خر باشد و شهوت طلب
بینی باریک بسان قلم — هست بعالم ز نکوئی علم
گوش بزرگ است بعمری دراز — گوش که کوچک بودت پر مناز
گندگی لب ز شجاعت بود — باریکی لب ز قناعت بود
هر که بود نعرهٔ او همچو شیر — هست بهنگام شجاعت دلیر
ریش که بسیار بود در ذقن — کاهل و کم گوی بود در سخن
ریش دو شاخست بر او بر نبرد — وقت جدل هست حریف دو مرد
ریش که او کوچک و کم مو بود — مکر که دانی ز درون پر بود
هر که سر خی زندش موی ریش — هست بمردی بکمه خویش بیش
هر که بود موی سبیلش دراز — صاحب همت بود و سرفراز

بیت

هر که گذشت از سر زانوش دست / بر زبر تخت شاهی نشست
دست که کوتاه بود در بدن / از کرم و بخشش او دم مزن
عقل مجو از قد بیحد بلند / قامت کوتاه بود ارجمند
ساق که باریک بود چون قلم / بگذرد از باد نبرد و قدم
گر مثل مهر که بود موزه پا / با شهد جرم و طریق حنا
پنجه پائی که بلندی کند / سرکشی خویش پسندی کند

معجونات تجربه شده بجهة قوت مباشرت و قوت شهوت و باه وغیره مرقوم میشود

بجهة قوت مباشرت بغایت پسندیده است
زیره کرمانی قرنفل زنجبیل زعفران اخلاط
مزبور را با در آب بجوشانند نیم کوفته تا حل شود آبش
بگیرد دو برابر عسل بقوام آورد مجرب است ایضا

جهت

جهت قوت شهوت بگیرد اشیاء مفصله را کوفته و بیخته
عقاقرحا سنبل زعفران زنجبیل فلفل سفید
زیره کرمانی با عسل معجون کند هر نوبت یکمثقال
بخورد نافع است نقل است که لقمن حکیم از برای
پادشاه عبد الجبار معجونی ساخته است بجهت
هضم طعام و قوت کرده و دفع بیخوابی و پادشاه
مذکور را سه علت واقع شده بود چنانچه جمله حکماء
زمان و اطباء دوران چون افلاطون و ارسطو
و امثال ایشان از معالجه آن عاجز شدند و گفتند
این کار لقمان است و لقمان در آن اوان در چاه
زندان بود که مشهور است پادشاه خود بر سر چاه رفته
لقمان را بیرون آورد و شرح احوال کرد و لقمان

معجونی

معجونی ... داد چون تناول کرد رغبت طعام شد
چون طعام خورد خوابش آمد چون خواب کرد
میل مباشرت شد روایت چنین است که پادشاه
... با صحبت داشت لقمان را
... خواص این معجون بیان فرماد عنایت
... لقمان بجای آورد لقمان گفت این
معجون ... پنج علت را از وجود آدمی دفع کند
اول رغبت را خوش کند و معده را و دل را قوت
دهد و طعام را هضم کند و خواب خوش آورد و کرده
دائم قوت دهد و درد کمر را دفع کند و آب رفتن از
دهان باز دارد و نفخ که در معده باشد بگشاید و
که در شکم باشد دفع کند و آب رفتن باز دارد و قی

بسیار را

بسیار را ساکن کرد اندوزی که جامه را پلید کند ...
و علت قطرات البول را ببرد و لرزیدن زانو و علت
رعشه و باد لقوه و سکته و صرع و استسقار ...
کند و اجزا اینست دارچینی زرنبات سنبل هند
زعفران فلفل زنجبیل خولنجان انیسون
گل بابونه بوزیدان خصیة الثعلب سفر کوفی
قرنفل جوز کباب چینی تعقاق با عسل معجون
نمایند خوراک یکمثقال نیم بسیار مجرب است
دواجهة درد دندان که از نزله باشد تجربه شده است
پوست در بندی گل ارمنی پوست خشخاش آب کشنیز و
حضوض مکی باهم سابیده در روی بر دمالند
و بدان فا نزد و طریق باشد یکی ... و یکی حیوا

و معدن آن در میان ولایتیست که در مابین هند و چین
واقع شده و پنج نوع بود سفید زرد سبز بلوری و منقّط
و بیشتر آن یک رنگ بباشد و از آن دستهٔ کارد
سازند و به پنج دینار شرعی بخرند و امتحان آن آنست
که اگر شیر بسایند و به شیر داخل کنند بسته گردد و نیکو
بود و خاصیت آن آنست که اگر کسی را زهر داده باشند
یا جانوری زهرناک گزیده باشد مقدار یک دانگ فادزهر
با گلاب سوده بخورد او دهند زهر به عرق و حرکت از بدن
آید و شفا یابد معالجهٔ سوزنک اول فصد باسلیق
نموده قریب شصت مثقال خون کم نمایند و بعد هر صبح
یکمثقال قرص کاکنج فرو برده در عقب سه مثقال تخم خیار
شیره کشیده و بنوشند از غذاهای گرم و دواهای گرم

ملاحظه کنند معالجهٔ بلوغ که در خصیتین ظاهر شود اول
هفتاد مثقال فصد و غذا آش جو با خرفه و کاسنی و اسفناج
یا جلاب با ماست گاو و مذکورات را طلا نمایند خطمی
شیاف مامیثا صندل سرخ آب کشنیز انشاء الله
مجرب است معالجهٔ بواسیر بادی کدوی تازه را با شیر
خمیر گرفته در تنور گذارد و بعد از پختن تخت او را سوراخ
کرده بفشارد آبی از آن حاصل میشود ناشتا بخورد
بسیار نافعست که امتحان شده نسخهٔ رنگ ریش که آزموده
شده است و حکما متفق القول شده اند که بر کس بدین
طریق رنگ نمایند ریش را بغایت سیاه میکند اول
مازو را در روغن دنبه بجوشانند و بعد از آن بریان
بعمل آورده با نوره پنج مثقال حنا ده مثقال روناس مثقال

نبات یا قند نیم مثقال اگر نبات و قند مفقود نباشد قدری
دوشاب هم سلایه کردن و کوبیدن و بعد از ان آب
گرم ریختن آنمقدار که مثل حنا بشود که بدست می نهند
بر ریش و سبیل مالیده با دستمال ببندند و بخسبند و اگر در حمام
هم باشد خوب است با دوشاب در حمام ریش شستن
بسیار خوب است حکما فرموده اند که گوگرد را آرد نموده
و جیوه را در حنا با آب دهن سرشته که گوگرد و جیوه و حنا را
هم داخل روغن دنبه کرده گرم سازد و دو سه روز بخود مالد
و بعد از ان بحمام رود که بالتمام زایل و برطرف شود و
خوب آزموده شده است از برای درد سر دم خر
گوشش را از سر آویزند که نافع است بجهت تیر اندازی
دل خرگوشش را خشک کرده ببازوی راست ببندند که تیر

خطا نخواهد کرد نسخه دوای زنان که قولنج رحم داشته
و بچه نداشته باشد پیاز سفید را میانش خالی کنند
ترنجبین انگبین شکر سرخ نبات شکر خام تخم بنفشه
میان پیاز را پر کنند خمیر بگیرد زیر آتش هموار ملایم
تا پخته شود و بعد از ان با پیاز نرگس بکوبند و با روغن
یاسمن بپزند و اندک مومیایی داخل کنند نافع است
ایضاً پیزرک را با دنبه میش بکوبند و یک شب بگذارند
با روغن یاسمن زرد و روغن گل سرخ با شیر گاو بپزند
اندک مومیایی داخل کرده بردارند نافع است
نسخه حلوای گل زرد است گل زرد قدونه گلگون
قدونه حلوا بذر ریحان شکر تقالا زردچوبه زنجبیل
دارچینی زر نبات برشتوک با آرد با شیر گاو

پخته بنوشند نافع است نسخهٔ حلوائی اوشان بهمن
برشتوک باد شان بهمن بکیرند. تخم ریان قدومه کلکون
قند مه حلوا تخم مورد بل دارچینی زنجبیل زردچوبه چاشنی
شکر نسخهٔ دیگر باآبونه کشنیز رازی مرزنگوش نبات
نمک ترکی زرده تخم مرغ باروغن زنبق سفید بسازند
که نافع است ظرافت حکما از صاحب طلب
پرسیدند که بوسه سرد است یا گرم جواب گفت القدر
میدانم که مقوی باه است صورت انام نیز بیش

در باب عشق است

باب عشق است حل مشکل او — نظم و نثر است با دلایل او
ارسطالیس حکیم گفت که عشق جنون الهیست و فرقهٔ
حکما عشق را چنین تعریف کرده اند که عبارتست

از نادیدن

از نادیدن عیب محبوب چنانچه شیخ سعدی گفته است
یک هنری باشد و صد عیب او — دوست نه بیند بجز آن یک هنر
و عشق ماخوذ است از عشقه و عشقه از جنس نباتات است
که بهر درخت که بپیچد آن درخت را بی طراوت و خشک
کند و همچنین این معنی در هر که پیدا شود آنکس را زار و
ضعیف میسازد بلکه چون تصرف تمام یابد بسر حد
هلاک رساند و همچنانکه آن گیاه بهر درختی بپیچد
آن درخت را از ماده خودی پوشاند و اینحال
در هر که پیدا شود نظر بصارت و بصیرت آن کس را
از ماسوای معشوق میپوشاند و عشق بیشتر از عارضان
جوانان مجرد خیزد و عشق پیران بدو طریق باشد
اول آنکه در ایام جوانی چنان شبوت و رسوخ یافته

باشد

گفته اند

جانان

باشد که در زمان پیری نیز آنحالت بجای بود چنانکه گفته اند

پیر شدیم از غم جوانان هنوز   مانده شد از کار جان طالب هنوز

رشته دندان گسسته رخنه ایمان من   کام طلب از لب غنچه دهانان هنوز

وانحالت دلالت کند بر کمال بقای قوت دل بحالت خود
دیگر آنکه این حالت در اوان پیری حاصل شود و سبب عشق
کثرت فکرت است یا و لیلی خوشتر از لیلی مرا و گاه باشد
نه از عشق مجازی تجاوز نماید و بمعارج ... الی معشوق
حقیقی که مقصود در آنست رسد و علامات عشق گریه
و زاریست و از زاری دل تاثیر بیماری و علامات دوم
آنست که بسیار چشم برهم زند گویا که خنده است و نظر بچیزها
لذت ناک دارد و سبب بهم زدن چشم آنست که چون جمال
معشوق همیشه در نظر اوست و غایت حسن چشم برهم میزند

علامات سیم بیخوابی است و سبب آنست که بواسطه اضطراب
بسیار و حرارت عظیم پیدا شده و آن موجب قلت رطوبت و کثرت
یبوست و میتوان گفت که سبب بیخوابی بواسطه توجه خاطر
بجانب معشوق و خیال محبوب باشد علامات چهارم لاغری
جهت آنکه حرارت بسیار حاصل میشود و سبب حرکت اضطراب
نفس از برای خیال وصال و پریشانی و حرارت موجب
تحلیل است و یبوست لازم اوست و یبوست مستلزم لاغری است
و دلیل دیگر آنکه در عشق توجه طبیعت بمعشوق است پس از غذا
خوردن باز ماند چون بدن غذا نیابد لاغر شود
و علامات پنجم از عشق آنست که گاهی نبض عظیم با قوت
باشد و گاهی ضعیف متفاوت مختلف باشد و قوت
نبض از روی رجا بوصال است و ضعیفی نبض از ناامیدیست

علامات ششم

علامات ششم آه کشیدن است و سبب آه کشیدن آنست
که هرگاه طبیعت بواسطهٔ ذکر احوال و صفات محبوب حاصل
شود بحرکت در آید و حرارت بسیار پیدا کند چون
بخیال معشوق بوده باشد بدفع حرارت نمی پردازد
و شکی نیست که حرارت دفع نمی شود مگر بدر آوردن کشیدن
نفس و هرچند حرارت بیشتر نفس درازتر بود و آه بر دو
نوع است آه گرم و آه سرد آه گرم چنانچه میر مغفور گفته
ز سینه هر نفسم آه جان گداز بر آید چو آتشی که سپند از میانش برآید
و سبب آن احتراق کثرت حرارت است و آه سرد
چنانکه گفته اند بیت ره بگلزار بده که مبادا با غبان
تا شاخ گلها را خزان اید ز آه سرد من و آن بواسطه
قلت یبوست و کثرت استیلای برودت است بر مزاج عاشق والسلام

باسمه سبحانه

رساله ذهبیه من کلام دُرر نظام حضرت
امام ثامن ضامن امام رضا علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبیه محمد صلی الله علیه وآله اما بعد این رساله ایست مشتمل بر معرفت بدن وحفظ صحت وشناختن علتها وتدبیر علاج وشرح آنچه موثر است در تعدیل مزاج وسبب تألیف

این رساله آنست که روزی مأمون الرشید با علما وفضلا نشسته بود واز سخنان ایشان استماع مینمود وحضرت امام رضا علیه آلاف التحیة والثنا حاضر بود و مأمون روی بآنحضرت کرده عرض نمود یا ابوالحسن چه میفرمائی از آنچه ما دانیم وچه گوئی در این فصول وکلماتی که میرانیم حضرت در جواب فرمود که یا امیر مرا درین علم تجربه چند حاصل شده وبعضی از آنها را از اسلاف خود شنیده‌ام بنام امیر تحریر کنم که قائم مقام تصنیف بزرگ باشد وچون مأمون از مرو ببلخ رفت وامام علیه السلام در مرو بود بعد از چند روز نوشته از بلخ رسید که اگر رساله معهود را مرقوم فرموده اید ارسال دارید وحضرت تأملی نموده این سخنان را نوشته نزد مأمون الرشید فرستاد ومقاله بدان یا امیر

که ایزد سبحانه و تعالی هیچ دردی نیافرید که در مقابل
آن درمان نیافرید پس آدمی را بر مثال مملکتی نهاد و منشور
پادشاهی این مملکت بدل داد پس سلطان این مملکت
دلست و شهرستان کالبد و خزینهٔ آن معده و سراپرده
سینه و غلامان رگها و پیها بعضی آشکار و بعضی نهان
و یاران او دو دست و دو پای و دو چشم و دو لب
و یک زبان دو دست بر مثال دو غلامند تا هرچه
پادشاه میخواهد می آورند و هرچه نمیخواهد دور می کنند
و دو پای بر مثال دو مرکب تا این پادشاه را برسانند
و دو چشم بر مثال دو بیننده‌اند که در مملکت نظر
میکنند و دو گوش بر مثال دو شخصی که هرچه بشنوند
بسمع پادشاه رسانند بدان یا امیر که این پادشاه
هیچ

هیچ کاری نکند بشتاب و چون سخنی از این دو شخص بشنود
ساعتی تأمل کند پس زبان را که ترجمان است فرمان دهد
بجواب و زبان مستغنی نیست از معارف لب و معاون
او و لب از مساعدت زبان جز سخن زینت نگیرد الا تعبیه
چنین که بمنزلهٔ دو [illegible] در نای و این دو منفذ چنین که
در جوار زبان است بر مثال دو دریست و دو تنها بر
مثال دو دربان که اگر از این دو در بوی ناخوش آید
دربان هر دو در را بگیرد تا آن بوی بسوی حجرهٔ پادشاه
نرود دیگر بفرمان بدان یا امیر که این پادشاه را هم
ثواب است و هم عذاب ثواب او شادی است و عذاب
او اندوه خانهٔ شادی گرده است و خانهٔ اندوه سپرز
و اندک کرده و سپرز دو رگ بجسپیده پیوسته است که رگها
دمی

شادی و اندوه است و از آن رهگذر به چهره رسد
و از آنچه کرده و سپرده را حاصل شده باشد از فرح و اندوه
چهره را بهره رسید و این رهگذر این عاملان پا
پادشاهند و اگر کسی خواهد این معنی را بحقیقت بداند
باید که تأمل کند در حال دارو خوردن تا به بیند که عامل
این پادشاه از راه عروق چگونه دارو را بموضع درد
میرساند بدان ای امیر که تن بر مثال زمینی است
خوش خاک اگر بدانه تعهد او کنی و بعمارت تیمارداری
و آب از فساد و صیانت نمائی بطعام و میراث
آباد آن گردد و مرغزارش سبز و خرم بود و اگر بگذاری
و تیمارداری عمارت و زراعت نکنی آن زمین را
خار بگیرد و خراب گردد و تدبیر عمارت او آن بود

که هر طبعی

که هر طبعی آن خورد که پرورش او بدان بود و غذا
چون بسیار خورند درد شود و چون اندک خورند و اردوبه
دوست از هر طبعی طعام وقتی باید کشید که معده تحمل طعام داشته
باشد بدان ای امیر که ترتیب باید نگه داشت بهمه وقت
و هم مقدار و در تابستان طعام سرد باید خورد و در زمستان
گرم و در خزان و بهار معتدل و ابتدا بطعامی کنند
که معتدل باشد و سبکتر بود و آنچه سوده تر باشد در یک
وقت چنان باید که هر دو روز سه بار طعام خورند
اول بامداد و شبانگاه و روز دوم بعد از هشت
ساعت که از روز رفته باشد تا شب محتاج الطعام شوند
و بعد از طعام میل شراب حلال کنند که با تخمه لازم
نباید بگیرند موز منقا و در طلق و پاک بشویند و در تخمی نشند

ابر

و آب صاف بر او ریزند چنانکه چهار انگشت از سر آن
بگذرد و سه شبانه روز بگذارند اگر فصل زمستان باشد
و اگر فصل تابستان باشد یک شبانه روز و اگر آب
باران باشد بهتر بعد از آن در دیگی کنند و بآتش آرند
بجوشانند چنانچه نضج تمام یابد بعد از آن مویز را بیفشارند
و آب آنرا صاف کنند و دیگر باره در دیگ ریزند
و بآتش نرم برفق بجوشانند تا باندازه باز آید یعنی ثلث
آن بماند بعد از آن یک رطل انگبین خالص صاف
در وی کنند و بنرمی بجوشانند تا باندازه اول باز
آید و انگبین در میان ناپیدا شود و این ادویه سوده
و بیخته در کرباس پاره محکم کنند و باید که بسیار نیز محکم نباشد
و ادویه اینست زنجبیل یکدرم قرنفل یکدرم دارچینی نیم درم

زعفران نیم درم

عود خام

عود خام نیم درم مصطکی نیم درم و کیسه را سر دوخته در
دیگ اندازند وقتی که انگبین در دیگ کرده باشند سنبل نیم درم
و دم بدم برآرند و بمالند تا آنچه خلاصه باشد بیرون
آید سه ساعت بعد از آن آتش برگیرند و در خم کنند
و سرش محکم سازند و سه ماه بگذارند بعد از آن بقدر حاجت بکار
برند شربتی با دوازده درم با دو چندان آب بیامیزند
و بخورند بدان یا امیر که چون طعام خوردن بدین
طریق اختیار کنی و شراب خوردن بدین نهج که برشمرده
قدح اختصار نمانی خود را از بیماریها نگاه داشته باشی
و بدان که قوت باز بسته است بموافقت هوا چون
روزی سرد باشد و روزی گرم هوا متغیر گردد و بر
یک نسق نماند و کالبد نیز بموافقت هوا متغیر

[illegible]

گردد و چون هوا … ست گیرد و طبیعت از تغیر ایمن
ماند و کالبد بدان که ایزد تعالی نهاد آدم را به چهار طبع
نهاد یعنی صفرا و دم و سودا و بلغم دو گرم و دو سرد
و خلاف در میان هر دو ظاهر صفرا گرم و خشک است
و خون گرم و تر و بلغم سرد و تر و سودا سرد و خشک
و این چهار طبع را بر چهار جزو از کالبد تفرقه کرد بر سر
و سینه و استخوانها و سینه و زیر شکم و بدانکه چشم و گوش
و دهان و بینی خونی است و سر و سینه بادی و بلغمی و
استخوانهای سلسله از مادهٔ صفراست و آنچه زیر
شکم است از خلط سودا والله اعلم فصل در تدبیر
خواب بدان یا امیر که چون میل کنی شرط است
که اول بر دست راست خسبی و بسوی پشت بر دست

چپ

چپ گردی و بامداد بر دست راست برخیزی
و قصد استراح کنی در موضع قضا حاجت بسیار
نشینی تا در باطن بیماری ظاهر نگردد و علت بواسیر
پیدا نیاید فصل در تدبیر مسواک بدان یا امیر که در
مسواک کردن اعتدال نگاه باید داشت که اگر
زیاده کرده شود سر دندانها تنک کند و زرد و بریزد
و چون باعتدال بود سر دندانها شیر کند و سفید
سازد و بن دندان را محکم کند و بوی دهن
خوش سازد از برای شفای دندان بگیرند شاخ
بز کوهی را و حب الآس و سعد و سنبل همه مقابل باهم
باندک نمک اردلانی و همه را بانکد بکوبند
و بپزند و به کار برند که دندان سفید کند نوعی دیگر

قدری

قدری نمک اردلانی وکف دریا بهره ومساوی بسایند
وبر دندان مالند دندانرا سفید کند وبدان
یا امیر که آدمی را چهار حالتست اول تا پانزده
سالگی غلبهٔ خون است در بدن وآن طراز عمر است
حالت دوم تا سی وپنج سالگی غلبهٔ صفرا است وآن
حالت استکمال واستقلال ست وحالت سیم
از سی وپنج سالگی است تا شصت سالگی وقت
غلبهٔ سودا است وزمان علم وحلم ونظر کردن در چیزها
وواقف گشتن بر حقایق حالست چهارم تا باخر
عمر غلبهٔ بلغم است وهنگام اندیشه وغم واین حا
لت نقصان قوا است وضعف کالبد وجمود
نفس وذهاب حسن ولیس وراء ذالك الا الزوال

وبدان یا امیر که این فصل که تحریر افتاد در شرح
نشان وبیان کالبد بود اکنون تدبیر معالجهٔ
او کنیم فصل در تدبیر فصد وحجامت چون خون
کم خواهی کرد بفصد یا حجامت از دوازدهم ماه آغاز
کرد تا پانزدهم بجز اینوقت کم نباید کرد مگر بضرورت
بحکم آنکه چون ماه در نقصان باشد خون نیز در
نقصان باشد وچون ماه در تزاید باشد خون نیز
در تزاید باشد وفصد را بمقدار قوت باید کرد یعنی
بر حسب حال قوه خون باید گرفت وبدان یا امیر
که بعد فصد وحجامت دوازده ساعت از مجامعت
پرهیز باید کرد وروزی فصد کنند که هوا صاف
بود وباد تند نوزد وآن روز بحمام نباید رفت

و بعد از فصد و حجامت اگر فصل زمستان بود قدری
تریاک بخورند و اگر تابستان باشد قدری سکنجبین عسلی
و چون این شرطها بجای آورده باشد از برص
و لقوه و جذام امان یابد و بعد از حجامت طعام
شور و نمک سود نخورد که بیم گر و خارش اعضا باشد
و در زمستان بعد از حجامت از آن شراب که شرح
داده آمد قدری بخورد و روغن خیری با مشک
پرورده بر خود مالد و آب گرم بر سر ریزد و بعد از
حجامت سکباج خورد و روغن بنفشه با گلاب
و کافور بیامیزد و بر خود مالد و حرکت نکند و تخم
مرغ و ماهی در یک حال نخورد که اجتماع آن قو
لنج آرد و بواسیر انگیزد و اجتماع سیر شیر برص و ترش

انگیزد

انگیزد و از مداومت بسیار کلف بر روی پدید آید
و طعام خوردن و بگرمابه رفتن امتلا و قولنج آرد و پر
خوردن انجیر و مداومت بر آن شپش پدید آرد و
خوردن آب بعد از شیرینی و طعام گرم و ندا
نهار زیان دارد و بسیار خوردن گوشت
گاو و گوشت وحش عقل بپوشد و نسیان آرد
فصل در تدبیر گرمابه رفتن چون خواهی که بگرمابه روی
با امتلا نباید رفت و چون بگرمابه در آئی پنج کف
آب گرم بیاشام یا بر سر ریز تا از درد سر ایمن
گردی و از آب سرد خوردن در حمام بپرهیز بدانکه
ترکیب حمام را بر مثال ترکیب آدمی نهاده اند
چهار خانه و ترکیب آدمی نیز چهار طبعیت است

خانه

خانهٔ اول سرد و خشک خانهٔ دوم سرد و تر خانهٔ سوم
گرم و تر و خانهٔ چهارم گرم و خشک منافع گرما به بسیار
میشود و فواید آن بیشمار یکی آنکه فضلات و عفوناترا
دفع کند و باطن را آسایش دهد و ظاهر را آرایش
و پاکیزگی فزاید هر که خواهد که بروی بزه نباشد و صافی
بود بروی باد که چون بگرمابه رود پیش از آنکه غسل
کند روغن بنفشه بر روی و اندام مالد هر که خواهد که از درد
مثانه ایمن باشد بروی باد که بول نگاه ندارد اگرچه
سواره باشد که از بول نگاه داشتن آفت بسیار
خیزد و هر که خواهد که از سنگ مثانه ایمن بود بروی
باد که منی نگاه ندارد و هر که خواهد قوت طبیعتش زیاده
شود بروی باد که هر روز قدری زنجبیل پرورده با عسل

[illegible]

بخورد

بخورد و سعد و هلیلهٔ سیاه پرورده بطبرزد بخورد و سپیدا
با نان خوردن ذهن را تیز کند و هر که خواهد
ناخن او سیاه و تباه نشود باید که روز پنجشنبه بچیند و
هر که خواهد که از رنج ایمن بود بروی باد که وقت
خفتن سوراخ گوش بپنبه محکم کند و هر که خواهد
که در زمستان از زکام ایمن باشد باید که هر روز سه
لقمه شهد تناول کند بر دوام و بدان یا امیر که حبة
السود یعنی سیاه دانه در همه وقت ایمن گرداند
از زکام و همچنین در تابستان از خوردن خیار و نشستن
در آفتاب محترز باید بود هر که خواهد که از درد شقیقه و
پهلو ایمن باشد بروی باد که در زمستان و غیره بر
خوردن ماهی تازه مواظبت نماید و هر که خواهد

که باهم و

خانهٔ اول سرد و خشک خانهٔ دوم سرد و تر خانهٔ سوم
گرم و تر و خانهٔ چهارم گرم و خشک منافع گرمابه بسیار
میشود و فواید ان بیشمار یکی انکه فضلات و عفونات را
دفع کند و باطن را آسایش دهد و ظاهر را آرایش
و پاکیزگی فزاید هر که خواهد که بروی بزه نباشد و صافی
بود بروی باد که چون بگرمابه رود پیش ازان که غسل
کند روغن بنفشه بروی و اندام مالد هر که خواهد که از درد
مثانه ایمن باشد بروی باد که بول نگاه ندارد اگر همه
سواره باشد که از بول نگاه داشتن آفت بسیار
خیزد و هر که خواهد که از سنگ مثانه ایمن بود بروی
باد که منی نگاه ندارد و هر که خواهد قوت طبیعتش زیاده
شود بروی باد که هر روز قدری زنجبیل پرورده با عسل

بخورد

بخورد و سعد و هلیلهٔ سیاه پرورده بشکر زرد بخورد و پیوسته
با نان خوردن ذهن را تیز کند و هر که خواهد
ناخن او سیاه و تباه نشود باید که روز پنجشنبه بچیند و
هر که خواهد که از رنج ایمن بود بروی باد که وقت
خفتن سوراخ گوش به پنبه محکم کند و هر که خواهد
که در زمستان از زکام ایمن باشد باید که هر روز سه
لقمه شهد تناول کند بر دوام و بدان یا هر که حبة
السود یعنی سیاه دانه در همه وقت ایمن گرداند
از زکام و همچنین در تابستان از خوردن خیار و نشستن
در آفتاب محترز باید بود هر که خواهد که از درد شقیقه و
پهلو ایمن باشد بروی باد که در زمستان و غیره بر
خوردن ماهی تازه مواظبت نماید و هر که خواهد

که با مداو

که باد اندسبک برخیزد بروی باد که طعام و شراب
در بیگاه نخورد و هر که در مجامعت از درد جگر ترسد پیشتر
کاسنی و سرکه خورد و هرکه خواهد که از درد دل و رنج
گوش و تباه شدن کام ایمن بود بروی باد که بعد
از خوردن شیرینی بر دوام بسرکه غرغره کند هرکه
خواهد که دندانش زود نریزد و تباه نشود بروی باد
که بعد از خوردن شیرینی قدری نان بخاید و هرکه خواهد
که بیرقان مبتلا نشود بروی باد که بعد از خوردن شیرینی
آب سرد نخورد و خانه که در میان تابستان بسته
باشد چون بگشایند فی الحال در آنجا نرود و از خانهٔ
گرم در زمستان بیرون نیاید و هرکه خواهد ایمن گردد
از بادهای مختلف در تن بروی باد که در سالی هشت

روز شیرینی خوردن عادت کند و هرکه خواهد زود
طعام هضم کند بروی باد که بر پهلوی چپ خفتن عادت
کند و هرکه خواهد از بلغم ایمن باشد بروی باد که پیوسته
جوارش زیره تناول کند و بگرمابه بسیار رود و از بسیار
نکاح کند و اگر خواهد از سودا ایمن باشد بروی باد
که طعام چرب و شیرین خورد و آسایش گزیند
و جامهٔ نرم پوشد و از طعامهای سرد و خشک پرهیز
کند و نکوتر علاجی در دفع بلغم آنست هرکه هر روز
قدری اطریفل خورد و بدآن با امیر که در حج مسافر
شرط آنست که از گرما بر حذر باشد و تشنگی با
و نه عملی که در این خطر باشد و وقت حرکت غذا
های سرد و خشک خورد چون آب غوره و سرکه و ریبا

ومانندان وسفر در شب زیان دارد خاصه کسیرا
که لاغر باشد وسودمند بود کسیرا که فربه باشد
وچنان باید که آب هر منزلی را بمنزلی دیگر برند
وبا آب آن منزل ممزوج کنند وشربتی که لایق
مزاج باشد بخورند دیگر شرط مسافر آنست که قدری
خاک از شهر خود بر دارد وچون بمنزل رسد قدری
ازان خاک در آب ان منزل اندازد تا بمخالطت
خاک آب منزل را موافق طبع او سازد وبهترین
آب آن بود که صافی وسبک باشد واز چشمه آید
که از جانب مشرق بود ومسافت وی دراز باشد
وآب چشمهٔ آن خاصیت دارد که در زمستان گرم باشد
ودر تابستان سرد وشکم براند وحرارت تب دفع
کند

کند وآب شور طبع را خشک کند وآب برف
ویخ بغایت زیان دارد وآب چاه چون خوش طعم وسبک
بود سودمند است وسازگار وآب ایستاده
در حوض ودریا وشورستان گرم وگران باشد
وبر خوردن ان مداومت نمودن مادهٔ صفرا
زیاده کند وسبب مضرت او آنست که یک جا
ایستاده است وپیوسته آفتاب بروی تافته
بدآن یا امیر که هر که این تدبیرها نگاه دارد وبدین
عمل نماید از انواع بیماریها بسلامت باشد ومزا
جش معتدل گردد وصحت وتندرستی یابد ومبادا
که امیر التفات کند بسخنان کسی که علم ندارد و
از عاقبت نیندیشد ودر همه حال شهوت راند و

بخفد

بغفلت گذراند و روزگار ضایع کند و گوید که من
دیروقتست که فلان چیز میخورم و مضرت نمیبینم
این کس بر صفت بهیمه است که معطل و در مرغزار
شهوه می کرد و بامداد برخیزد و قصد چرا کند و شب
غافل بخسبد و بدان ماند که دزد اگر بار اول از جنایتش
عقوبت نیابد دزدی پیشه کند اما چون عقوبت
نیابد گستاخ گردد و دزدی کردن عادت
کند و از عاقبت نیندیشد ناگاه گرفتار گردد
و شحنه دست و پایش ببرد و کالا بستاند آنگاه
ضایع کردن عمر خویش معلوم شود و این
عذر که گوید من بسیار دزدی کردم و هیچ وقت
مرا آفتی نرسید سود ندارد و آدمی بر این

منوال است که چون نعمت صحت را از دست
بدهد و نفس خود را در معرض تلف آرد آنگاه تأسف
خورد و آن سود ندارد   با تمام رسید رساله امام
ثامن ضامن حضرت امام رضا ع انشاء الله هر کس
بهمین طریق که شرح داده آمد عمل نماید از جمیع دردها
و ناخوشیها در امان خداوند خواهد بود انشاء الله

هذا رساله ماکول و مشروب یوسفی که یکی از حکمای معروف و مشهور دهر است

... چو ... سخن کلام / ز حمد و ثنا ساختی بکام

بدان ای خردمند روشن ضمیر / که گوید چنین بو ... حقیر

که این نسخه را بر تو کردم رقم / زند بر ... مشرب بهم

در آن دم که این نسخه بر قم شد / ... مشرب موسوم شد

چو از چهره این با ... گشود / برای ... تاریخ او خوش نمود

فرو دین خوان چو شد خواسته / بنعمت عجب آراسته

خدایا بجز ... مفلسان / گزین خوان بهر کس ...

چو از تخمه ... کشید / وزان عفونت ... آمدید

نباید ... / که ضعف ... شود ...

دگر ... صادق آید ترا / غذا خواستن لایق آید ترا

چو پیدا شود ... / نباشد صبوری دران لا ...

... صفرا شود منتقل / بمعده چه از جوع شد مشتعل

وزان

وزان ... دوات حاصل شود / توانائیت زود باطل شود

الا ای که خواهی غذا آن قدر / که از وی بود نفع و نبود ضرر

دمی باید تا کرد ترک غذا / که باقی بود چیزی از اشتها

مکن میل اگر حافظ صحتی / غذا را بوقتی که ...

غذائی که چرب است از ان کن حذر / دگر نه رسد معده ات را ضرر

مخور چون هوا گرم شد از غذا / که بالفعل باشد چه ...

که باطن شود گرم چون ظاهر است / پشیمانی آید از ان ...

که در تن حرارت چو بسیار شد / همی بایدت زار و بیمار شد

هوا از برودت چو عارض شود / مخور آنچه بالفعل بارد بود

که گردد درونت خنک چون برون / برودت پدید آید از حد فزون

حرارت شود ... نقصان ... / زنقصان هضم آید آخر ...

بخوردی چو خوردی ای ... / که یکبار چیزی خوری ...

همی

مکن ترک چیزی که خو شد ترا	وگرنه در افتی به رنج و عنا
چو خوردی غذای غلیظ ای پسر	غذای لطیف از پی آن مخور
غذا را به تعجیل خور آنچنان	که در دیگر آن فارغ آیی از آن
غذا تا گذشته ز معده ترا	دیگر باره منمای میل غذا
ز تغییر الوان غذا کن حذر	وگرنه بسی رنجت آید بسر
غذائی که نازک بود در نهان	به بعد ریاضت مکن اختیار
میسر گرت هست زنهار	مکن جز غذای لذیذ اختیار
تناول مکن لیک بیش از دو	که بسیار گشتند بیمار ازد
طعامی که از طعم خالی بود	ترا ای که مقدار عالی بود
تناول نباید نمودن مدام	که ساقط کند رغبتت را تمام
طریق حکیمانه مسلوک در	ز ترشی فراوان مکن اختیار
که پیری بزودی پدید آیدت	دمادم ضعیفی پدید آیدت

زچیزی

ز چیزی که شهد است افزون ز حد	مخور گرنه دشمن جان خود
که ناگه شود زار و لاغر تنت	شود تیره هم دیده روشنت
ز قانون حکمت شنو ای آشنا	مخور آنچه شیرین بود بی‌حساب
که گردد حرارت بسی حاصلت	بجان آید از ناتوانی دلت
چو خوردی ز چیزی که بد طعم بود	بشور از پیش میل باید نمود
ور از شور چیزی خوری زان چو طعم	تناول کنی چون ز پر طعم هم
دگر خورده گردد ز ترشی ترا	به شیرینی آن لحظه رغبت نما
دگر خورده ز آنچه شیرین بود	ز ترشی از آن پس خور ار که رسم این بود
مخور سرکه را با برنج ای فقیر	که ناگه به قولنج گردی اسیر
بصحت نماند ترا هیچ قرب	تناول کنی لحم مرغ ار به شب
در آن کس که از عقل دارد صیانت	بهم ترب و جغرات خوردن خلاف است
تناول مکن خربزه با عسل	که در تندرستیت افتد خلل

مخور شیر دیگر بانگ دگر
که خواهد رسیدن از آنت ضرر

مکن جمع در اکل ترشی و شیر
مخور بیضهٔ مرغ هم با پنیر

ز صحت نداند که چون بر خورد
که اکثر دو کالا بهم در خوری

انار و هریسه بهم خوردنت
مرضها پدید آورد در تنت

نباشد بجز شیوهٔ جاهلی
بجزات اگر کس خورد باقلی

کند مرد حکمت شناس احتراز
ز اکل کبوتر بچه با پیاز

منه جز براه سلامت قدم
تناول مکن شیر و ماهی بهم

که آخر تولد کند زان جذام
تو دانی دگر گفتمت والسلم

اگر صحت باید ای هوشیار
زند پر بخویش را گوش دار

مخور آب از پی چو خوردی طعام
که گردد از آن معده را کار خام

چو خوردی غذا و زمانی گذشت
همی شایدت میل آب گشت

مخور آب در امثال آن ناشتا
که گردی برنج و عنا مبتلا

مکن در میان

مکن در میان غذا میل آب
مرو تا توان جز براه صواب

که در هضم نقصان پدید آیدت
ندامت بسی زان پدید آیدت

ورت معده گرم است باشد روا
میان غذا آب خوردن ترا

بتشریف صحت چو دادت نوا
مکن پی دگر خور زاد

مخور آب دیگر مصبور تا
بدانش تو را گر محیط است رای

گزین شیوه حالات بد زایدت
مرضهای بیحد و عد آیدت

بحمام اگر در کشی آب سرد
گشاید ترا جانب رنج و درد

ز حمام هر که برون آمدی
اگر نه ز اهل جنون آمدی

مخور یک زمان آب از پس قدم
فراوان مکن بر تن خود ستم

گرت هست گوش نصیحت شنو
بآب از پی میوه مایل مشو

که در تن رطوبات حاصل شود
ز بیماریت کار مشکل شود

به پیش آیدت از مرض مشکلات
خوری آب اگر از پی میوه‌ها

آب

کشند ناتوانی فزون از حساب | هر آنکس که در شب کند میل آب
تنت را کشاند بدق نرم نرم | اگر خو کنی آب خوردن گرم
وگر گرم باشی فزون آب سرد | بیاشامی آئی گرفتار درد
مراد تو را واجبست اجتناب | ز گوگرد آب و مس آنکه آب
ز اشجار آب آنکه بسته | بطرف نیستان فرو شسته
به آبی که شور است یا تیره هم | نباید شدن مایل ای محترم
اگر عاقلی دار خود را نگاه | هم از آب چشمه هم از آب چاه
که آن هر دو جانی غلظت نهند | تنت را بحرین علت نهند
دلت را فزایش اگر هست بو | مکن جمع با آب چه آب جو
که از نفع امعا و هم درد رو | قد چون الف گردد همچو نون
رسانم بسمع شریعت سخن | روا از آب کهریز پرهیز کن
که دور است پشک لطافت از او | ز راحت بسی پیش آفت از او

چو خاطر کشد سوی آب نخست | بباید ترا آب انهار جست
که بر آب انهار شد مستزاد | لطافت ز تأثیر خورشید و باد
در از آب انهار آن آب را | طلب دار ای اصحاب و احباب را
که موجود باشد در او چند چیز | نکوتر بود نزد اهل تمیز
یکی آنکه بر سنگ جاری بود | دوم از بلندی به پستی بود
سیم آنکه در وی بسی سنگ‌ها | چهارم روان شد مانند باد
فراوان بود پنجم از بهر آن | که یابد ز تأثیر مغصید آن
ششم آنکه شیرین و خوش آید ترا | چو لعل بتان دلکش آید ترا
بود هفتمین آنکه آید ز دور | بدانسان که از چشمه‌ها بهر
نباشد جز این هشتم ای هوشیار | که باشد بسوی شمالش گذار
از اینگونه آبی گر افتد بدست | ترا حافظ و نور صحت است
چو می داخل جنس مشروب بود | ز ذکرش یکی شمه واجب نمود

مشو مایل می که آمد حرام ... بشرع محمد علیه السلام
بدانسان که می در شریعت بدست ... بحکمت بود و هم بدالحق بدست
ز اندام چون خورده شد بیشتر ... باعضای باطن رساند ضرر
ورت کثرت شرب شد بر دوام ... گرفتار آئی برنج مدام
تشنج فرو گیردت استوار ... تولد کند رعشه پایان کار
ندانم که چون آرم آخر بجای ... باتمام این نامه شکر خدای
خدائی که لطف و کرم آن اوست ... غذای دل و جان هم از خوان اوست
رحیمی که از دانه های لطیف ... مهیا کند رزق مور ضعیف
لطیفی که نتوان بصد روزگار ... ز الطاف او اندکی را شمار
مرا از کرم داد توفیق آن ... که کردم بدینگونه نظمی عیان
براورد از لطف خود خاتمم ... عطا کرد بیحد و عد نعمتم
ز نعمتهای او بسامان من ... فدای ره او دل و جان من

نصیحت نامه ایست من مقالات بو علی سینا علیه الرحمه

نصیحت چه راست مایهٔ نکبت ... نزد ارباب دولت و مکنت
چون برانداخت خانهٔ ما را ... گوش کن تا بدانی آنها را
پدر و مادرت بنام مخوان ... که ز نکبت شوی تو سرگردان
هر که آزار جوید ایشان را ... از فلاکت نیابد او نان را
در مساجد مکن آب دهان ... که ز نکبت در افتی بحران
نکبت آرد حکایت دنیا ... گفته اند در مساجد آید تا
در جنابت چهار سوره مخوان ... که ز نکبت شد چنین فرمان
در مساجد جنب قرار مگیر ... که فلاکت برآرد از تو نفیر

ز نخن

گر نظر افکنی بغایت خویش	از فلاکت بسی کشی تشویش
در سرا خاک روبه مگذار	که ز نکبت ترا رسد آزار
بی طهارت مکن ای عاقل	گر با اقبال و دولتی مایل
نگذاری بخانه خاکستر	که ز نکبت کشی هزار ضرر
خانهٔ عنکبوت در منزل	نکبت آرد مشو غافل
بر رخ کس مکش تو خمیازه	تا ز دولت شوی تر و تازه
ایستاده بپا مکن تنبان	که ز نکبت رسد بتو نقصان
پا برهنه بآب خانه مرو	که فلاکت دهد ترا از نو
رو بقبله مکن تو بول ایا	گر عقوبت برآرد از تو دمار
[illegible] در ابرهنه ایستد	نکبت آرد منه بجا گستر
ریزه نان بزیر پا مفکن	که ز نکبت شوی اسیر حزن
بنشسته مبند دستارت	که ز نکبت تبه شود کارت

بهم

بهمه چو بها خلال مکن	تن خود زین سبب ملال مکن
ریزه کاغذ و قلم زنهار	مفکن زانکه نکبت آید بار
بحماسن مکن تو ناخن را	که ز نکبت کشی هزار جفا
گر تو ناخن بریدی از دندان	از فلاکت همیشه گریانی
تکیه کرده اگر طعام خوری	از فلاکت رسد بتو ارزنی
گاه خوردن اگر ترا اشرف است	دهنت پر مکن ز بهر دو حرف
در میان دو زن اگر گذری	از سعادت یقین بری گردی
کنی از میان گله گذار	که ز نکبت رسد بتو آزار
در میان قطار اشتر هم	مگذر زانکه محنت آرد و غم
دست بنهاد در عقب روی چه براه	موجب نکبت است ای آگاه
سر زانو اگر نشینی تو	روی دولت دگر نبینی تو
دست بر زیر سر منه که غم	مایه رنج و محنت و الم است

ایستاده

ایستاده مکن تو بول دیگر | که ز نکبت شوی ز شهر بدر
مشتی دست خود مزن بر یخ | که ز نکبت شوی فسرده چو یخ
نکبت آرد نشستن اندر آب | مکن و خویش را مکن تو عذاب
آب در آفتاب اگر پاشی | از عقوبت برنج و غم باشی
ستر خود را بهیچکس منما هی | که ز نکبت در او فتی از پای
بر بستر خودت نگاه مکن | حال خود زین سبب تباه مکن
با کسانی بزرگتر از خود | مکنی بزل را که باشد بد
پوست سیر و پیاز اگر سوزی | آتش رنج و محنت افروزی
راز خود با زنان مگو زنهار | که پشیمان شوی ازین گفتار
در مساجد مکن تو خواب دگر | که بود امر خالق اکبر
پشیمان مکن تو قهر دیگر | این سخن را بشنو بکن از بر
بر زمی ایستاده دوران | هیچکس سوی خویشتن با دندان

ایستاده مخور

ایستاده مخور طعام و شراب | که بود دور از طریق ثواب
خواب کردن میان آن دو نماز | موجب نکبت و فلاکت تو
مکنی خواب نیز در حمام | که شود صبح دولتت چون شام
خواب بسیار هم بود نکبت | مکن و یار باش با دولت
هر درختی که میوه دار بود | گر ترا عقل و هوش یار بود
بار آن خود بزیر او زنهار | نشوی جفت تا نگردی خوار
بول هرگز مکن بخاکستر | که ازین هیچ چیز نیست بتر
خوردن نان بزانو ای عاقل | نکبت آرد مشو ازو غافل
نکبت آرد دروغ گفتن باز | عادت خود بهیچ گونه مساز
دستها در میان پاها چو آب | برد نکبت است او دریاب
خود بفرج زنان نگه کردن | باشد احوال خود تبه کردن
[illegible] با آب [illegible] | سبب نکبت و فلاکت دان

نوش

مرا از کرم داد توفیق آن	که کردم بدینگونه

برآورد از لطف خود خاتمم	عطا کرد بی حد

ز غمهای دباد ساما‌ن	فدای ره او د

تمت الکتاب بعون الملک

الوهاب

این کتابیست چنگ و مجموعه از بعضی علم
ما فی هذا الکتاب عشق و طب الرضا علیه
نصیحت نامه بوعلی سینا علم قیا
معجونات امتحان و تجربه کر
از جهت قوه باه و معجونات مفرح بجه
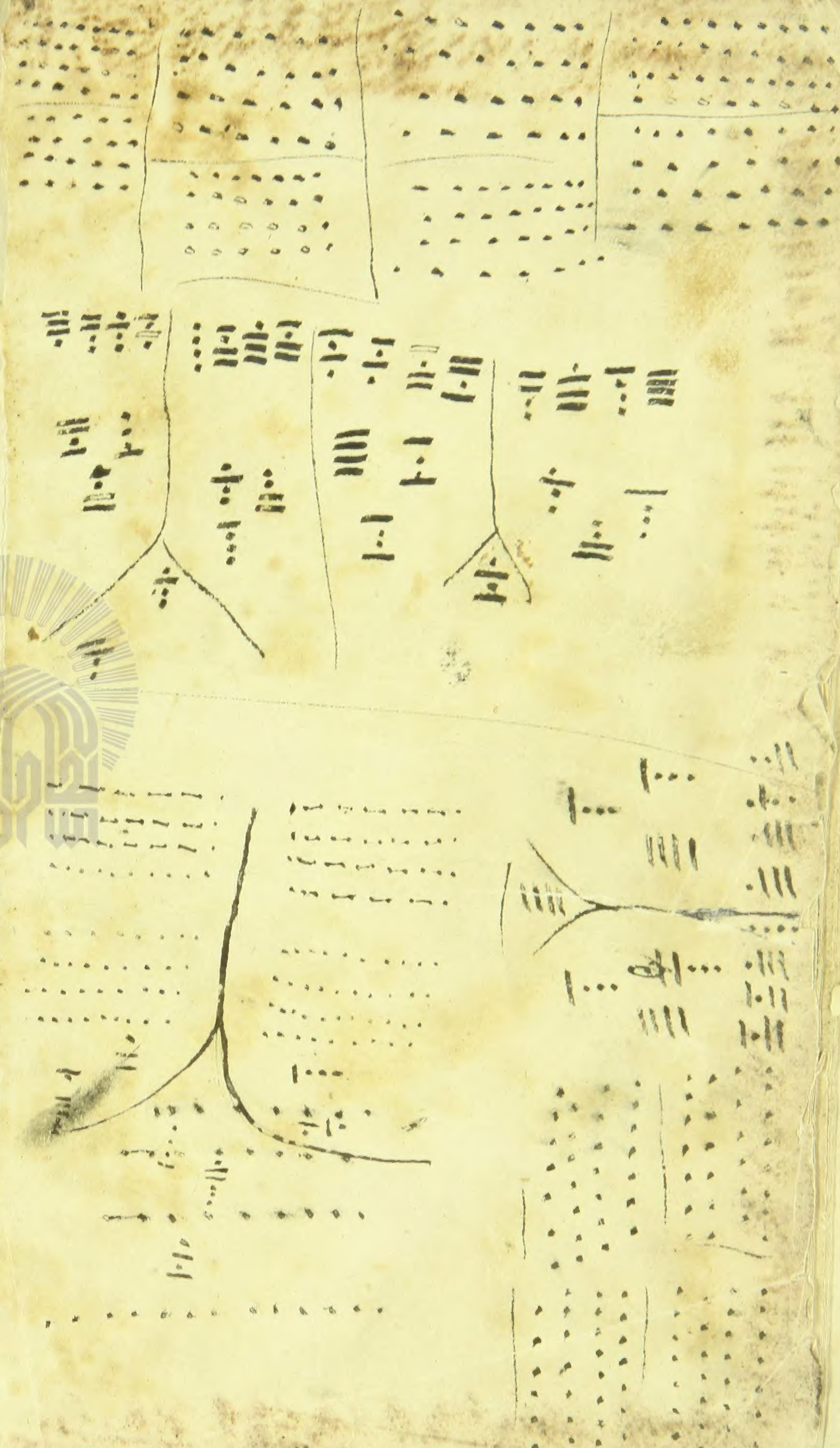
تمه الکتاب